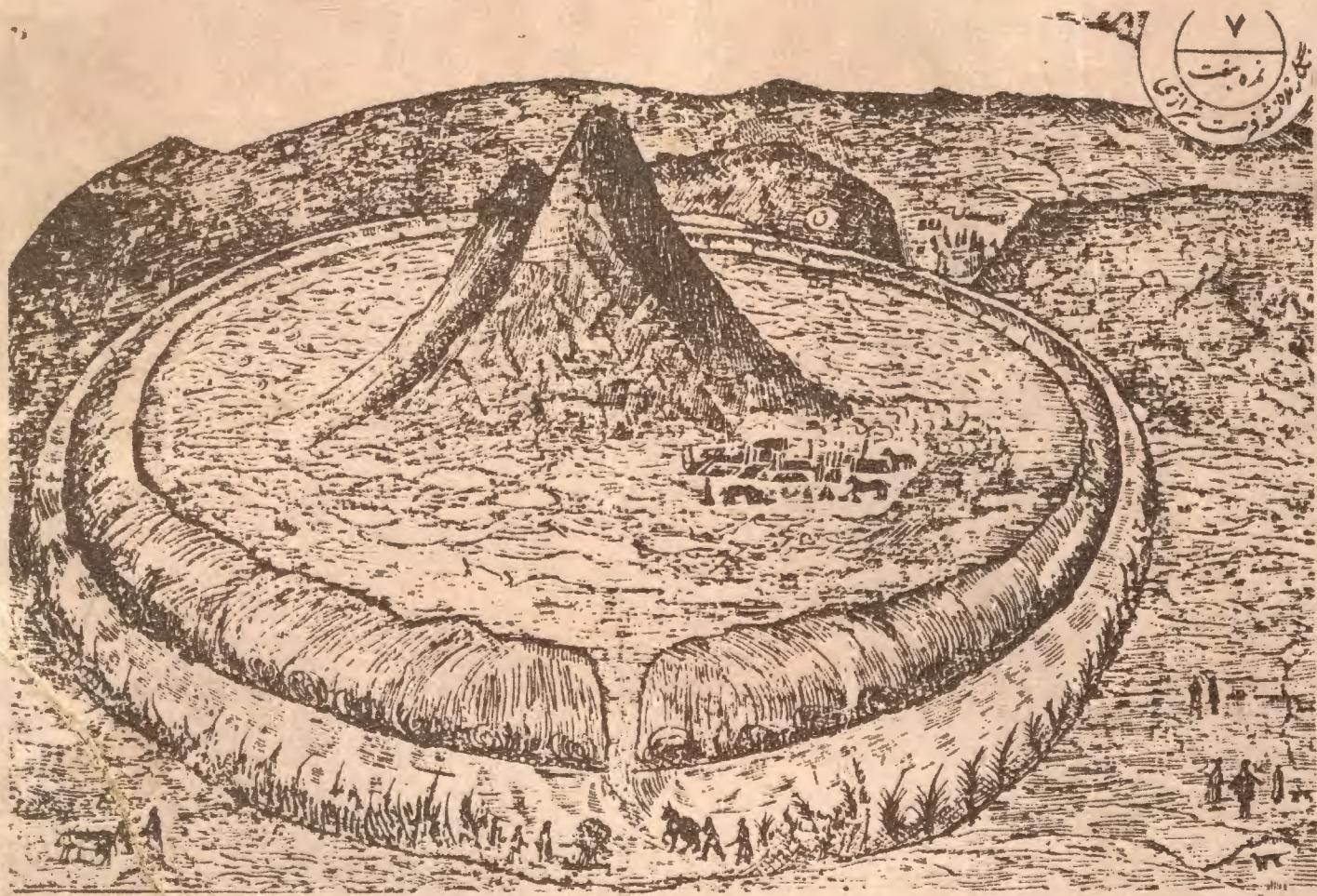
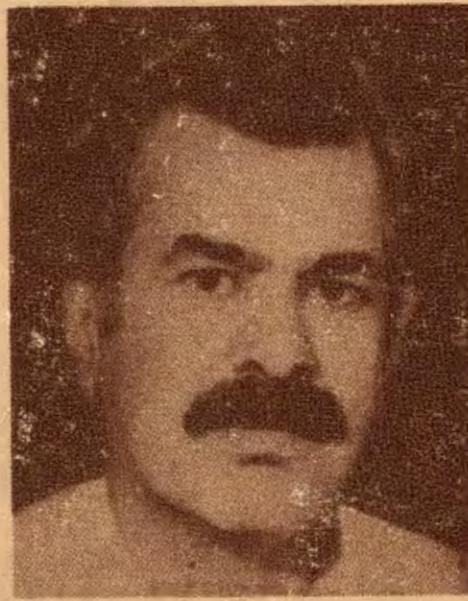


شہرِ شہر داراب



تألیف: حسین آزمـا



سرگم ها لذگریس ... نهم آن بعنان پیر و داده ...

که بیل قم ... دیگر فنسته ... سبزه ملکام

خوازندگانی.

کتابی که بینک دوست دلاید و خسروی داراب نام دارد.

این کتاب که شرقی است بر تاریخ اجتماعی و جسمی افاضی، آثار تاریخی، زیارتگاه

دالماکن خبرگو، هستناد و دسته، خلکور و فریبک درم عار.

مادریف، شرودی، پیر شهر دلایل فارس، نویا شمرد ادیب معرف شر دلایل، مرحوم آنای حسین آرما تغمد

بودشته خبر نماید. شاد وان مین آزما در تاریخ سیسم دی ۱۳۱۲ ده شهرداری شولد و پس از آن دیلم ادبی، در سال ۱۳۲۲

د فریاد استخراج و ب مردم عرض نمایم و ترتیب اشتغال دهند. در مدل ۱۳۴۲ ازدواج نمود که شرعاً آن پنج فرزندی باشد که آنان

نیز مشاهل پر انتحاری همچون معلق و پرشکی را حمهه داده بیان شدند. نامبرده پس از چند سال خدمت فرهنگی، دست ۹ سال نیز سازمان

پیش از آنکه دیگر سال متفاوتی اعلام شود، ناچار بود رمپس نزد آن دسال ۱۳۵۱ نزد طرف انگلی شهرداری و به سمت شهردار آذربایجان انتخاب

دیگر از همه ملکه بخدمت فرمانی مشغله کردید. در سال ۱۷۶۲ بازنشسته و به اداره مسروق شفود نوشتن کتاب هفت کش.

زندگی خود را در معاشر ایران فارس و بویژه شهر دلیاب است و به جزوی هنرمندی را دارد. نظری، داستان، در

نخستین دوم سپتامبر ۱۳۶۹ مصادف با اول هجری ۱۴۲۱ هـ.ق. بر اثر بیماری قلبی دارالفنون را بود و درگفت و شهری را که چشم عاشق

خان و مردم با مذاقش بود و غرای خود را گوید که . از آن زمان یاد کرد خانه خان و خانه عصمت دلمادت و نیز انقلاب اسلامی بود ، اگرچه

مشهدی که اکثر جمیعت شد صریح و بی پادگار باقی مانده گردیدن جمهوریان به اینجنبان آزاد را (جده اول) که از ولادتی - باخ غلی.

راخ است . پادشاهی کاری باد

نام کتاب : شهر من دار اب
مؤلف : حسین آزمایش
ناشر : کادوه آزمایش
نوبت چاپ : اول - زمستان ۷۰.
چاپ : پرواز شیراز
لیتوگرافی : صبا
تیراژ : ۲۰۰ جلد
همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

بنویس

قلم بردار و بردفتر تو بنویس	اگر خواهی شوی گوهر، تو بنویس
به قاریخ جهان، بیکسر تو بنویس	اگر خواهی بماند نای از تو
نگردی مثل گل پریمپ تو بنویس	اگر خواهی نسازند فراموش
اگر چه گشت خاکستر تو بنویس	هر آنچه ریخته بر دفتر، بماند
شود پیدا تماشگر تو بنویس	قلم بردار و بر کاغذ بگردان
بدست «آزمای» دیدم قلم را	
بگفت از حال تا محشر تو بنویس	

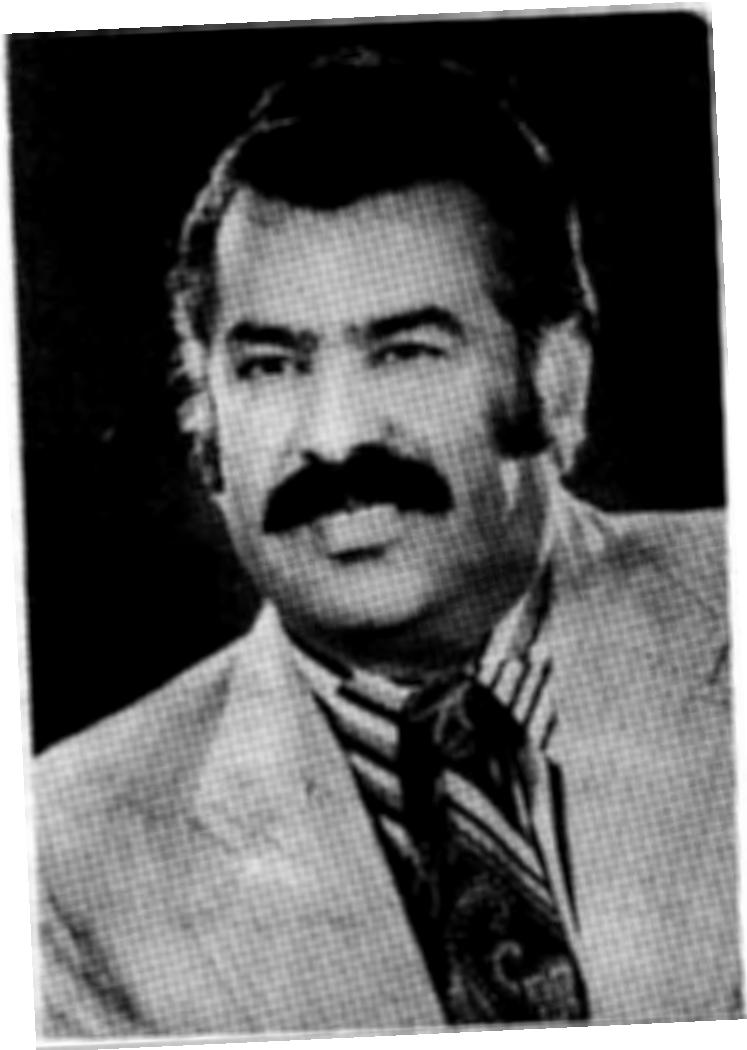
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابی که مدپش رو دارید اثر زنده یاد، مرحوم مخدوم جانب حساب حسین آزاد است که حاصل است از توشیش مستر چندین و چند سار دی و ریشه در علاوه نظریش به زادگاه هایش و اراده کر با شخص و قبیعه و مراجعت به کتابخانه های اداره ادارگاه شخص و ساخت به رو شاه این بحث عن غیس اگر آندر تا هم شریان و هموطن را برگزدسته دحال این دیار آگاه سازد.

اگرچه در این کتاب، جای برخی از موضوعات ماند: مسائل دینی و اصلاح فرهنگی و تعصبات نهایی و شایخ و نقش علماء این دیار در جویانات ۱۵ حسنی داد و از تعلیم اسلامی و مجاہد های شهدای گرانقدر و مردم شریف در جنگ شریعه و آداب و رسوم عربی و غزادر ... خالی است، اگرین مقول از عدم توجه دی بوده بود؛ چون حقیر از خودشان شنیدم که در صدد تبریز این موارد و الحقایق آن به این بحث درسته اما «بنیع که اجل مدت نداد و قبل از پرواقن به این موضوعات، طوار عمرش در هم پیچید و بیش از گفت و گفتش از نشتن باز ایستاد و بسیاری از کافی که با تراویثات فکری فلسفی دی آشنا بودند به تامثیله از داد و داشتند از اینکه نوشتند و سرده هایش به زیور طبع آراسته بگردانی معنی نمودند.

اما خوشبختانه فرزند فرزانه ارش «کاده» به این محض دست یاریده و در صدد است نایبرور زمان، آثار پدر ارجمندش را چاپ و منتشر سازد که خود جای بسی خوشبختی است.

اینکه آنکه داشش پژوهان و ادب دوستان این دیار، کریم است بربندند و از آنچه آن زنده یاد نتوانست به پایان بود آغاز گشته که او بین اتفکار از اعضاء محترم انجمن ادبی بصر که خود مردم و شوکش بود درین تابا معاوضت دیگران اداره دهندگان کار و ملک آن مرحوم باشند.



حُبِّ الْوَطْنِ نَدَرَ كَهْزَلِ حِشْمِ بَتَّايم
 نَتَوَانَ ولَى زَخَارَ وَخَسَ آشِيَانَ لَذَشت

بُود این جوششی ارناله هایم
ز شرم نیست، هست ازدواج دایم
پیازم کتاب قصه هایم
ز راه دیده می زد به پایم
که من در خون شناور، آزمایم

نیم شاعر که تا شعری سر ایم
اگر باشد سخن هایم خوش آنگشت
نیم شاعر که بالکل و مرکب
مرکب، خون دل باشد که دائم
نیم شاعر، مرا شاعر محو آید

گفته ام من گیستم، امانت انم چیسم ... هدچه باشم، عاقبت چون ابر باران نیستم ...

من پنجین شرمه ازدواج نصراء ... و خسرو بازو هستم که در مسجدگاه روز بیستم دیماه ۱۳۱۲ در خانه محترم خودمان، در حمله بازار داراب
چشم بر جهان گشودم. نام راحمین گذاشته و شرم را مانند پدر و مادرم «آزما» گفت. مثل همه بچون بزرگ شدم و بزرده
رفتم و توانم خدمت اسلام ادبی نداشم ... در سال ۱۳۳۲ به خدمت فریبگشتم و در سال ۱۳۴۲ پس از
سی سال گذشت عمر را اشرف ارادات کافی نژاد ازدواج کردم. شرمه این ازدواج اکنون پنج شاهزادگل است:

لله کاوه کامبیز کامران و آرش که کامبیز و کامران را خداوند بکاره و همراه هم خایت فرمود ...

پنج سال اول خدمتم در درآموزگاری مددک در دهستان «آرد»، واقع در لار بودم و بقیه خدمت را در داراب گذراندم. چند سال بعد خدمت
فریبگشتم ۹ سال پس سازمان پژوهشگه و حدود یکمال هم منصبی اداره او قاف داراب بودم. در سال ۱۳۵۱ نزد
انجمن شهرداری نزدیک شد که نظریه در سال متوالی در این سمت بودم و مجدد آ در ۱۳۵۷ به خدمت
فریبگشتم. در سال ۱۳۵۵ نزد طوفانی انجمن شهرداری نزدیک شد که نظریه در سال ۱۳۵۷ به خدمت
از پدر مرضیان آن خودداری نمودم. در سال ۱۳۶۲ بعد از حدود ۱۰ سال کنارگذاشت، بازنشسته شدم و چون کارم گزشت
سرودن شعر و نوشن و مطالعه کردن را ذنبی کردم و اینگشت تهاجر کردم همین بنت.

من گیستم حکایت از یاد رقصه ای تصویری از جوانی برای دفترهای حسین آزمای

این کتاب دست نوشته را به :

لاله، کاوه، کامبیز، کامران و آرش

فرزندان عزیزم هدیه میکنم تا همچنانه زادگاه
و مردم زادگاه خود را از یاد نبرند.

تیرماه ۱۳۶۸ - حسین آرما

شکرمن

داراب

نویسنده: حسین آرما

برای نوشتن این کتاب لازم باید زیراستفاده شود

- | | |
|-------------------------------------|---|
| ۱- کتاب بُرهان | ۱- کتاب تازه یادی آمار فارس |
| ۲- کتاب ایران باستان | ۲- برسی اکرانات تو صنعتی و اقتصادی عالی |
| ۳- کتاب خبر افیاقی ایران جلد ۱ | ۳- آمار وزارت کشاورزی |
| ۴- کتاب فرعون و حمد اجلد ۲ | ۴- کتاب خبر افیاقی و اسلامی دلمات کشور جلد ۲ |
| ۵- کتاب فارسانه ابن بیهی | ۵- کتاب تعلیم فارس |
| ۶- کتاب نرخه العلوب محمد الاستوفی | ۶- کتاب روضة الصفا |
| ۷- کتاب استخری | ۷- کتاب المنجد |
| ۸- کتاب تاریخ ایران از دوران باستان | ۸- آثار عجم |
| ۹- کتاب تاریخ منول | ۹- کتاب تذکرہ چفت اقلیم |
| ۱۰- کتاب حدود العالم | ۱۰- کتاب طفیلہ عیبیہ |
| ۱۱- کتاب شاهنامه فردوسی جلد ۶ | ۱۱- کتاب فصل الخطاب |
| ۱۲- کتاب مجل التواریخ | ۱۲- کتاب مروج الذعیبی سعوی |
| ۱۳- کتاب بلعمی ترجمہ طبری | ۱۳- عقول عشره |
| ۱۴- کتاب غری اخبار ملوك الفرس | ۱۴- کتاب داستان نفت |
| ۱۵- بهار ولدب فارسی | ۱۵- کتاب ایران و قصیبه ایران |
| ۱۶- تاریخ پارس در عهد باستان | ۱۶- کتاب تذکرہ الادویه عطار |
| ۱۷- کتاب ایران از رعایت اسلام | ۱۷- نشریه جهاد سازندگی داراب |
| ۱۸- کتاب فارسانه ناصری | ۱۸- کتاب تحدیث هماهنگی |
| ۱۹- کتاب نزدیه آمار فارس | ۱۹- نایابی شهرداری داراب |
| | ۲۰- روزنامه اطلاعات |
| | ۲۱- کتاب مروج الذعیبی سعوی |
| | ۲۲- آثار عجم |
| | ۲۳- کتاب خبر افیاقی و اسلامی دلمات کشور جلد ۲ |
| | ۲۴- کتاب تعلیم فارس |
| | ۲۵- کتاب روضة الصفا |
| | ۲۶- کتاب استخری |
| | ۲۷- آثار عجم |
| | ۲۸- کتاب تذکرہ چفت اقلیم |
| | ۲۹- کتاب طفیلہ عیبیہ |
| | ۳۰- کتاب فصل الخطاب |
| | ۳۱- کتاب مروج الذعیبی سعوی |
| | ۳۲- عقول عشره |
| | ۳۳- کتاب داستان نفت |
| | ۳۴- کتاب ایران و قصیبه ایران |
| | ۳۵- کتاب تذکرہ الادویه عطار |
| | ۳۶- نشریه جهاد سازندگی داراب |
| | ۳۷- کتاب تحدیث هماهنگی |
| | ۳۸- نایابی شهرداری داراب |
| | ۳۹- روزنامه اطلاعات |

بِنَامِ خُدُو

شَنَاسِنَامِ دَارَاب

- دَارَابَرْد تَوْسِط دَارَاب بَن بَهْن بَن اَسْفَنْد يَار بَين سَالَهَاي
٣٣٦ تا ٣٣٠ قبل از میلاد سَاقَه وَبَنیان گَزَارَه شد هاست.
- در دَشِیر نَوْلَه سَاسَان وَپَسْه پَایَک بَين سَالَهَاي ٢٢٤ تا ٢٢٠ سَبَدَه دَارَابی حَلَمَت دَارَابَرْد را دَشَّه هاست.
- دَارَابَرْد نَخْتَین پَایَاه اَهْرَيْه فَت وَجْهَه طَاهِرِه اَهی اَلْدَشِیر بَاهْكَان بَوْهَاست.
- دَولَتَن والَّی اَسْلَام مَدَال ٢٢ هجری در دَارَاب سَارَیه بَن زَنِم دَلِیلِه اَوْهَا
طَرْح وَقَشَه دَارَابَرْد از اصْحَوْل شَهْرَسَازِی قَدِيم آرسَیِه عَرَبِی اَقْبَاس
شَدَه وَقَشَه وَطَرْح اَرْدَوْه طَاهِرِه اَهی نَطَاهِي رَادَقْشُون آشُورِی بَنْجَاطِرْه مَيَادِه.
- در سَالَهَاي بَين ٤٤ تا ٤٤٨ هجری قَمَرِي عَدَه اَهی اَز مردم دَارَابَرْد.
اَنْ شَهْر رَأَتَه وَدَرْجَبَه كَاتَكَلَه آز دَرْمَش شَهْرِي دَلِيرْنَام شَهْرَجَهْت بَنا غَوْهَه
تا سَال ٧٨٦ هجری قَمَرِي مردم دَارَاب در شَهْرَجَهْت بَودَه وَبَين سَالَهَاي
٧٨٦ تا ٧٩٠ هجری قَمَرِي بَعْلَكَنْوَنِي دَارَاب کَوْچَه لَرَه وَشَهْرِي نَام
دارَاب بَنا نَهَايَه.
- عمره شَهْرَكَنْوَنِي دَارَاب هَمَانِیک ٥٧٠ سَلَهَاي باشَه.

دایا بیشم من

..... در تاریخ آمده است که:

ادشیر، نواده ساسان و پسر پاپک که از معدت
محافل روحا نی و بخشی از ایمان امیل بر خود دارد بوده، کارش
بالا گرفت و بسته بیچ متصرفات خویش را با تحریر اینی مجاور
تو شد داد و چنان نیزه من گشت که بندگان فرماده ای
پاس را شکست داد و سرگون ساخت.

ادشیر که آغاز شنی ناچیز حکومت خود دارا بگرد را بهمه
داشت، نه تنها در فارس استوار گشت، بلکه ایلات همهان
دکرمان را نیز به متصرفات خویش ضمیم و سرانجام ...

ن. د. پیکر لوسکایا

ایرانشناسی دوی

خ

مهاں بیب خدالت: این عبارت تهنا کیک جرف بیت.
حلوه ای الست لز صفا و پاکلی و مناعت طبی کو چون حشیمه ای زلال
در دل پرایانی، بجثیه مردم نواعی حنوب مایی جو شد و لازم باش آنها
لصبرت این عبارت ساده و دلنشیں بروان می بزد.

داراب

شهر مهربان

یاد دستی لزویار فرنگ افقادم کرد و سال پیش لز میخسته انگلستان:
به ایران آمد و بود، رود رو و مین باری که لز شیر لاز و نجت مجشید دیدن سید
و لز آنچه لز فارس و مردمش میگفت برای من لخورستنی هستم وجودم لز صفا

و همین دستی خاص پرایانی برش راست هجان بخش بود در حالیکه دست چشم را زیر چانداش سترن کرده بود و با دست
دیگر سیگارش را در زیر سیگاری خاموش می کردی گفت. دوست من، وطن شما زیارت و روح شاهزادان زیارت، ما خواهیم
به ایران نیایم و با شامروی دصدائیان و صفا و پاکلستان حتماً بی همت آنچه شنیدیم را حافظه و سعدی شماره اشاره
و گفته اند. ما هنوز تصویری کنیم سرو و هی حافظه دیگر شاهزادان نزدیکی از روح عرفان و معنویت است تهاشوا
که با بد ایران و ایرانی را دید و حقیقت این سرو و هی را در حرفهای شا، لغایهای شا، و بحیلیات درونی شانگریت تا
تفیین کرد که ایرانی را حوطی چون حافظه و سعدی و خیام داشته خود رشیرویت، شعری محبت، آنکه لز شور و حال و آن یعنی
که حافظه آن اش کرده است. خواسته هنری لذتمن آنرا بر باری تلطیف تروی پرایانه ترا لذتمنه بیشتر مگزد و احساسات خود را
خاص حمومنم که به شهر پایی لذتمن آنرا بر باری تلطیف تروی پرایانه ترا لذتمنه بیشتر مگزد و احساسات خود را
در این باره جهار کنم؟ آنروز که جوانی با احس و ز مردم داراب مرار خیابان دید و شفت حالی مخصوص داشت
خسته بودم و در آن داشتیه اینکه سیهای واقعی داراب را چطربه درین سترن ترسیم کنم. و این دوست، دستی که برای او لین بار
میدیم شهدا با برایز محیتی شور ایگز فتنگی ام. والذن بروان ره مکلهه توافت برای من آئینه دارستی لز شهر داراب باشد
شهری که با اشتیاق بدیدمش رفته بودم و لزهان و رو و زیبا سیهای مجلسی خرمد با غنیی بر سربر کلیش توهم را بخود مطلع کرده بود
جوانی بتوحیل کرده لذتمنه باش دارای چاندنیش کنم. آنرا که بود و دارای اطلاعاتی و سیع لز تاریخی داراب و داراب بکم سان
دین پیار که در وقت بالا و صحبت می شتم خند شعر زیاد ضرب الشده بی شیرین علی راجا شنی خرمدیش می کرد و این خود بگذشت
لطف و علاوه خاص میدارد... لز پونگ فوئنده روزنامه اطلاعات مندرج دیواره ۱۹۸۱/۱۳۴۹/۲۹ دیهین روزنامه».

چو دیوار شکر اندر آورد گرد
درا نام کردند دارا بگرد
ز هر پیشه ای کارگر خواستند
همه شهر از ایشان بیاراستند

«فردوسی»



آنکه می بینی نمای شهر ماست
شهردار اب است و شهر آزماست

هرمن داراب

شامل هفت نجش:

داراب در تاریخ

نجش اول

تاریخ حکم افیانی و اجتماعی داراب

نجش دوم

آثار تاریخی و باستانی داراب

نجش سوم

زیارتگاهها و راهنم مترکب داراب

نجش چهارم

دهستانها و روستاهای داراب

نجش پنجم

فولکلور یافر گنگ عوالم مردم داراب

نجش ششم

معاريف، شعر، مشاهير داراب
متفرقه و تاریخچه فرهنگ داراب

نجش هفتم

نجش هشتم

نحوت مطالع

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴	شکار و پرندگان و محصولات . . .	۲۱	سخن اول، دلایل در تاریخ . . .
۳۵	روز خانه ها	۲۲	پیجای پیشگاه شکار و مقدمه . . .
۳۵	آب و حوا و درختان	۲۳	داراب در لغت
۳۷	ایجاد خندق دارالملک	۲۵	دارا بیان نیاز دارالملک
۳۲	د حیله طبی	۲۶	دارالملک پسرهاین
۳۸	د حیله طبی کیت؟	۲۶	مومیاژی
۳۸	تپه های هم ماقبل تاریخ دلایل	۲۷	دارالملک و منگ رسمیه
۳۹	ویرانی دارالملک و ایجاد دلایل	۲۷	و هرسیمه خوره یا کوره
۴۰	حکومت دلایل	۲۸	دارالملک دیکی از بلکوک نیوگانه
۴۰	احداث فتن خیر آباد	۲۸	حکومت آل فصل
۴۰	اعین دلایل	۲۹	مله فرق و ملده رسمیه
۴۱	دارالملک دلایل زبان فرهنگ دولت شیرازی	۲۹	سنجن نواحی دارالملک
۴۱	مله دهیه یا دارالملک	۳۰	دارشیر فواره سان و پسر پاکی حالم دارالملک
۴۲	و سور عمرن خطاب برای حلده به دارالملک	۳۱	سلط ملک شبانهاره بر دارالملک
۴۳	روشنین والی اسلام در دارالملک	۳۱	معین شدن شبانهاره در حوالی دارالملک
۴۴	حکم خوارج روحانی دلایل	۳۲	داراب پسرهای
۴۵	کوره یا خوره دارالملک	۳۲	دارالملک در شاهنامه
۴۶	طرح و نقشه شهر دارالملک	۳۲	دارالملک
۴۷	علت ویرانی دارالملک و شهر جنت	۳۴	داراب به روایت فارسنه ناصری

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۲	دراپ محروم ترین شهر های فارس . . .	۴۷	شیخ شبانگاه
۶۳	آموزش عوامل آموزشی و اداری دره های محصلی . .	۴۸	بیزگ جبل الدین برای تصرف دلااب
۶۴	مدارس استبدادی دلااب	۴۸	نقل و مکان راهی بعل نونقی دلااب
۶۵	مدارس راهنمایی و دیرستانها و	۴۹	مرسیانی و تاریخ نویسان
۶۶	دراوات و بنیاد باؤس زنانه دلااب . .	۵۰	نقشه ای مریوط پهلو ۲۲ میلادی
۶۷	بانک ها	۵۱	بخش دوم : تاریخ جنگ افغانی و اجتماعی دلااب
۶۸	مراکز خدماتی	۵۲	نقشه شهر دلااب
۶۸	بنگاههای سفربری و بازرگانی	۵۳	موقعیت و ماحت دلااب
۶۸	داروخانه ها	۵۴	پستی و ملندی ، نوع خار ، آب و حوا
۶۹	کارخانه ها	۵۴	روودخانه های مهم دلااب
۷۰	مراکز درمانی و بهداشت شهری دلااب . . .	۵۴	آبهای زیرزمینی دلااب
۷۱	مراکز درمانی و بهداشتی روستاهی دلااب . .	۵۵	رش ورزی دلااب
۷۲	رسانهای و شبکهای دلااب	۵۶	دامداری دلااب
۷۳	راه های ارتباطی دلااب	۵۸	جمیت دلااب
۷۴	صنایع دستی دلااب	۵۸	تمداد با سواران و تعداد می کنوان . . .
۷۵	سعادات دلااب	۵۹	تمداد آبادی ، جمیت و خانوار روستایی . .
۷۶	مهارت او سفرخانه در دلااب . . .	۶۰	جمیت و تعداد با سواران و تعداد کارگاههای طراحی
۷۶	مراکز تغذیه ای در دلااب	۶۱	آموزش و پژوهش در دلااب از ابتدائالنون
۷۷	میانهای دلااب در دلااب	۶۱	ملکت خانه های دلااب
۷۷	سکانی دلااب در مجلس شورا		

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۹۹	کارواش او سیمین داراب	۷۸	داراب در صد و نهم لذت شاه
۹۹	در راولش داراب	۸۰	تائیس بلندیه یا شاه دارای در داراب
۱۰۱	ریوت سالن در داراب . ایل عرب	۸۲	گورستانهای قدیمی داراب
۱۰۲	سرپرستی ایل عرب	۸۳	صحه ای پوشخ
۱۰۳	ریوت خس . ایل بهارلو	۸۴	شیخ آنواح بن پوشخی و مشت بمحبی
۱۰۴	ریل بهارلو و تیسه های آن	۸۵	ملعع معمم داراب
۱۰۶	خش بوم: آثار تاریخی و باستانی طراز	۸۵	ملعع فرایجان
۱۰۷	آتشکده آذرخش یا سمجده سنگی	۸۶	برکه سفید ملعع فرایجان داراب
۱۰۸	تصویری از آتشکده آذرخش	۸۶	داستانی از چله ملی بوجواران ملعع فرایجان
۱۰۹	نقش شاپور	۸۷	مؤسسه ملعع فرایجان
۱۱۱	دو تصویر از نقش شاپور	۸۸	ملعع تبر
۱۱۲	آتشکده آذر جو	۸۸	ملعع گری
۱۱۲	دارالگیرد یا دارابجرد	۸۸	ملعع سنگ
۱۱۴	مسجد جامع داراب	۸۹	باغات داراب
۱۱۵	قصر کلیا مرث	۹۲	آسیاب های آبی داراب
۱۱۶	قصر ببرام	۹۴	حامه های قدیمی داراب
۱۱۶	قصر آئینه یا قصر ذقر	۹۵	چشیده و فتوت قدیمی داراب
۱۱۷	بروج شاهزادین یا ملعع طلوع شجر	۹۷	شکار گاههای داراب
		۹۸	الآنبار و یا برکهای داراب

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۰	روستاهی دهستان ایزد خواست	۱۱۹	نخش چهارم: زیارتگاه‌ها و آن مبارکه
۱۲۲	روستاهی دهستان روود بال ..	۱۲۰	سید علاء الدین حسین یا پسری مراد
۱۳۲	روستاهی دهستان حاجی آباد	۱۲۲	شاهرزاده البالعاصم معروف به رام زاده
۱۳۴	روستاهی دهستان خود	۱۲۲	آرامگاه دیبا طبی
۱۳۵	روستاهی دهستان خسیمه	۱۲۳	آرامگاه شاه البوزکریا
۱۳۶	روستاهی دهستان رستاق	۱۲۳	شاه زندان یا چاه زندان ..
۱۳۷	روستاهی دهستان شاهیجان	۱۲۳	آرامگاه شاه سعیوب
۱۳۸	روستاهی دهستان فارود ..	۱۲۳	آرامگاه رام زاده محمد
۱۳۹	روستاهی دهستان فرگ ..	۱۲۴	مسجد جامع
۱۴۰	روستاهی دهستان قریۃ النیر ..	۱۲۴	مسجد بدودی
۱۴۰	روستاهی دهستان کوهستان	۱۲۴	مسجد خواجه
۱۴۳	روستاهی دهستان هشیوار	۱۲۶	سایر مساجد
۱۴۴	نخش ششم: فولکلور یافرخنگ عoram	۱۲۵	درسته علمیه
۱۴۵	فولکلور پریشان نامه آن ملت است	۱۲۶	نخش هفتم: دهستانها و روستاهای درلاز
۱۴۶	شروه یا شلوه خوانی در دراب	۱۲۷	نقشه شهرستان دراب
۱۴۷	رنواع شلوه	۱۲۸	روستاهی دراب و اسمی آنها
۱۴۸	شله خوانهای دراب	۱۲۹	دهستانهای دراب
۱۴۸	صرفی یک شله ساز و شله خوان درابی	۱۳۰	روستاهی درستان آشبور

فهرست مطالعه

صفو	عنوان	صفو	عنوان
۱۷۳	حرف ف، ق، غ	۱۳۹	چند ترازه محلی دارایی
۱۷۴	حرف ک	۱۵۱	عماید و رسوم مردم دلاراب
۱۷۵	حرف گ	۱۵۲	حزب اشل یا مردم دلاراب
۱۷۶	حرف ل	۱۵۸	لالاتی در دلاراب
۱۷۷	حرف م	۱۶۰	سماحتا و پستانتای مردم دلاراب
۱۷۸	حرف ن	۱۶۲	زبان ولنجو و اصطلاحات مردم طراب
۱۷۹	حرف و	۱۶۴	حرف الـ الف
۱۸۰	حرف ۸ و ی	۱۶۵	حرف ب
۱۸۱	متن دارایی	۱۶۶	حرف پ
۱۸۱	چگونگی ترسانیدن بچه ها	۱۶۷	حرف ت
۱۸۲	پلوترش یا دارایی پلو	۱۶۸	حرف ح
۱۸۳	طرز زیبایی و چیز دارایی پلو	۱۶۹	حرف ح
۱۸۵	چگونگی شناسش احکام در دلاراب	۱۷۰	حرف د
۱۸۵	دوزان در دلاراب	۱۷۱	حرف ر
۱۸۶	برداشت گندم و جو در دلاراب	۱۷۲	حرف ز
۱۸۷	خسدن کوبی در دلاراب	۱۷۳	حرف س
۱۸۸	بر باد دارن خرمن	۱۷۴	حرف ش
۱۸۹	مُهرخودون قبه گندم یا جو	۱۷۵	حرف ص
۱۹۰	دراسم شب ۲۷ ماه رمضان		

فهرست مطالب

عنوان	صفو	عنوان	صفو
بازی دوبله د پو	۲۰۶	چلوگی یارگیری در ملتب خانه های داراب	۱۹۱
بازی حازنگ شیر	۲۰۷	شدوم یارگیری	۱۹۱
بازی دل مل قوشه	۲۰۹	دوره دوم یارگیری	۱۹۲
بازی یله اخزو	۲۱۰	دوره سوم یارگیری	۱۹۳
بازی حزنگ حزنگ	۲۱۱	آخون دوره یارگیری	۱۹۴
بازی چشم بگرو	۲۱۲	نوشتن در ملتب خانه	۱۹۵
بازی آشم چخنه	۲۱۳	مقدرات ملتب خانه های تنبیه بدینی .	۱۹۵
بازی گوگول، پتیترر	۲۱۴	عدم احجازه خواستن	۱۹۶
بازی شپ شپ غیر	۲۱۶	اعدم تعطیلی و یا بازبودن مکتب خانه .	۱۹۷
شهر خودم	۲۱۷	بازبینی عملی و سنتی داراب	۱۹۸
بخش ستم بدلیف، شعر، مشاهیر	۲۲۱	چلوگی آگاه شدن و جمع شدن بازیلین	۱۹۹
مولانا عالی دارابی	۲۲۲	چلوگی حاضر غائب در بازبینی	۲۰۰
سید صفر کشفی	۲۲۲	اعلام فاتحه بازی	۲۰۱
شیخ محمد نصیر دارابی	۲۲۳	زحاب یاوسا در بازی	۲۰۱
حاج ملا صدق دارابی	۲۲۴	زحاب افراد رز طبق شیر یا خط	۲۰۲
شیخ محمد صدق دارابی	۲۲۴	زحاب افراد رز طبق شر یا خط	۲۰۲
میرزا محمد علی ببار دارابی	۲۲۵	زحاب افراد رز طبق چر یا یکوک	۲۰۲
میرزا عباس شفیف دارابی حلیم عبا	۲۲۶	بازی مسچی بیرون غایپش کن	۲۰۳
مرونا شاه محمد بن محمد دارابی	۲۲۷	بازی کفشد	۲۰۴
		بازی لفشد صد وی رو	۲۰۵

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۵۳	نمک صیانت	۲۲۸	حاج میرزا سلطانی دارابی
۲۵۵	محمود پور خاکباد	۲۲۹	مسیزه احمد عارف دارابی
۲۵۶	ایاز لطیف	۲۳۱	نصرالله آزمایشگاه
۲۵۷	حسن شجاعی	۲۳۲	عبداللہیم ملقب به خاکار
۲۵۸	نورالدین امام جماعت	۲۳۳	سید محمد صدر
۲۶۰	بخش هشتم: معرفه و تاریخچه فرهنگ دارا	۲۳۴	محمود محقق زاده ملقب به نظام الشعرا
۲۶۱	نظریهای مردم داراب	۲۳۵	محمد صادق سرفراز
۲۶۲	دعاهاي " "	۲۳۶	حسین سرفراز
۲۶۳	حرفهای مردم داراب در مردم گرگنی و شنی	۲۳۷	حسین حسروی
۲۶۴	" " در مردم کیله بعلی خیزد	۲۳۸	سید مرتضی کافی
۲۶۵	اسامی پرندگان و حیوانات	۲۳۹	میرزا محمدسلیمانی بزرگی
۲۶۶	" حشرات و جانوران	۲۴۰	علی قلی خان ببارلو
۲۶۷	باورهای مردم داراب در مردم خالهای بد	۲۴۱	میرزا ابوالفضل محبرانی
۲۶۷	اسامی میوه ها و سبزی ها	۲۴۲	علی نیکزاد
۲۶۷	" طروف	۲۴۳	محمود جابری
۲۶۸	باورهای مردم داراب در مردم درخت گذار	۲۴۵	حسین آزمایشگاه
۲۶۹	گذار شاه پریان و پری کل خانم	۲۵۰	محمد سیاز
۲۷۰	چشم شوری و	۲۵۱	سلیمان عنزلیب
۲۷۱	قبله دعا و دعاها باران	۲۵۲	سید ضیاء کمانه
۲۷۲	تاریخچه فرهنگ		
۲۸۱	تاریخ تأسیس مدارس		
۲۸۸	اسامی روسای فرهنگ		



بخش اول

داراب در تاریخ



تصویری از کوه « دارابگرد »

نوشتمنم خواه از زاد گاهم
 ز دلایلی در باشد جایگاهم
 ز دوران قیدم و مهد دیرین
 ز تاریخی حاوی لذت رایم شیرین
 نوشتمنم ماجبه اهانی ز دلایل
 ز فرهنگ و ز تاریخ و ز آداب
 نوشتمنم همچو گشایش کن بود
 پنجم هم که را صاحب سخن بود
 ز شاعری خوشنام بودم
 بودم نام کوه و تنگه و نهر
 ز آنونش نوشتمنم بس روایت
 تمام نوی و برزن حانوشتمنم
 ز آین و ز نمر و اعتمادهات
 نوشتمنم لای لای و شهود حارا
 لز آنها من حایت حانوشتمنم
 گنون میخوانی آنها را تو آسان
 گوید آنها عشق است در کار
 چیزه عاشق در دلایل بودم
 مرایا دلوری وقت بنودم
 چنان گل در گپن رخویش پیدم
 اگر خواهی ز باقی خوش بودم

پیشگفتار
 و
 مقدمه

مادر غیشیں بیکایک بر سردم
 نوشتمنم علت و پر افی شهر
 نزکت مانه ها گفتمنم حایت
 دهات درستاها را نوشتمنم
 ز دین و مذهب و رسم و رسومات
 نوشتمنم جله ضرب الشد
 ز بازیها و ورزش حانوشتمنم
 گشیدم زحمت و رنج فردا وان
 اگر پرسی نمقصود لازم کار
 اگر غلین، اگر شاداب بودم
 نوشتمنم تاها ند یاد بودم
 خلاصه همچو لذ دلایل و دیدم
 گنون باغی بود پر لز ریاضین

در دراب

در

لغت

داراب: رب آب است که پروردگار و رب النوع خواتم
داراب: دارای آبر.
داراب: نام ذقر زادهٔ مهین بسی هم حست. «برهان»
داراب: نام یکی از پارسیان هند است که
پرانکیل رویرن «برای آموختن اوستاد فرهنگ
ایران باستان از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱»
حقیقت شگرده او بوده است «فرهنگ ایران پستین
پورداود»

داراب: پسر ارجمند یکی از حکام خزر در سیستان و بقول نویسندهٔ مجلهٔ التواریخ
والقصص یکی از پادشاهان عجم بوده است.

داراب نام یکی از نخشنی‌های مرکزی چهارگانه شهرستان فاروجنوب خاوری
شهرستان واقع است حدود آن بقره‌زار زیر است. از شمال نخشنس فیز. از خاور نخشنس حاجی
آباد شهرستان بند عبس، از باختر نخشنس اصطبه‌نات و نخشنس مرکزی فتح است.
شمالی نخشنس منطقه کوهستانی و دارای زمستانه‌ای بسیار سرد و تابستانه‌ای معتدل
و رقابت حنوب کردستانه‌ای حاجی آباد، ایزد خواست، خسروی، هشتیوار، رود بیل
و قارود واقع شدهٔ هوای نخشنس گرم پیاشد، کوهستان شمالی معروف به سرکوه داراب
است که مستور از چهل‌های طبیعی و مصنوعی و دارای جمیعه‌های فسراوان و درختان
را بخیر، گرد و بادام است. گمل سرخ و لگور یکی از منابع زرگ شوت نخشنس است. . . .

آب مشروب وزراعتی نخشنس در قسم‌های شمالی از جمیعه وفات و رقابت‌های هنرمندی
از چاه و زراعت نواحی اخیر صرف نظر از قرائی که در کن رو و فانه بشار و عکس نقش ستم
واقع شده‌اند دیگری است، محصولات نخشنس عبارتند از غلات، پنبه، تریاک، مرکبات

جهوبات، خرماء، بنیات، برخج، توتون، پشم، پوست، و میوه جات
 شنل اهالی بخش زراحت، گلداری، باعینی، و کب، صایع دستی موله، قالی و
 گلیم بافی، رین بخش رزنه دهستان رو ده بال، فارود، شاهین، عشیوار
 حاجی آباد، ریزد خواست، خسروی، قریه اخیر، رستاق و کوهستان نشکن یافته
 مجموع قراء و قصبات آن ۱۳۳۰، و نفوس آن ۶۰۰ دلت. در قسمت هی جنوبی بخش
 و حوالی قصبه داراب که مرکز بخش میباشد از دلات عرب و باصری قشلاق کرده
 و ایل بیارلو و اینالو در بخش تخته قایوشده اند از خنگ خبرایی ایل ایران حدوداً صفوه ۹۵) ..
 در آن آب، قصبه مرکزی بخش داراب شهرستان فاویلی از شهرهای قدیمی
 فارس و نام اولی آن داراب بجرد بوده و خرابه های آن در جنوب غربی داراب موجود و
 تعلیمه دهیار سد و دست و از لحاظ سبک ساختمان و استحکام بنا بسیار قابل
 توجه و نیز تفاوتی کم محدودی داشت هزار گزی خاور قصبه موجود است که فقط استرها و قسمتی
 از سقف آن باقی و تباری مرضان ۶۵۲ هجری تعمیر شده است. این قصبه در کیمودیازده
 هزار گزی خاور فا ولایع و بو سیده راه های اتوبیل رو به شهر مزبور و شهرهای لار و جسم
 و نور عبس و سیرجان مرتبه است تختصت خبرایی آن بقرار زیر است. طول ۴۵
 درجه و ۳۳ دقیقه، عرض ۴۸ درجه و ۷ دقیقه ولرتفاع آن از سطح دریا ۱۱۸۱ اتر میباشد
 هوای قصبه گرم و مالاریائی و آب مثروب آن از حیچ وفات و رودخانه رو ده بال تأمین میگردد
 سکنه آن مطابق آخرين آمار ۶۳۸۲ تن است. شنل اهالی آن زراحت و کب و
 صفت دستی عدهه قالی بافی. در حدود ۲۵ باب و کان و یک بازار سد پوشیده هاست
 یک بزرگستان و دو دهستان دارد. از کارهای دولتی بخش دارابی، شهرهایی، دارائی
 دارگاه، خانه دارمی، بهداری، فرخنگ، ثبت، آمار، پست و تلفن و
 کش ورزی، دامپردازی، اوقاف و اداره راه در قصبه موجود است. علاوه شعبه بانک ملی
 و یک بیمارستان دارد «فرخنگ خبرایی ایران حدوداً صفوه ۹۵ و ۹۶ » ...

داراب حمزه دیار یکی رز شخصیت هی متاخر زرده شی است. کتبی درباره نیزگان و میراث
دین زرده شت نوشته است. (از فرهنگ دهخدا)

داراب بهره مرغزاری دارای بحد مرغزاری کوچک است. طول آن سه فرسنگ و عرض یک
فرسنگ « خارسند این بلجی صفحه ۱۵۴ »

داراگلبرد یکی از پنج کوره (شهرستان) ریالت فارس در قدم خشکی فارس را در قدم پنج
کوره گرفته اند چون از رشیر خوره، واصطخر، دارا برد و شاپور خوره و قباد خوره و در
بر یک چند ولایت و شهر بوده و هست و حدود آن کوره ها تا ولایت عراق عجم
و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است « نزهه القلوب محمد المستوفی ص ۳۰ »

این پادشاه حمان دارای بزرگ است که بدست اسکندر
آشنا شده و در تواریخ متاخر او اعنوان دارای پیشش سوم
می شناسیم. در کتب پیشینیان داراب دارا و گاه
عنوان دارای اکبر نامیده شده است. او این م
داراب و داراب بن داراب نیز خوانده اند. آما روایت
درست این است که او فرزند دارای پیشین خود
« دارایش سوم » بوده ملکه نبیره وی بوده است. او پسر
آرسن و آرسان فرزنه استن و استن فرزند

دارایش دوم بوده است. نبا این، این پادشاه به چهار داده به از رشیر
در لزدست می پیوندد، حارثه غلبه اسکندر بر او کیمی رز چند سانحه نیزگ
تاریخی ایران است.

این پادشاه بیان نزد شهر معروف داراگلبرد است
..... ۳۲۰ قبل از میلاد « کتب لغت منی فرهنگ دهخدا، جلد سوم »

درآمد

بنیان نزد ام

داراگلبرد

چون پادشاهی بدوسیید ترتیب حاکمی کرد و عدل آشنا
و پهلو ملک منقاد او بودند و دیوان برای بابت داد و نهاد
و به حمه مالک اصحاب اخبار را گاشت و هر کجا صاحب خبر
گاشته بود و خبر مردم را نا عامل رانگاشتی کی در ب محل
اعتماد بودندی و بافضل و معرفت و وزیری داشت عامل
بازی و تدبیر رشتن نام شهردار آنگاه
از پارس دارای بود و خدCi لری بود آن ساخت کی

در آن بزرگ

پسر
بهم

«که، آب آن نیز بود و قصر آن پدیده بنت دمت ملک او و ولاده سال بود ...
» فارسname ابن بلجی صفحه ۵۵

پس عثمان ابن ابی العاص قصه کوره دارای بسیار کرد و پارف و هبم و فتحان
پهله با این کوره رود و اصل هم را راجه بود . عاقل وزیری در حال استقبال کرد عثمان بن ابیالناس
را و نگذشت کی در جگ خلاف رود و قرارداد کی در راز آن کوره دو خوار خزار درم خدمت
بیت اهل کشند تا ایشان را اهل رعد و هرسال خزیمه میدعنه و عثمان ابن ابیالناس
دو را کرامت کرد و مال بسته و براین حله قرارداد و بازگشته و سال بسته و کوم لازم بحیرت ...

» فارسname ابن بلجی صفحه ۵۵

این کوره منوبت به دارا بزرگ پسر بیان اسنف دیار
دارای بجود این بمن بنادرست . شهری مدود چنانک به پرگار
کرده اند و حصی محلم رمیان شهر و خندق کی رله، به آبین بوده اند

مو میانی

و چهار دروازه بین حصار است و آنون شهر خرابت و
و همچنانه است خردیوار و خندق و هواآن گرمیست و دشت

خرما بشد و آب رو ای بست و مو میانی از آنجا خیزد، راز کوچی قطره قطره می چلد و کافی است
وز هفت زنگ نملک راز آنجا خیزد . » فارسname ابن بلجی صفحه ۱۲۹

الْبَرُ دَلَيْت بِرَبِّنِي خَشَلِي . فَارِسٌ رَقْبَدِمْ بَنْجِي كُورَه .
گرفته اند . چون اردشیر خوره و اصطفی و دارابجرد و شاپور خوره و قیاد خوره . دهه
یک چند دلایت و شهر بوده و هست صفحه ۱۳۶ کتاب نزهه القلوب حمد الاستوفی

از اعلم سیم است . داراب بن ایمن بن السفیدار
سافت . شیری مدور بوده است چنانله به پرگار
رشنه و حصانی محلم در میان شهربوده و خندق
عمیق داشته و آنون خراب است . هوایش گرمیست
غله و میوه و خس ما در او نیک آید و در آن حدود
کوہی است بهفت زنگ تلک در او باشد . نواحی
حسو و دارکان و مص و رستاق از قوایع آنجاست
و در او دیپهای معتبر .

در آن حدود تلکی است سخت معلم د آزا تلک رُتبه » خواند و در او ملعون استوار است
و هوای خوش دارد ، و آبیش از عيون و مصانع است . در زمان ماقبل هر کد حام
دارالگرد بودی بر آن ملعون شستی و در ریام سلف ، ابراهیم بن هاران « هاران »
بر آن ملعون استواری شد . کرمانیان غلبه کردند و قلعه را از دشمن ببرون آوردند . و در آن
حدود صفره از استواریت سه فرنگ و طول دیک فرنگ و عرض نزهه القلوب حمد الاستوفی صفحه ۱۶۸ »

بعقیده « نولدک » دین کلمه به تسطیع زبان شامي
ما خود از کلمه « خورا » است . احتمال کلمی دارد که «
زبان فارسی کلمه شهر که در فرس تیم یعنی یهشترا
بود مرادف کوره باشد ، کلمه شهر فقط در زبان
فارسی حدید معنی بلده را کسب کرده است
کتاب جغرافیای تاریخی ایران صفحه ۱۷۳ »

در آرالک

تلک رُتبه

وجه تسمیه

خوره

یا

کوره

بلوک پنجاهه مزبور عبارت بودند از: اصلخان، اردشیر خوره
دارابجره، شاپور، رجبان. و سیمین ملکه
کیی اصلخان بود که در شمال تا زد و ناین و دیگری اردشیر خوره
که از شیراز روبرو چوب تا دریا و حتی جزایر خلیج فارس از خاک
الی قشم را شامل می شد. در شرق بلوک مزبور دارابجره
واقع بود که بلا وعده آن کیی دارابجره بود که درین زمان

به داراب معروف است و دیگری فَ دَنَّكُون به همین اسم باقی می باشد. «کتاب

GEOGRAPHY OF IRAN صفحه ۱۷۴ و ۱۷۳ »

در آن آبجرد
لکی
ازبلوک
پنجاهه

در شمال شیراز بر سر شاهراهی دار طرف فارس به حفظ و قمت
چنوبی کردن می رفت کوره دارابجره واقع شده بود که از جنوب
آب و هوای تابع همان منطقه بود. در این سه زمین محصولات ولایات
گرسیه و سردسیر بهم آینه که بود. فَ دَشْرَعَدَه این کوره بود
از جنوب وسعت و بزرگی دویتن شهر فارس بشماری آید «صلخانی صفو»
لین دشتر کنونی فَ چَمْلَوَه آثاری از قدیم بجا نمانده است

حکومت
آل فضل

شهر یا به عبارت صحیح تقریب دارابجره که بنای آن به داریوش اول نسبت میدارد و فرج که اعراب
بر ج دُرْفَ) خواسته و ہر دو در امتداد شاهراه فارس به کرمان واقعه از جنوب می
باشد با فارسیک رویقده. در قرن دهم شهرهای ضعی و تجارتی مستحلبی در آنجا را ازرو بازار
عده آنها فاصله بود. در نزدیکی دارابجره چنانچه در این زمان هم مهمل است «مومنیا»
استخراج می کردند و مومنیا یک نوع قیری است که از این درهان جراثات و شکران
استخوان می داشته است. کوره دارابجره بعد از شبانکاره هم نامیده می شد و تحت
حکومت سله محلی «آل فضل» بود. داشتنهای محلی مأخذ حکومت این سله را به لازمه

قبل از اسلام نسبت میدادند، ولی اطلاعات مفصلی که راجح به نماینده‌گان این سند
که من سایر ملوک محلی را رای عخوان را تابکی بودند موجود است و مادر دست در این فحصه به
دوره منوی است «من پول ترجمه» و بار قوله «۲۹۸» تملک آگه داشج، که پائیخت
سنده مذبور بود در شمال غربی دارابجرد واقع بود. «حدالقریبی ۱۳۸» ذکر این
جزئیاتی تاریخی را این تأثیف و بار تولد ترجمه هنر سردادر صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰

قلعه چرگ روزگ و تارم. قلعه پرگ نیز گشت و حمل و بخت
نمی‌توانستند و قلعه تارم چنان بینت به محلی دهوا
بردو گرم است و آب را مصنوعاً ...

قلعه رُتبه در تنگ رُتبه است و قلعه ایست بخت استوار،
نیز گوارد حمل دارابجرد را آنکس باشد کی ذکر آن قلعه

دارد و دهوا آن خوش است و آب چشیده و مصنوعه کرمانیان دارند «فارسنه ابن بلجی ۱۵۹»

حسود را کان و محق و رستاق الرستاق این جمله
از نواحی دارابجرد است و دهوا آن گرمیه است و در کان
خرما باشد و آب روان و دلیر میوه ها باشد و تنگ
رُتبه، اندیک نواحی است و در میان تنگ قلعه حمل است
و ابراهیم بن حادثه، آنزن صدم کلمان دارند. «فارسنه
ابن بلجی صفحه ۱۳۱»

توضیح: کتاب فارسنه ابن بلجی بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۵۰۱ هجری
قسری تأثیف شده اند و در زمان سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه
بلجی متوفی فارس می‌شود. کتاب فارسنه ابن بلجی رسی و اعتماد و تصحیح
«گای لیستراخ و رینولد آلن نیکلسون» آماده شده است.

قلعه پرگ

قلعه رُتبه

بعضی نواحی

دارابجرد

سان نام مُنْتَی بود که در عهد الله آن احیت خدمت
می کرده. وی به خاندان سلطنتی فارس والبته بود و
مقام مهم را شد، پسر او پاپک حاکم استخراج و لقب
پادشاه داشت، اردشیر زاده سان و پسر پاپک
که لازم امداد محافل روحاً فی و نجاشی از اعیان اصیل برخوردار
بوده کارش بالا گرفت و تبدیل به متصرفات خویش را با تنفس
در ارضی مجاور تو سمه داد و پیمان سیر و من گشت
که بزرگترین فرمانروایی پارس را شکست داد و پرگون
ساخت.

اردشیر
نوادجه ساسان
و پاپک
حاکم دارا گلبرد

اردشیر که در آغاز شغل ناچیز حکومت قلعه چهار آگلبرد، «رالعهد» داشت
نه تنها در فارس استوار گشت بلکه ایالات اصفهان و کرمان را نیز به متصرفات
خویش ضمیمه و سر انجام در خوزستان استقیم با بین النهرين هم مرز بود و نفوذ کرد
و سپس به سوی شمال رو آورد. نکریان پارت به پیشواز او شناخته و در ۲۰ آوریل
سال ۲۲۶ میلادی در چله «ارض کان» بزرگ‌خطی میان آرتادان، داردون
پیغم، آخسین پادشاه پارقی و اردشیر درگرفت. پیروزی اردشیر در نقش
نیمه برجسته زیبایی محجم شده است.

اردشیر در سال ۲۲۶ میلادی رئاستی مراسم با شلوحی تاج شاهی بر سر نهاد
و به لقب شاهنشاه ملقب گشت. «کتب تاریخ ایران از»، ان باستان تا پایان
سده هیجدهم میلادی، نوشته «ن. و. پیکولو سکایا»، «آ. یو، پاکوبوسکی»،
«ای. ب. پطروسفلکی»، «آ. م. بلیستکی»، «دل. و. استرو یوا»
ایران شناسان رویی، ترجمه ریم کش وزیر صفحه ۶۷ و ۶۸.

معارن استیلای اتابکان سُلُنْزَری بر فارس بدلد.
و لَبَرِی در قمّت شرقی این ریالت یعنی در ناحیه مرحدی
بین فارس و کرمان و خلیج شامل بlad "حَارَابَرِد" .
فی نیز، آیگ (رابع) و فرگ (پرگ) و طارم و اصطباغا
قدرت هم رسانده و این ولایات را که در آن ایام
شبانکاره "می گفتند تخت تصرف خود آوردند .
ملوک این قمّت را ملکوں شبانکاره یا امراء ایگ معروفند
که طبقه از ایرانیان قدیم بودند که نسبت خود را به داشتیه
با ایگان می‌رسانند و احتمال ایشان قبل از تخریج فارس

تلط

ملوک شبانکاره

بر

دارا گلرد .

بدست مسلمین مقام اسپهندی فارس را داشتند .

چون دولت سلطانی منقرض گردید فرزندان این اسپهندان با اصفهان افتادند
واز ترس عرب تامقی نسبت خود را منع می‌کردند . «سالی بین ۵۴۲ - ۵۵۸ - ۲۶۵۵»

در او اخز دولت دیالمه شوکت و اعتبار این طائفه روی افزونی
گذاشت . بطور کلی در هنگ های بین عز الدوّله سختمان

"۳۵۶، ۳۶۷" و مخالفین او به او ساعت ها گردند

و در عهد دیگرالملوک ابوکالیجا مرزبان "(۴۱۵، ۴۴۰)"

و تصرف بعضی اراضی دمّی این پادشاه شدند و حکمران
اصفهان "تاش فراش" را ز جانب سلطان مسعود بن محمد

غزنوی حکومت این نهضه را داشت در سال ۴۲۰ طائفه فربور را از حدود آن شهر
راند و ایشان در او اخز سلطنت ابوکالیجا را پس از مقتی سرگر رانی در حوالی دارا گلرد
تعیین شدند . "کتب تاریخ منول تأثیف عبس اقبال آشتیانی . ملبد اول از مجلد پنجم تاثیل

مقیم شدن

شبانکاره

در حوالی دارا گلرد

کلمه دار در لغت عجم به معنی پرورنده است. بس داراب یعنی پرورنده آب . و این بلوک را به این نام گفته اند برای فراوانی چشمکه های آب گواه رور خانه های بسیار و این بلوک را داراب جزو که در اصل «داراب گرد» است نیز گویند برای آنکه در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب کلیانی پسر بین باخت و گرد به معنی شهر باشد و جزو مرتب آن است و چون همای دختر بین داراب را بزاد و صندوقش گذاشت بر روی آب خلات روانه اش داشت و های حبیت او را داراب گفتند «فارس نامه مقدم اول صفحه ۱۱۴»

در آبرآب

پسر های

در آبرآبلرد

در

شاهنامه

این شهر نیز از شهرهای قدیمی فارس است که «حدود العالم» به عنوان دارالگرد، آرد و چین توصیف شده است «دارالگرد شهری است خرم و ابادان و بسیار خواسته و هوایی بد و از دی موسمیانی خیزد که به همان چان دیگر سبود و از در فواحی وی کو سه است از نمک سپید و سرخ و زرد و هر زنگی و از ادوخوانها کشته شدند سلیو.....»

با بر شاهنامه این شهر را داراب ساخته است و فردوسی داستان آنرا این میگویند که چون داراب پسر های چهزاده بر تخت پادشاهی نشست مردم را بداد خود مژده داد و از هر سو مردم با همی های بزرد وی شناخته.

چنان بُد که روزی ز هبیر گله

ز پستی بر آمد هه کو هی رسید

به فرمود کن روم و لز هند وان

ب جویند زان آب دریا دری

بایم که اسپان بینند یله

یکی بی کران ثرف دریا بدید

بیارند کار آزمه گوان

رسانه روی همه کشوری

یکی شمه فرمود بس سودمنه
ورزانم کردند « دارا ب گرد »
همه شمه از ایشان بیارستند
پرستنده آذربآمد گروه

چو گشتاد داشت ده لرز آرب بند
چو دیوار شمه اند رآور د گرد
زیر پیشه ای کارگر خواستند
یکی آتش افروخت از تین کوه

« لرگت ب شاهنامه فردوسی ملده ششم صفحه ۳۷۴ بیت ۲۶ چاپ سکو ۱۹۶۷ »

در بلعی و غررا خبار ملک الفرس و مجلل التوانیخ نیز نبای این شهر به دارا ب منسوب است
« دارا ب گرد شهری است در فارس که دارا ب آن را نباگرد ». «

داردشیر با بگان در آنجا بوسیله بیزی « ملک دارا ب گرد تریت شد و چون بیزی »
نمود داردشیر شهر دارا بگرد گرفت و میان مردمان داد کرد و تو اصنع و عیت او را دوست گرفته
داردشیر مولود خود منجان را نبود همگفتند ملک زمین بیشه تبور سه « بلعی ترجمہ طبری میگوید »
و در غررا خبار ملک الفرس نیز آمده است که « دارا به ایجاد این بیهی و عمارت رغبت بیار
داشت شهری نبام دارا بجود در دیالت فارس بنگرد و اسیران یونانی را در آن مستقر و آشکده

بیار در آن ایجاد نمود ». غررا خبار ملک الفرس ترجمہ فارسی « صفحه ۱۸۴ »

و دارا ب نخستین پایگاه پیشافت و حجاج اوریهای ایل داشیر با بگان بود « مجلل التوانیخ »
و مجلل التوانیخ می نویسد: دارا ب از عمارت به پارس اند، دارا ب کرد بنگرد و ناجیت الگون
بدان بازخواست و پیش لرگان اسباب فرمان « صفحه ۲۹ »

روم بهار عصیده دارد که دارا بگرد و مخفف « دارا آباد کرد » است بهار
می نویسد در شعر دارا بجود که تصور شده است از لفظ « دارا ب »
و گریمشق است و هر تصویری ناصواب است چنان نام راصل . .
دارا بگرد « است که بعد از دارا بگرد ». دارا بجود شده است و قریه

در آر آباد گرد

دارا بهم در خواست نظری آشت . نبا بر شاهنامه چون خسرو پروزی به پادشاهی نشست
فرمازروانی دارا بگرد را بیش اپور دارد « بهار ملک الشزاد بهار و ادب فارسی بکوشش مجید گلبن صفحه ۲۲ ملده دوم »

کلمه دار و در لغت عجم به معنی پیروزنده است. پس دار (یعنی) گوشه آب و این بلوک را به این نام گفته اند برای مراونی چشمکای آب گوارا و رو رخانه های بسیار و این بلوک را دارای بجزد و در اصل دارای گرد است بزرگ شوند. برای آنکه در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب یعنی پسر این که حمادش زقر بمن بود بافت و گرد سمعنی شهر باشد و هر جزو و عرب آن است و چون همچنان خوش بمن داراب را بزید و حضنه و قش لذالت و بر روی آب فرات دواند باشد و اشت داشت و به این جهت او را داراب گفتند.

در آب

به روایت

فارسناه ناصری

و این بلوک از گرمسیرات فارس است میانه مشرق و جنوب شیراز. در ازای آن از «لای گل» تا «دریان». ۱۷ فرسخ، پنهانی آن از علی آباد نجات جزو «تا گرم آباد خسوس» ۸ فرسخ. محدود است از جانب شرق به بلوک سبعه و لار شمال به بلوک فی بزر و اصطحبانات و از غرب به بلوک صفا و نواحی جهندم و از جانب جنوب به نواحی لارستان.

شکار و پرندگان

شکار داراب بُز و پازن پازه‌ی و قوچ و میش کوهی و آهو و خوک داراب بیشتر از جاهاي دیگر فارس باشد و لک و پیه و در ارج و قمری و بلدرچین و در زستان حوره و چارق و مرغابی.

محصولات

گشت و زرعش، گندم، جو، باقلا و فشنگش و شلتگ و پنبه و کنجد و ذرت و تسباق و نخود و ماش

کوبارین ملوك از چهار رودخانه کو چپ است که هر کيکي را
آب روسي گويند و هر کيک چندين ده و فرعيه را آب
و حده و آب خم یا آب رودها "شیرين" و گورا است.

روان: آب روسي "روديبار" است که مشيشه آن از ز"اینج" ...
و صطبانات برخاسته ز پنگ شهباز "گذشتة داخل جبلگاه را آب
گردو.

دويم: آب "برود شاهجهان" است که از چشم شاهجهان و پنهان
"گلابي" برخاسته است.

سیم: آب روسي فاروده "ماروده" است روز چندين چشم در حوالی مادوان را آب برخاسته
چهارم: آب "برود هشتي" است از چشم نقش ستم برخاسته است.

و اين چهار رود نواحي را آب داده و پنگ خوش يكجا شتة آنرا آب رو "جسو" گويند
که ناحيه خوشی را آب را آب دهد.

هوائي تابستان و آخر بهارش با آنكه گرم است در خان
سر و سيری خبر درخت گرده را نيلو برواند.

تعل و نارنج و ليمون و ترنج و انار ملس و آنگور و انجیر سفیدش
در خوبی ضرب النمل است، با آيشش در خزان و زستان
و بهار:

عمر لازميوه و سبزه و آب و گل
بر آورده آواز مرغان دهل
حوار و لطفت در او مشک بيز
زمين از نداوت در او همچه خيز

رودخانه ها

آب و حوا

و

در خان

در حلگاه دلارب مرغزار و چن هی نیکلو باشد که در زمان و تابستان سبز و خرم بازند.
گله و رمه این بلکه همیشه برسزه پریده و چمیده اند.

زمین کشش نهان است خصوصاً در آبی تر، واژین است که نهرگان فارس گفته اند: علی
داراب بر خلاف محمد فارس است که در اول تر مخصوص از نهان کی زمین ضایع شود و در خشک لی
خوبی پروراند.

واز غرائب داراب آنکه در فرسخی مشرقی شهر داراب، سینه کوه پنهان را به بلندی پنج شش ذرع
از زمین تراشیده و چندین صورت آدمی را لازم نگ در آورده اند که از تناسب اعضاء و خوبی
محابی آن عقل حیران است. و حیثمه ای که نزدیک پذیره سنگ آسیاب گردان آب دهد
از زیر پای این صورت ها محابی است . «فارس نامه ناصری صفحه ۱۰۸»

این نقوش در آمیلتو تری شمال شرقی داراب .. در کوه پنهان به بر تفاصیل از زمین ریخت
منقور و بنام نقش شاھپور در محل شهر و لازم آثار جوسته دوره ساسانی است و در این نقش
پسر و زنی شاپور اول ساسانی بر والرین امیر امور روم نشان داره بی شود. و در زیر آن
در بیان چه کوچکی است که سر جوشیده آبهای دهستان هشیوار می باشد «کتب حجرا فیبا و اسما
دفاتر شور علبدوم صفحه ۲۱۹ و کتب آقلم پارس صفحه ۹۱»

و دیگر لازم غرائب داراب . خانه ای است سر پوشیده و فرسخ کتر مشرقی شهر داراب
سینه کوهی را چشیده به زمین تراشیده و در گاه بزرگی ملکی که خانه که در ازی راضی آن
نزدیک به دوازده ذرع دراز او به این اندازه پهنا و شریعت ذرع بلندی، لازم کوه در
آورده و چندین ستون سنگی دسر آنها بصف خانه و پایی آنها چون خانه چشیده در آورده
و میان سقف این خانه را برای روشنایی سوراخ کرده اند. و این خانه پیش از مسلمانی اهل فارس
یا استبداده یا عبدت خانه محوس بود و بعد از استیلای رولت اسلامی این خانه را مسجد
مسلمانی نمودند و مسجد ای روی بقبيله برای آن باز از سنگ در آوردند و در آن محراب

«خط ثلث نوشته» بفریان پادشاه زمان، راتاکب ابوالمنظفر ابوالبلیر بن راتاکب سعد بن زنگی سلفی در ماه رمضان سال ۶۵۲ این محراب ساخته و این خط پرداخته گردید. «فارسname ناصری صفحه ۹۱۳۶»

در کتاب تاریخ نوشته اند: داراب پسر همن پسر اسفد یار پسرگشتب، شاهزاده مالک ایران رمیان جله‌گاه بلک داراب، دایرو ای له دوره آن نزدیک به فرسنجی بود پرگار برگشید و ایران داریو با روئی نهاده، هشتری به نام خود ساخته آنرا «داراب گرد» نام نهاد: چنان‌چه حکیم فردوسی علیه الرحمه فرموده است:

چود بولار شمسه اند را در گرد	داراب ب گرد
نیز پر پیای کارگر خوارسته	به شمسه از ایشان باید شده

و خدقی برگرد این تهمه اند و تاکنون کمال ۱۳۰۴ رسیده بیشتر این خدق باقی و پر از آب است و در کنار عفسه می‌باشد فراخضرت «دحیه طلبی» است که از زرگان حضرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه والبود و گشیدی برای فرار خته اند و تاکنون زیارتگاه آن سامان است.

در زبانها مشهور است که خاب و حبیه لز جانت حضرت امام حسن بن علی	دحیه طلبی
بن ابرهیل ب حکم نواحی داراب بود.	نماینده حضرت امام حسن
پروضه الصفا» نوشته است که «لید لاز قرار مصالحه امام حسن با معاوه بن امی سفیان، پس از این گفتند که باید سالی ۵۰,۰۰۰ دینار در	در داراب گرد
بیت الال و خراج داراب و فارابه حضرت امام حسن وحیی تا عقده بیعت با تو محلم گرد، معاویه قبول نمود و بعد از حصول بیعت با معاویه حضرت امام حسن خراج داراب و فارابه خوت است و مدراحتی در امور داراب گرد نفرمود و نهاده فارسانه ناصری گوید: شاید حکومت خاب و حبیه لز جانت حضرت امام حسن سیا زحلت حضرت امیر المؤمنین و قبل از مصالحه با معاویه باشد	

ستوله رخداده ۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی
وزیر صهابه حضرت رسول کرد هفده سالگی نزد قصیر روم
رفت و تا حضرتی تو انگر بود و در نزد های «بریوک»
و شام فرمانده و مقامی شایسته داشت. «المنجد»
یشیخ مغید، «نفته ایت که معاویه پس از صلح با امام حسن^۳

د حیله طبی
کیت؟

داراب را به آن حضرت و آنگزار نمود و در حیله طبی «از طرف آن امام مأمور ارشاد مردم
و همچ آوری و جو حات را مینمطیه شد. «و خارسان من امری». . . .
در حیله پکه اول وفتح آن بزر آمده نام پسر خلیفه بن فروتن فضال است. از نزد گان
صحابه بوده گویند جبرئیل بشیتر وفت بصورت او بر رسول خدای فسرود می آمده و بسیار خوش
صورت بوده است. «کتب کثیر عجم صفحه ۹۵»

در کتب تمدن خوارزمی نوشته علی سعی رصفه ۲۶ فہمن
ذکر تپه نمی تاریخی از روی یادداشت‌های سید محمد تقی مصطفوی
میرقریبستان شناسی ایران دو تپه در داراب را نیز
نام بردند است.

تپه‌های
مهم ماقبل تاریخ

این رو تپه عبارتند از:
تل سیاه (مادوان)
وقتل ریگی (ایزد خواست)

داراب

نباید باین تل سیاه و قتل ریگی که هردو در منطقه داراب قرار دارند خوب تپه‌های مهم و ماقبل
تاریخ و تاریخی خاک ایران هستند.

شهرداری تازه‌ن اسکنده‌ل ملک شبانکاره کشح
حال آنها رذیل عنوان شبانکاره باید آزاد بود و کم قم رخنگه‌ی
پی در پی دیرانگشت. پس به غفت فرستخی شالی این شهر در نزدیک
کوه حبوبی شهری ریگیر نباشد و آنرا اینز داراب لفته که رکنون
قصبه‌ی پلک است و نزدیک به جبل فرستخ لزشیر لز دور افتاده است
و خانه‌ی آن رخت خام‌گل و جوب ساخته‌اند و شاهه آن
نزدیک به (۶) درب خانه است.

ویرانی

دارالملک

و

ریجاد داراب

عرض آن رخت دستوا ۲۸ درجه و ۵۴ دقیقه است. طول آن رزمه‌گردی همچ "رسد خانه"
اگستان ۴۵ درجه به دقیقه است و رسال ۱۲۵.۰ او اند آق‌میرزا محمد فاضلی. قناتی
ری‌میانه مغرب رسال داراب احداث نموده و داراب آنرا رخفته‌ای کیک شبانه روز و قفت محولات
داراب فرمود و به این وسیله رتام خانه‌ی این بده، رخت نارنج ولیمو و ترنج و زنار و سبب
فرآوان است که تمام این قصبه باخی از مرکبات باظطردی آید و در صحن خانه‌ی اذنونه گل و ریایین
کاشته‌اند.

صد هزاران گل شلقته دراو

سربه بیدار و آب خفته دراو

هر گلی گونه گونه رزگلی

بوی ہر گل رسیده فرستگی

حکومت این ناصیه رسال ۱۲۰۸ ف قان سعید آقا محمد شاه
شہید، طلب ثراه به عالی جاه، فخر امت آن‌ه، مقرب الخاقان
سدله سادات، میرزا جافی شیرازی مشهور به فاقی عم حقیقی همانه
فارس نامعیت فرمود و بعد از وفات از نهضت الصدقش میرزا هادی
متقل گردید و ما و ام زندگانی نایب و خارط را و می‌گاشت و بعد از
لو بولد رحمندش آقا میرزا محمد مشهور به فاقی عدالت گردید و تا

حکومت

داراب

سل ۱۲۶۸ در تصرف او باقی بود

در سال ۱۲۷۰ او از حکومت نواحی دلاراب و ایلات خمسه فارس که شرح آنها در ذیل عنوان ایلات باید ببریزا اعلیٰ محمد خان قوام الـلـک غایب گردید و آن خوب بر تردیکی عابـنـ شـالـیـ شهر دلـارـابـ تـلـهـ اـیـ سـخـتـهـ وـ خـنـدـنـ بـرـجـ وـ بـارـوـنـیـ عـلـمـ بـرـآـنـ کـشـیدـهـ وـ دـاـخـلـ آـنـ رـاـ بـهـ الـیـوـانـ وـ تـالـلـاـرـ وـ دـلـوـلـ اـنـخـانـهـ وـ لـنـدـرـوـنـ پـرـدـاخـتـهـ ،ـ بـهـ بـاـعـچـهـ یـهـیـ پـرـدـختـ وـ مـهـمـیـ رـنـگـنـ زـنـیـتـ دـلـارـهـ اـسـتـ وـ درـ سـالـ ۱۲۸۱ بـهـ بـاـخـمـ بـرـسـیدـ .ـ وـ درـ نـاحـیـهـ فـارـوـدـ دـلـارـابـ اـحـدـاـتـ قـنـاقـیـ بـخـوـهـ وـ تـلـهـ اـیـ بـرـایـ آـنـ بـنـانـوـهـ آـنـ رـاـ "ـ فـیـضـلـ بـادـ "ـ گـفـتـهـ وـ سـدـلـازـوـفـاتـ لـوـ حـکـومـتـ دـلـارـابـ بـلـرـثـ وـ اـسـتـحـقـاقـ بـلـغـتـ الصـقـشـ مـحـمـدـ رـضـاـ خـانـ قـوـامـ الـلـکـ مـتـقـلـ گـرـدـیدـ وـ تـاـکـنـونـ بـهـ حـکـومـتـ آـنـ بـاـقـیـ

در سال ۱۴۰۱ اـحـدـاـتـ قـنـاقـیـ تـرـدـیـکـ شـهـرـ دـلـارـابـ جـانـبـ

شـالـیـ خـسـرـهـوـ نـامـ آـنـ رـاـ "ـ خـیـرـآـ بـادـ "ـ گـذـاشـتـهـ اـسـتـ وـ آـبـ اوـراـ بـهـ دـوـ فـرـسـخـ مـشـقـیـ شـهـرـ دـلـارـابـ بـرـدـهـ اـسـتـ .ـ وـ رـقـیـمـ

دوـ آـسـیـاـبـ بـرـ روـیـ یـلـدـیـلـیـ کـهـ جـدـولـ وـ تـنـورـهـ خـانـهـ هـرـیـلـ

راـزـ سـنـگـ رـاـ اوـرـهـ لـانـهـ درـ بـلـوـیـ مـحـدـسـنـیـ کـهـ شـحـ آـنـ لـذـتـ

عـاطـلـ وـ بـاطـلـ اـنـتـادـهـ بـوـدـ وـ جـدـولـ اوـلـیـ آـنـ رـاـ سـطـحـ رـیـتـ بـامـ آـنـ مـجـدـ لـبـنـدـ تـرـ اـسـتـ .ـ اـنـ

آـبـ خـیـرـآـ بـادـ آـنـ دـوـ آـسـیـاـبـ رـاـ گـرـدـاسـیـدـ .ـ رـاضـیـ رـامـنـهـ وـ حـوـالـیـ مـجـدـ لـزـرـاـفـتـ نـاـیـدـ .ـ

وـ لـزـاعـیـنـ دـلـارـابـ سـلـدـهـ حـبـرـخـانـیـ رـاـ اـبـیـ اـسـتـ کـهـ زـانـ سـلاـطـینـ

زـنـدـیـهـ هـکـومـتـ نـواـحـیـ دـلـارـابـ تـقـرـرـهـ وـ صـاحـبـ ضـیـاعـ وـ عـقـارـ

بـوـزـنـدـ وـ بـاـزـ مـاـنـدـ گـانـ دـینـ سـلـدـهـ چـاـجـیـ عـلـیـ مـحـدـ

وـ نـاـصـرـخـانـ "ـ وـ مـحـمـدـ مـسـنـ خـانـ "ـ وـ جـیـسـنـ خـانـ

وـ مـیـزـاـ اـمـدـ "ـ بـنـیـرـهـ زـلـاـگـانـ حـبـرـخـانـ

دلـارـبـیـ لـانـدـ .ـ

اـحـدـاـتـ

قـنـاتـ خـیـرـآـ بـادـ

اـعـیـانـ

دـلـارـابـ

داراب جرد لزبا های داراب پسر هم ات . صحاری و عرصاش با خصت دسبری تا ، و صحاری داشته ، اطرافش را خندق عمیقی است . آگون آن شمس خراست و ذکر آن خواهد آمد قصبه حالیه را کباد است تقریباً یک فرسنگ دور از شمس قدیم است . و داراب جرد اگرچه گرمیه است ولی هوایش در کمال اعتدال است . هم میوه گرمیه دارد و هم سردیه . مرکب اش نیز بسیار است . آتش لز رودخانه رو بمال و چشم و فکات ..

دارآ بلرد

لرزبان

فرصت الدولدشیر

حاصلش غل و تباکو و پنه و خرما ، معدن مو صیانی و نمک و مس دارد . شکارگاه هش متعدد و قصبه حالیه آن تقریباً چهار هزار در خانه دارد و در آنجا میر حوم میرزا علی محمد خان قوام الکل طایفه ملکه و عمارت و باخی احداث نموده دلگشا تراز خلد بین . " آثار عجم صفحه ۹۲ " .

از جمله ملکه و حیه است که آزاد داراب شاه بنیاد نهاده و جست رانیله آزاد ملکه و حیه گوریند این است که قریب به آن ملکه مدن و دهیه طلبی است (طلبی طایفه سپهند از میں) که مصحاب سعیر صلی الله علیه و آله موده .

ملکه دهیه

یا

دارآ بلرد

بقعه دارد و سه ائمی . زیارتگاه آن اهالی است بواسطه قرب ملکه مذکوره به آن تبعه مسمی باین اسم گردیده . وضع آن ملکه این است که شکل مستبر حصاری داشته ، دور تا بدورش یک فرسخ تمام است

و آن شمس را چهار دروازه بوده ، بردارگردش خندق عمیقی است که آگون هم آب دارد ملکه عرض از جایی آن که خشکیده و اطراف آن « فی زلر » است . عصر صمش شرش ذرع و هفت ذرع و کمره و بیشتر است بتفاوت ، حصاری که بر دور آن بوده لز میان رفته ولی آثار آن تل فکرت که دور تا بدور آن شمس است . رتفاع آن از طرف بیرون یعنی رو بندق مذکور سیخ ذرع است . بعض جاها کمره دار ، بنا عرض از طرف داخل

سه ذرع و کمتر و بیشتر است و در وسط حقیقی این جمله قلعه کوهی واقع شده که در آن غار و شکافهای خیلی عمیق است و چاه آب نیز در آن کوه حفر نموده اند و این قلعه مستدیر (مدور و گرد) با آن کوهی که در وسط دارد شبیه است به مجموعه که کله افتادی در میان آن باشد و در رامنه کوه آنژ و در جا های دیگر شنیز آثار نباها و فانه ها و محاره های عالیست، آجرهای درست و شکسته بسیار ساخت در آنجا اثمه است و سنتها که اون چهار گوشها افتد و سکوی های خرد شده فرمی خرم م وجود و ظرفهای سنگالین از فیل خمره و سبو و کوزه و کاسه ریز ریز شده خسرو و خسروان ... اتفاقاً گاه باشد که ظرف درست از زیر خاک سپرید و آن آبد چنانچه ضلیل تازه از آنجا برخون آورده بودند

و چون از قصبه (دوااب) خواهش باین قلعه بیانید و عرض راه روکوه واقع شده : یکی در طرف دست راست، یکی در طرف دست چپ، آنکه در دست راست واقع است آزا کوه قد مگاه نامند چون که در رامنه آنکوه عاتیت کوهیک و اشجاری چند اطراف آن است. گویند در اینجا حضرت امام حس علیه السلام تشریف آورده ولی این مطلب اصلی ندارد

آن کوه که درست چپ واقع است آزا کوه نهنا گویند با اعبار اینکه هن و منبط است بعض از جا های خندق مذکور در آنکه آن گی هی میروید مثل سبلاب و چیک (اعشقه) وابنوه میگردد و از آب سه بدر میآورد

همه گاه کسی در آن افتاد آن گیاه به بوی پیچیده می شود و خلاصی از آن دخوار افتاد آنکه هر چه دست و پا زند پیچیده تر گردد و بکاره را فروبرد و هدرا کند . . . و این بواسطه تشویک (خانه اشدن) و تشتیت (چیک زدن) آن گیه است . . آن گیه از احوالی آنجا پا پیچید گویند و از آن ضلیل احراز نشند

عمر بن خطاب دستور داد که عتبة بن نعوان «والی بصره شکر محین و عمان را که در فارس گرفتار چنگ و گزین بودند اعانت کرده، مددوساند و عتبه دوازده هزار نفر مرد چنلی را به سرداری اضافه بن قیس روانه فارس می‌باشت و چون

دستور

سپاه بصره، در فارس بر شکر محین رسید. خلیفه بن منذر با سپاه فتوحه باشکد عجم چنگ کرده اندکی فیروزی یافته فارس را به جای آنداشتند لز طبق ارجان و رامهرز و حراجی به جاین لجه رو شافت و چون این اخبار به دینه طیبه رسید از جانب عمر فران صدر گردید که تمامی شکر عرب لز نوایی بصره و محین و عمان

عمر بن خطاب

برای حلہ به

دارانجرو

بر تامی فارس هجوم نمایند لوائی دیگر برای ساریه بن زینم لئافی «روانه داشت و اوران امور به فتح کوره دارا ب جرد یعنی نوایی دارا ب وفا و هبم نمود. که بس از چنگ های فراوان عاقبت دارا ب نوایی اطراف بتصوف پسریه بن زینم لئافی» در آمد

استاد علی سامي در کتاب تاریخ پارس در عهد باستانی در صفحه ۷۷ تحت عنوان «دولین ولاده فارس سبلان اسلامی نویسید ساریه بن زینم دیلمی والی دارا بلرد و پادشاه نوایی آن در صفحه ۶۹ چنین می نویسد «مباشع ابن مسعود مأموریت ناجیه شهر و خوره ای روشیر و فیروزکارادا که کوره شاپور (کازرون) عثمان بن ابی العاص شفیعی مأموریت شهر استخر و نوایی آن

اولین والی

اسلام

در دارا بلرد

وساریه بن زینم مأموریت دارا ب وفا و هبم یافتند در سال ۱۸ هجری سپاهیان تصوب مأموریت خود از بصره حرکت نمودند. پس از چند روز و خود خورده های زیاد داشتع آن از جمله این مختصر خارج از تابعیت تمام تقاض فارس و تصوف عرب مدد و برای هر قسمی مکومیتی نمی گردید بدین شیوه: الف: عثمان بن ابی العاص شفیعی والی خمسه استخ

ب، ملیم بن ابی لاس برادر عثمان حکومت شیراز و نواحی آن
ج: ساریه بن زینم دیلمی والی داراب گرد و پادشاه نواحی آن . . .

در صفوی ۷۲ کتب تایخ پارس در عصره باستان
آمده است « در سال ۷۲ خالد بن عبد الله
از طرف عبد الملک ابن مروان حکومت اهواز
و بصره و فارس را پس داشت. خالد بن زر
طرف خود عبد الغفار را والی فارس قرار داد
و مطلب را مأموریت تعقیب خوارج در اهواز داد
در زمان عبد الغفار خوارج در حدود داراب

جنگ خوارج

در حوالی

داراب

اعتشاش می کردند. وی جنگ آنان رفت و در حدود داراب شکست نکنی لر خوارج
خورد و تمام شکر یافش بجهة تی تن کشته شدند و عبد الغفار فارس را ترک نمود
نهایی فارس تا راه هر زمین بدبخت خوارج افتاد

و پایه داشت که پیش از دولت علیه اسلام رامت شوکت،
 پادشاهان ایران مملکت فارس را بین هم بخوده و خبربری
 را کوره یا خوره می گفتهند و فارسیان آنکه اند کوره و خوره
 در اصل به معنی نوری است که لازم جذب خدای تعالیٰ فایض بر
 سبدها می شود که وسیله آن قادر بر بریاست و بزرگی شوند
 پس نام حصه ای از مملکت فارس گردید:
 اول: کوره ارشیر است
 دوم: کوره استوار است

کوره
یا
خوره

داراب گرد

سیم: کوره داراب گرد است و پایتحت آن شهر داراب بود که آنون ویرانه گشته و
 نزدیک به فرسنجی شمالی آن شهری ساخته باز به همان داراب اشتهر یافته است.

چهارم: کوره شاپور

پنجم: کوره قباد الح "فارساد ناصی صفو ۹۰۰"

در کتاب ایران لز آغاز تاریخ اسلام "نوشته گلرشن" ترجمه دکتر سین وصفت ۳۴۷ و ۳۲۵ و ۴۲۴ نقش را اگر بد خوب نمایند «نظر میرسد پارتیان باشان بزرگ شهربانی ها باشند، لز ثالثیات آنها خزانه ای شناخته نشده است. شهرهای ذیل را میتوان مؤسات محمد ایشانی محبوب داشت. در خارج سرحد های نجده ایران، "یسفون و "جتره" درین النهرين .. و در ایران "دارا گبرد" گور (فیروزکار) در جنوب شهر از توسط اشتیین فرساله سانی اردشیر نباشد. آنگاه که این امیر تابع پارتیان صنه پادشاه بسیع خود عصیان کرده بود و یا در صد عصیان بود طبع این شهر حاقد امیست و آنچه را در ایران محمد پارتیان چلمفر مابود و مقدم ثبات سیاست خارجی و اعتراضات داخلی را آشکار می سازد.

طبع عمومی آنها عبارت است: داریه ای دمباری آن لز اصول شهرسازی قدیم آسیای غربی اقتباس شده و نیز طبع اردوگاههای نظامی قدیم را که در قرون آشنازی متد اول بوده بخط میاورد. علاوه بر این تاریخ وضع این شهرهای نادر توثید و مصدق طبع نموده میباشد ... و سعین اردشیر گور فیروزآباد را زمانی بنام کرد که حرف جسوانه "از تراع تاج و تخت را لز اردوان درسر داشت

وی احتمال میدارد که شکست هائی باید و شاید هم می اندیشد که باید لز خود در شهری مستعد دفاع گردد.

اردشیر طبع دو را این شهر از "دارا گبرد" را لز خود سابقاً مأموریتی رسمی در آنجا داشت اقتباس کرد... اردشیر پر دوم پاپک در دارا گبرد شهر را یالقی پارس شغل نظامی داشت و وی پس از مرگ پدر لز شناختن پادشاهی باید خود شاپور امپراتور ورزید الخ" ."

طبع و نقش

شهر

در آرآ بلرد

در اثر ناامنی و چیاول و غارتگری و حبک و خون ریزی
و شیع امراض گوناگون عده زیادی از اهالی دارالمیرد.
 محل خود را ترک و رجتب آتشکده آذربخش (مسجد سنگی)
 شهری نیام شهر حبک بوجود آوردند:

علمت ویرانی

دارالمیرد

چون این محل مرغیت مناسبی داشت زیادی رو به
آزادی و گسترش نماد و تا استیلای مکان شبانه راه
مردمش در رفاه و آسایش بودند.

شهر حبک

در سال ۴۴۸ هجری قمری فضل بن حسن "که او را فضلویه" می‌گفتند بر فارس
استیلا یافت و حکومت خود را گاهی در شهر از وزمانی در را اب (شهر حبک) قرار میداد
و با حملت سلووقیان علم طنیان برداشت.

در سال ۵۹ هجری قمری الب رسنان سلووقی عده‌ای را برای سرکوبی فضلویه
به دلابگیل داشت و حبک سختی میان سلووقیان و شبانه راه ها در گرفت که شمار
و فساد بیهای زیادی ببار آورد.

عاقبت قشون الب رسنان عقب نشینی کرد. خواجه نظام‌الملک کوشش داشت که این
شورش و حبک را خاموش کند آن موقع نشد.

در سال ۵۰۲ هجری قمری "راتاک جبل الدین چاولی"
برای سرکوبی و قلع و قمع شبانه راه ها با سپاهی مجده
بهمت دلاب د شهر حبک، حرکت کرد.

چون این خبر به "امیر ابراهیم" حاکم دلاب که
دلادر رسلان شاه، پادشاه گران بود رسید
نژادیان خود و عده زیادی از اهالی شهر حبک را

شکست شبانه راه

با اموال و خانواره هاشان بیشترگی نبایم، «نگ رُمبه» که در شش کیلومتری شمال غربی شهر حبّت واقع بود دارای استحکامات نظامی و قلاع طبیعی بود مستقل نبود و خود با شبانگاههای به بسوی فرگ که در نزد کیلومتری شهر حبّت قرار داشت عقب نشینی کرد تا به سیدهای از اسلام شاه یاری جوید.

جدل الدین اتابک چاولی «نگ رُمبه» را محاصره نمود و لی مخصوصین ایستادگی و معاونت کردند.

جدل الدین چون شجاعی از محاصره مکرفت حیده‌ای آن‌شید و لازمه ایف نگ رُمبه عقب نشینی کرد و وانمود کرد که از محاصره و تصرف این دژ الخراف حاصل کرده است ...

نیز نگ جدل الدین

برای

تصرف داراب

و پس از روزی بعد مراجعت نمود و شایع کرد که از طرف اسلام شاه، پادشاه کران به گفک دارای بیان و شبانگاههای آمده ایم و بین ترتیب مخصوصین دمتضرع گفک از طرف شاه کران بودند فریب خورده و رشکریان جدل الدین «نگ رُمبه» را اشغال و بسته اهالی را کشتند و اموال آنان را بینجا برداشتند.

باز ماندگان شبانگاههای بسوی کران فرار کردند و این منطقه به تصرف جدل الدین چاولی در آمد

پس از این واقعه دارالگرد و شهر حبّت رو به ویرانی نهاد و نیز در اثر گنگی متعدد که در زمان دیلمی و سلجوچیان در فارس روی داد، برای ای صد مات زیادی وارد شد لاممل آن و رو دامیر تمیور گور کانی بین سالی ۷۸ تا ۷۹ بود. درین زمان مرض طاعون بیز شیوع پیدا کرد و عده زیادی از ای ایلی و ترویجی از رشکریان امیر تمیور بخلافت رسیدند. بطوریکه امیر تمیور از ترس تلف شدن همراهان خود بجهور به گرفت این شترش. چندی بعد طیکش نیله از این بواحه جان سالم بدر برده بودند. محل کنونی داراب لازم بآزاد و وضع ایمنی مناسب بود کوچ کردند و بنای آبادی و عمران نهاد ...

نقل و مکان اهالی

به محل کنونی

داراب

موسیا ماده ایست سیاه‌زگ که قطعه قطوه از کوچی نزدیک
روستای دولت آباد در ۲۴ کیلومتری شهرداری برومند می‌پکد
و بخش جلیدن اینسته شده و سفت می‌شود. موسیا ابرای شکسته نباید
استخوانها بکار می‌زند. در قدم کم کمی به برداشتم گرفتار می‌شوند
مقداری از موسیا در رعن گو سفته می‌رخند و بیمار می‌خواهند ...
خاصیت موسیا این است که بخش ریختن در رعن رانم ران
حل می‌شود.

موسیانی

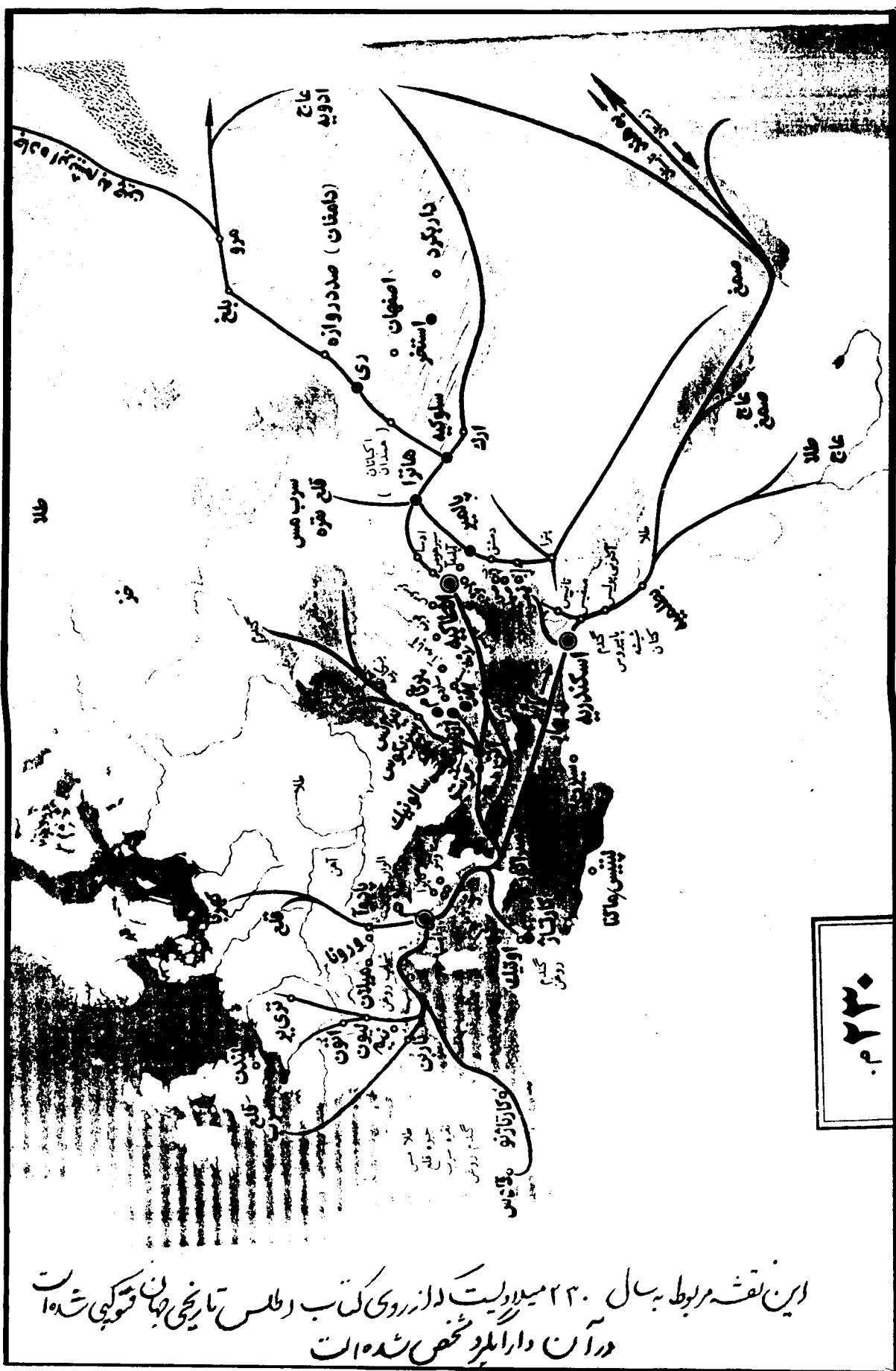
و

تاریخ نویان

موسیانی داراب از تبریز و مرغوب‌ترین موسیا در نوع خود است. در کتب یادatan نفت "نوشتة
شده" که پیر توکاس هبرت، "که هراه سفر انگلیس در دربار شاه عباس بوده در سفر نامه خود راجع به موسیا
می‌نویسد" موسیا از غاری نزدیک هبرت می‌آید و این موسیا را نوعی صنع می‌دانسته که دارای بوئی
زنده بوده است، زهر را بی اثر می‌ساخته و خرم را درمان می‌بخشیده، مرتعیله شاهزادگان در
و گوهره بعنوان پیش‌کشی برای شاه عباس می‌فرستادند او در برای روز این صنع گزاریها به آنها
می‌بخشید" .

محمدالمسعودی حمزه‌خان نویس و مرحوم قرن هشتم هجری در کتب "نزحة القلوب" نقل می‌کند که
"در کلی از توابع شبانه‌قاره در فارس کوچی است که از آن قطوان فرو می‌چلو و چون موسم
بنجده می‌گیرد و آنرا می‌آمیزد، می‌گویند: موسیانی، اسم علم آن می‌باشد". . . .
به گفته استخنی، در غاری نزدیک دارالگرد فارس موسیا یافت می‌شده و چنان ارزش بر آن
می‌نماید که پیوسته نگهداشته باشد همانند "غار بی‌داری" می‌ایستاده و جلوگیرگونه استبردی را
می‌گرفته است" .

در حدبادل کتب "ایران و قضیه ایران" "نوشتة لر و کورزون" و وزیر خارج معرف دو ران
اقفار امیر اتویی انگلیس از داراب بعنوان کلی از منطقه موسیا خیز یاد شده است
هم‌السنون از کوه دولت آباد موسیانی بدت می‌آید.



این نقشہ مربوط به سال ۲۰۰۴ میلادی است دلازم روی کتاب و طلس تاریخی جنوبی توکلی شده اند
در آن دارالمدد شخص شده اند

بخش دوم

تاریخ چغرافیائی و اجتماعی

داراب

مشاور: د. فخری اسمازیاری فارس

卷之三



مختال
مدونه

مودودی مکتب

انسانیات پرورشیان

卷之三

۳۷

سنه تدويني ١٤٢٦

مقاييس تعريفيه ١: ٢٥٠٠٠

او اپنی کنڑ جاہی

داراب یکی از شهرستانهای استان فارس است که از شمال به شهرستان بیهقی املاکهای نات و نی ریزو از شرق شهرستان سبدرعبس، از جنوب شهرستان لار و از غرب شهرستانهای لار، هیرمند و فارس باشد.

موقعیت
است

شهر داراب که نام قدیمی آن دارابگرد بوده در ۴۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول و ۲۸ درجه و ۶ دقیقه عرض جغرافیایی واقع شده

داراب

و سعت این شهرستان ۱۱۸۴۳ کیلومتر مربع است. نزدیکترین شهرستان به داراب شهرستان فسا است که در فاصله ۱۰۷ کیلومتری آن واقع شده و فاصله داراب تا مرکز استان رشیاز، ۷۶ کیلومتر و تا تهران ۱۱۷۱ کیلومتر است. داراب از نظر درجه حریق شهرستان درجه ۳۳ محسوب می‌شود. «کتاب بررسی امکانات توسعه‌یافتی و اقتصادی استان فارس»

شهر داراب در دامنه واقع شده و که قاعده آن را سطح دریا ۱۱۸۸ متر است.

پستی و ملندی

همترین کوه داراب کوهستان شمالی معروف به داراب است که در ۴۷ کیلومتری آن واقع شده و مستور راه پنهانی طبیعی و مخصوصی دارایی حیشیده‌بی فراوان و درختان میوه و گل سرخ و انگور است.

نوع خاک

خاک این منطقه ارزروم رسی، زراعی و سگنی است... آب و هوای منطقه کوهستانی است دارایی زمستانهای سرد و تابستانهای معتدل و قحط جزوی آن دارایی هوای گرم است.

آب و هوای

درجه حرارت آن حداقل مطلق صفر و حداقل مطلق ۵، ۴ درجه و متوسط درجه حرارت ۲۴، ۴ درجه باشد.

رودخانه های داراب عبارتند از :

۱ - رودخانه پرودبال "کسره حشید آن ریح بوده و پس از عبور از تنگ یوشیماز" وارد فار داراب می خود و تعدادی از روستاهای رامش و بیهی کند

رودخانه های

تمام

داراب

۲ - رودخانه شاهینگان " روز خشید شاهینگان و هشید طالبی برخاسته تعدادی از روستاهای رامش و بیهی سازد.

۳ - رودخانه فارود" روز خشید در حالی مادوان پرآب می شود.

۴ - رودخانه هشتی " نقش شاپور برخاسته روستاهی اطراف رامش و بیهی سازد داشت داراب بطول تقریبی ۵۴ کیلومتر و عرض ۲۰ کیلومتر و مساحت ۵۲۰ کیلومتر مربع در شرق منطقه فارس قرار دارد. سنگ‌کفت منطقه از یاران و درگوهایی با آحد میباشد. تکیلات آرالی در این دشت گردش زیاد داشته و اکثر از فاعات گالی منطقه از این تکیلات است.

آب های

نیز زمینی

داراب

تکیلات آرالی با قابلیت نفوذ مناسب خود قدرت مهی از نزولات جویی را حذب و در تغذیه جانبه آبرفت های دشت داراب و تکیل منابع "کار استیک" را ایجاد کرد.

وجود حشیده های پُر آبی مانند شاهینگان و نقش شاپور و هشیده های پُر آب دیگر دال پیغمبه خوب توسط تکیلات آرالی است. آبرفت درسه اسرحال شیه ها داشت بصورت نوار پارکی در پایی دائمی را شامل شرقی تا شمال غربی و غرب طبله از وارزیه " و مخصوصاً فروط افکند رود بال تکیل شده و تا نزدیکی مرکز داشت دانه داشت میباشد.

نواحی جنوبی داشت داراب لطیور کلی از رکوبات رُسی، مارسه های دریاچه ای و تخریبی بوجود آمده است.

ضخامت آبرفت لطیور متوسط ۸۰ تا ۱۰۰ متر است. سطح برخورد به آب در این دشت از ۴ تا ۵۰ متر متغیر بوده و در پایه ارتفاعات شمالی حدود ۲۸ متر و در جنوب سطح آب بالآمده و ۲۵ تا ۳۰ متر می‌رسد.

کیفیت سفره آب مخصوص بعلت گندیده‌ی کلی منطقه و نیز به‌سبب مردمی بودن قسمت جنوبی لطیور کلی بد است. برداشت آب زیرزمینی از طریق چاه، حیشه و قنات انجام می‌رود در سال ۱۳۵۰ تعداد چاهها به ۶۲۳ چاه رسیده است. (۲۳۰ حلقه عمیق و ۶۰۰ حلقه نیمه عمیق). ۶۱ رشته قنات بعلت پائین رفادن سطح آب خشک شده است ... مقدار کل سده برداری از آبراهی زیرزمینی در دشت داراب در سال ۱۳۴۹ ۱۰۰ میلیون تُرکیب بوده است. در صحنخانه چاهها ۷,۷,۵ ه، قنوات ۱۱,۱ و حیشه ۲,۴,۳ درصد بوده است. امکان سده برداری از آبراهی زیرزمینی در این دشت محدود نیست. «آن بربی اعماقت توسعه اقتصادی استان خراسان سال ۱۳۵۴ صفحه ۴۰۰».

سطح زیرکشت محصولات داراب در حدود ۴۵۰ هکتار برآورده شده است. این شهرستان کلی از مرکز عده تولید غلات و مرکبات و جالیز بر استان فارس می‌باشد.

گندم ۱۵ درصد، جو ۱۸ درصد، جالیز ۵۰ درصد پرتوال ۱۶ درصد، نازگلی ۱۱ درصد و سیب زمینی ۱۳ درصد تولید استان را تشکیل می‌دهند.

محصول کلی سرع این شهرستان بیز سهم برگی از تولید استان را تشکیل می‌دهد. همین رین شهرستان قابلیت زیادی بجهت توسعه کشت انگور، بادام کوهی، و دانه‌های روغنی را دارد. «اماره فوق وربوط سال ۱۳۵۲ انعقاد شده از اداره آمار و اقتصادی وزارت کشت و زریمانی شده».

کشاورزی

داراب

بدلی ات آنک محصولات داراب بسبب فعالیت‌های بیشتر کث ورزی و ریجارد باغات مركب بسته شده اند آنرا که شده می‌باشد.

پنهانی یکی از تولیدات مهم ثابتان داراب می‌باشد و دو کارخانه بزرگ پنهانی باک کنی و تصفیه‌پنهانی در این شهرستان از زیاد محصول پنهانی را تجویی نشان می‌دهد.

برنج نیز در منطقه رستاق و تنگ رو بابل رشت می‌شود که دارای عطر و طعم مخصوص خود است یتباوی «که نام اصلی آن دارابی» است میوه ایست از نوع مرکب بزرگی یک توب غوتاپل و در کنار سیر مرکب از قبل برعکال، نازنکی، لیموشیرین، لیمو ترش، نارنج و بکرائی به مقدار کم تولید می‌گردد.

درخت نخل نیز در کلین مناطق داراب پرورش می‌یابد مخصوص منطقه‌های فرگ و آشبور و خسوسیه سعد فراوان وجود دارد و خرمایکی از تولیدات مهم مردم این روستا هاست.

درخت زرد آلو، سیب ترش، دنگور، دنجیر، بادام، بیز اهلشتیه می‌شود و طبیعتی آب و هوایی داراب طوریست که در حاشیه گرمی و سردی سیری در کنار هم پرورش یافته و شبه فراوان می‌یابند.

داراب یکی از مرکز هم تمدن اسلامی استان خراسان می‌باشد برابر آن منتشره از سوی وزارت کشت و وزیری در سال ۱۲۵۳، یازده صد کل دامها و دهصد کل طیور در این منطقه پرورش می‌یابد. در میان دامها بیز ۱۷ درصد داشته اند درصد هم بیشتری را در کل استان دارند تعداد دام و طیور این شهرستان در سال ۱۳۵۳ بقراءتی بزرگ بوده است.

درآمد امری

گو سنده ۱۱۵۳۰۰ رأس، بیز ۳۹۷۷۰۰ رأس، گاو و گوساله ۲۱۷۲ رأس، رلاغ ۷۲۷۰ رأس، شتر ۲۰۰ انفر، سب ۳۱۰ رأس . . . و طیور ۱۷۶۵۹۰ عدد. آنکه در داراب مرکز پرورش دام و مرغداری تأمین شده است

مراکز داداری نشیخ زیربیان شد:
 گو سفنه داری علیرضا بسیار لو
 گاوداری کاظم گودرزیان
 گاوداری محمدحسن قاسمی
 گاوداری عذر مرض جوکار
 داداری هاشم ابراهیمی.
 داداری آکبر ابراهیمی.

مرغداریها نشیخ زیربیان شدند:

مرغداری خضرافی	با طرفیت	۵۰۰ قطعه
مرغداری برھانی	با طرفیت	۵۰۰ قطعه
مرغداری کرسیا	با طرفیت	۵۰۰ قطعه
مرغداری ده خیر	با طرفیت	۱۰۰۰ قطعه

جمعیت دارای برجستگی و درستانی برابر آخرين
سرشاری رسال ۱۳۶۵ هجری قمری پسندیده نزد میباشد:
این آثار را کن بـ "تازه های آمار" و غیره نامه سرشاری ۱۳۶۵ سازمان
رنامه و نیوچه استان فارس نقل شده است.

جعَلْتُ

دائرہ

جمعیت شهر و روستاهای داراب در سال ۱۳۴۵-۳۵۵۹ نفر
جمعیت شهر و روستاهای داراب در سال ۱۳۴۵ - ۷۷۲۳۵ نفر
جمعیت شهر و روستاهای داراب در سال ۱۳۵۵ - ۱۰۱۵۴۷ نفر

جمعیت شهر و روستا های شهرستان راماباد سال ۱۳۶۵ — ۱۴۶۱ افراد
ازین جمعیت ۲۷۳ رصد در شهر و ۷۰۲ رصد در روستا ها و از ۳ رصد خانوارهای غیر مسکن شده
تعداد خانوار سال ۱۳۶۵ دشتر و روستا ۷۸۷ خانوار و بعد خانوار ۵۱۵ رصد می باشد.
تعداد خانوار و می طبق شماری ۶۴۱۰ جمعیت و در ۴۵۸ خانوار.
تعداد خانوار و می طبق روستائی ۱۱۸۰۵۱ نفر در ۳۱۲۸۷ خانوار.

تعداد خانوار در شهر داراب ۳۹۲۷ نفر	جمعیت داراب ۶۴۲۳ نفر	تعداد خانوار در شهر میاندشت ۱۵۴۷۹
با براین جمعیت داراب در طرح شهر و روستا	جمعیت شهر	تعداد با سواد آن
۳۹۲۷ نفر	جمعیت روستاها	تعداد فی سواد آن
۱۱۰۵۱ نفر	جمعیت غیره سکن	
۳۷۴۵ نفر	جمعیت حاجی آباد	

بنا بر این جمیعت داراب در طلح شهر و روستا

تعدادی با مسودان

قَدْرَادُونْ سُوَاوَانْ

از جمیعت ۶ سال هبلا در شهرداری ۴۶۹۴ نفر با کواد و ۷۰,۷۳۰ درصد و ۴۲۲ نفر بزیر کواد استند
از جمیعت ۶ سال هبلا در روستاها ۵۱۱۰ نفر با کواد و ۴۷,۶ درصد و ۳۸۵ نفر
بسیار استند و ۴۰,۵۳ درصد "تازه های آمار"

تعداد آبادی، جمیعت و خانوار در مناطق روستائی شهرستان داراب ۱۳۷۵

ردیف شماره	خانوار	جمعیت	آبادی			خش و دهستان
			مسکونی	خالی از سکنه	جمع	
۵/۵	۲۱۲۸۷	۱۱۸۰۵۱	۳۹۷	۳۴۰	۷۳۷	جمع کل
۵/۵	۲۱۲۸۷	۱۱۸۰۵۱	۳۹۷	۳۴۰	۷۳۷	خش مرزی
۵/۵	۱۱۴۷	۶۳۲۲	۷	۱۰	۱۷	دهستان آرشور
۵/۵	۱۹۱۳	۱۰۴۴۸	۸۸	۱۴	۱۰۲	دهستان ایزو خواست
۵/۲	۴۸۳	۲۵۱۳	۲۱	۵	۲۶	دهستان نگ رو ری
۵/۴	۳۰۵	۱۵۲۹	۳۲	۶	۳۸	دهستان حاجی آباد
۵/۸	۳۲۵۸	۱۸۷۵۴	۳۹	۴۱	۸۰	دهستان خود
۵/۵	۱۹۷۷	۱۰۸۹۴	۲۸	۱۹	۴۷	دهستان خسروی
۵/۲	۷۲۵	۳۹۷۳	۴۰	۲۰	۶۰	دهستان رستاق
۵/۷	۱۲۶۷	۷۲۱۶	۱۱	۱۷	۲۸	دهستان شاهجهان
۵/۸	۳۲۵۴	۱۸۷۸۸	۲۳	۴۱	۶۴	دهستان منارد
۵/۵	۱۱۵۷	۶۳۹۳	۱۹	۱۳	۳۲	دهستان گرگ
۵/۹	۲۰۲۹	۱۲۰۵۸	۲۵	۲۶	۵۱	دهستان قریۃ النیر
۴/۸	۲۷۷۴	۱۳۲۹۴	۴۵	۱۰۳	۱۴۸	دهستان کوهستان
۵/۶	۱۰۴۳	۵۷۹۲	۱۸	۱۵	۳۳	دهستان هشیوار

برآوردی آمار سال دوم - شاره ۵ و پنجم سال ۱۳۷۵ - سازمان برنامه و پژوهی استان فارس

جمعیت و تعداد باسواد و تعداد کارگاه شهرستان داراب در سال ۱۳۷۵ هجری قمری

کارگاه	شاغل	با سواد		جمعیت و سال	جمعیت	شرح
		در صد	تعداد			
۴۸۲۲	۳۳۳۷۵	۵۳,۲	۷۷۲۷۳	۱۲۴۴۵۳	۱۲۸۲۰۷	جمع
۱۷۲۳	۷۶۸۰	۷۴,۵	۱۹۲۵۱	۲۵۱۹۸	۳۳۹۲۷	شهر داراب
۳۶۵	۱۹۵۸	۵۹,۱	۵۴۷۳	۹۵۰۸	۱۲۴۸۳	حاجی آباد
۲۰۸۵	۹۵۴۳	۷۰,۲	۲۴۵۹۴	۴۵۱۵۷	۴۶۶۱۰	منطقه شهری (داراب و حاجی آباد)
۲۷۳۷	۲۲۵۰۴	۴۷,۲	۴۱۰۵	۸۶۴۴۳	۱۱۸۰۵۱	منطقه روستائی
۲۷۴۷	۲۲۵۰۴	۴۷,۲	۴۱۰۵	۸۶۴۴۳	۱۱۸۰۵۱	بخش مرکزی
۹۹	۱۰۴۹	۲۹,۷	۱۸۰۹	۴۲۸۰	۵۳۲۲	دهستان آشبور
۲۲۳۷	۱۹۴۱	۲۸,۸	۳۲۹۹	۷۵۱۳	۱۰۴۴۸	دهستان ایزد خواست
۱۱	۵۰۰	۳۷,۷	۶۸۵	۱۸۷۳	۲۵۱۳	دهستان تنگ رو دبال
۴۹	۴۸۳	۴۰,۸	۴۹۷	۱۵۳۴	۱۶۳۹	دهستان حاجی آباد
۳۶۹	۳۳۵۹	۴۷,۵	۶۴۷۳	۱۳۷۱۷	۱۸۷۴	دهستان خود
۲۷۹	۲۰۴۰	۴۸,۷	۳۷۸۳	۷۷۷۵	۱۰۸۹۴	دهستان خسرویه
۱۰۱	۷۹۱	۴۵,۴	۱۵۷۹	۲۹۴۵	۳۹۷۳	دهستان رستاق
۱۴۷	۱۱۱۷	۵۱,۳	۳۷۱۳	۵۵۸۲	۷۳۱۷	دهستان شاهجهان
۵۵۲	۳۸۱۹	۵۵,۱	۷۶۱۹	۱۳۸۵۷	۱۸۷۸۵	دهستان فرود
۲۰۵	۱۱۴۰	۴۵,۱	۲۰۹۳	۴۰۶۷	۶۳۹۳	دهستان فرگ
۲۴۳	۲۰۵۹	۵۸,۲	۵۰۳۶	۱۷۵۲	۱۲۰۵۱	دهستان قریۃ الخیر
۲۹۰	۲۹۷۱	۳۴,۱	۳۴۵۷	۱۰۱۵۰	۱۳۲۹۴	دهستان کوهستان
۵۲	۹۷۵	۴۵,۱	۱۹۱۵	۴۵۳۸	۵۷۹۵	دهستان حشیوار
-	۱۵۷۸	۱۷,۲	۴۲۴	۲۸۵۴	۳۷۴۵	خانول غیره سکن

از سال ۱۳۰۱ حجتی قمری توش عده ای از عده قندهان جهت افتتاح یک مدرسه برداش خدید آغاز شد و پس از کوش ابشار در سال ۱۳۰۳ دولت وقت اجازه تأسیس یک مدرسه روکاره را داد.

آموزش و پرورش

روزین مسلم این مدرسه شخصی نام «شیخ هدی» بود در سال ۱۳۰۴ راهنمای مقدسی مسول مدرسه شد که حقوق ماهانه خود را که مبلغ پانزده تومن بود را محل شهریه داشت آغازان و گذشت دولت تأیین نمیکرد. در سال ۱۳۰۷ «شیخ ذکریاء از نوایغان» به شهردار ارباب محلی کند و مدرسه را در محلی نام «قوپ خانه» در محل لئونی مدرسه شهید رجائی واقع در خیابان بهار «بهترش» نمیکشد

»

دارای

از ابتدای تالنون

و مدرسه برای مدت یک سال تعطیل میگردید (نقل از ارجام تقدیمی)

پیش از افتتاح مدرسه و بعد از آن درگوش دکن شهر مکتب خانه های توسطه افزایی نام ملکه، دارایه می شد که در آنها خواندن و نوشتن بچه های مسیدادند. این مکتب خانه ها توسطه مردان برای پسرها و زنان برای دخترها دارایه می شد که دارای میراث خاصی بود که بعده از آنها یاد خواهد شد.

مکتب خانه ها

دارای

مهترین مکتب خانه ها در شهر ارباب عبارت بودند از:

مکتب خانه « حاج محمد جواد غزی » شهور به حاج آخوند، در مسجد جامع

مکتب خانه « ملاحسن »، در منزل خود واقع در محله کوزه گری

مکتب خانه « ملا علی اصغر » واقع در محله تاج آباد در منزل طیب زاده.

مکتب خانه « فامل »، توسطه « بانو فاطمه فامل ». در منزل خودشان واقع در محله بازار جهت دفتران.

مکتب خانه « زجاج »، واقع در محله ریگ آباد برای دختران

مکتب خانه "زهرا بیگلر" واقع در محله لردویه.

مکتب خانه "هر استاد اکبرخان" در میدان فردوس محله تماج آباد
مکتب خانه "مار محمد حسین عینی‌پسی" در محله نیزکن رکوچ آخوندیها.

درین مکتب خانه‌ها در باسوار نمودن مردم در آن زمان نقش همچنانی نمودند. در روستاها
بیزگاههای مکتب خانه‌ای را از می‌شده است "عقل از ابراهیم مقدی"

با لازریار جمعیت و روآوری مردم به مدارس جدید کم کم مکتب خانه‌ها تعطیل و مدارس
جدید افتتاح می‌گردند تا اینکه برابر آمار وجود در سال ۱۳۶۲ یعنی پیش از آنکه شاهزاد
شهریار با دولت زیر نظر داشت آموز در دو مدارس آغاز به کار کرد اینکه با ۷۷۰۷۷ نفر
دانش آموز و در ۲۵۳۹ مدرسه شامل ۱۳۳۹ مدارس و ۱۶۹۵ انفر آموز طاری برین فعالیت خود
را ادامه دهد در سال ۱۳۶۵ بیز دو واحد دانشگاه آزاد اسلامی شروع نیز:

۱ - واحد دانشگاهی در حد فوق دیبلم (کارشناسی)

۲ - واحد معارف اسلامی در صلبیان (کارشناسی)

افتتاح و در آن در نشیخیان تحقیق اشتغال داشتند. آمار عوامل آخوندی و اوادری رو به ۴۰
محلف تحصیلی شهرستان دلاب با استفاده از فشریه اداره آمار دولتی و تشكیلات اداره
آموزش و پژوهش استان فارس ربطی تعلیکی در صفوی بعد مندرج شده است.

با وجود این برابر اعلام در مدارس درجه بندی مناطق ازطرف

سازمان برنامه و همکاری نشیده اداره آموزش و پژوهش دلاب این

منطقه کیمی از مناطق محروم از نظر فرهنگ شناخته شده است

و درین شهرتایی فارس بیشترین مزان بیوادی را داشته است

"۱۴ درصد" و همچنین مناطق روستائی این شهرستان بیشترین

مزان بیوادی لبنت بسیار شهرت‌نامه‌ای فارس دارد است "۴۵ درصد"

دآربآب

محروم ترین شهرهای

فارس

آمار عوامل آموزشی و اداری رده‌های مختلف تحصیلی شهرستان را اب دریل

۱۳۶۲

دوره آموزشی	تعداد واحد	تعداد دلاس	تعداد داشت اجز	تعداد کادر آموزشی	نفر
کودکان استثنائی	۱	۶	۷۰	۱	۸
کودکستان	۲	۱۲	۳۵۵	۱۷	-
آموزشگاه ابتدائی	۱۹۹	۱۰۶۹	۲۱۵۲۱	۱۱۸۹	-
میرسه راهنمای تحصیلی	۳۵	۱۷۷	۵۵۶۵	۳۲۶	-
متوسط عمومی	۹	۵۷	۱۹۵۷	۱۰۰	"
حضرستان فنی	۱	۸	۱۹۸	۲۶	-
بازرگانی و حرفه‌ای	۲	۶	۱۵۴	۵	-
مرکز تربیت معلم	۳	۴	۱۲۳	۱۱	-
آموزش عمومی بزرگ‌سالان	-	-	-	۱۳۰	نفر
کارمندان اداری	-	-	-	۶۶	نفر
خدمتگزاران	-	-	-	۱۵۵	نفر
حق التدریس آزاد	-	-	-	۷۶	نفر
ساخت‌آنها	-	-	۱۲	-	نفر
خدمتگزاران حق النظيفی	۴۱	۲۴۱	۱۲	-	نفر
جمع کل طرح مختلف	۲۵۱	۱۳۲۹	۳۷۰۷۷	۱۷۹۵	نفر

درسه کوکان استثنائی شهید باقر .. خیابان سلام فارسی	
کوکان امیر فردا خیابان پیروزی	مدارس
کوکان فردای کوک خیابان سلام فارسی	
دبستان پرداز امام حسنی ملولار قائم	
دبستان پرداز شهید شرام عکدی ملولار قائم	
دبستان عصمت «شاد» خیابان سلام فارسی	ابتدائی
دبستان پرداز شهید باقر کوچه اشرفیور	
دبستان ۲۳ بهمن خیابان طالعافی	
دبستان گیاورد خیابان شهید مرادی	درآمد آب
دبستان شهید خالپور کوچه اشرفیور	
دبستان بهارگزاری باعث ملی	
دبستان خدیجه کبری کوچه چشتارگاه	
دبستان سُمیّه خیابان شهید مرادی	
دبستان نرجس کوچه چشتارگاه	
دبستان فخر و فخر خیابان سلام فارسی	
دبستان زینتیه کوچه اشرفیور	
دبستان لطیف زاده خیابان گمندی	
دبستان حلیمه بکوچه اشرفیور	
نمایین در مرکز شهر داراب تارین تاریخ	
یکباب مدرسه کوکان استثنائی، دوباب کوکان و پازده باب دبستان	
دارای بیان شده	

مدرسہ راھنمائی فاطمیہ خیابان سعید
 مدرسہ راھنمائی علویہ خیابان سلطان علی
 مدرسہ راھنمائی شہید امیر الدستیفی . خیابان سپاہ
 مدرسہ راھنمائی حضیرت پیر خیابان سلطان علی
 مدرسہ راھنمائی سلطان علی بلبول در بیهی
 مدرسہ راھنمائی الوریجان کوچہ ۱۷ اشہر یور
 مدرسہ راھنمائی شہید اخوان خیابان نزگی
 و بیرونیها :

و بیرونی طالقانی خیابان سپاہ
 و بیرونی قدس خیابان برق
 و بیرونی ملتب زحرا خیابان پروینی
 و بیرونی شہید رجائی خیابان بهار
 و بیرونی شہید دکتر هبنتی خیابان برق

حضرستان ۱۷ اشہر یور خیابان سپاہ
 دانشسرای امتدادی خیابان سلطان علی
 مرکز تربیت مسلم میدان مسلم
 دانشکده کشاورزی خیابان ۱۷ اشہر یور
 واحد دانشگاہ آزاد اسلامی دامپوشکی
 واحد دانشگاہ آزاد اسلامی مدارف اسلامی

مدارس
راهنمائی

و بیرونیها

و

....

آموزش و پژوهش	ادارات
دادرخانه اقتصادی و دارالعین	
ادواره ی تعاون و مستثنا	اوّاق و امور خبری
خبرداری حومه	برق
دولاره بازرگانی	بهداری
	پست
ثبت احوال	بنیادها
ثبت اسناد و اسناد ... دولاره جنگلی	
و دادگاه انقلاب اسلامی	دلدرستی
دانپر شکنی	دخانیات
اداره سیلو	راه و ترابری
	قدوشه
	کشاورزی
مخبرات ... مالاریا	سازمانهای
بنیاد امور مهاریین جنگ محلی	
بنیاد پائزده خرداد	
بنیاد شهید انقلاب اسلامی	داراب
بنیاد مستصفان	
بنیاد مسکن	
وقر اسناد رسمی	
راهنمایی و راستی	
زاندگانی	

سازمان نهضتی		
سازمان ترمیت بدنی	بعین	
سازمان شادون رومانی		
سازمان زمین شهربندی	ادارات	
سپاه پاسداران		
شهر بانی		
شهرداری		
صداد سیاحی جمهوری اسلامی	بنیادها	
فهرمانداری		
کمیته انقلاب اسلامی		
کمیته انقلاب اسلامی	سازمانهای	
نهضت سوکار آذربایجانی ... مخابرات	داراب	
جهیزت والزلزایی زمین		

بانک‌های مستقر در شهر داراب عبارتند از :

دوشنبه	بانک ولستان	بانک‌ها
	بانک تجارت	
	بانک سپه	
	بانک کشت و وزیری	
	بانک مکن	
	بانک ملت	
	بانک ملي	
دوشنبه	بانک قرض الحسنه	

کانون پرورش ملی کودکان و نوجوانان	
کتابخانه عمومی	
مدرسہ علمیہ	
دفتر اسناد سیمی	۵
جمعیت حمل احمد	
شرکت نفت دو شعبہ	
چاپخانه فرج بخش	

مراکز خدماتی

نگاه سفربری آتمین	
نگاه سفربری شاهین	نگاههای
نگاه سفربری لوان تور	
نگاه سفربری گیلان تور	سفربری
نگاه باربری توکل	و
نگاه باربری حسینی	باربری

داروخانه حسینی	
درداروخانه بجیزاره	
درداروخانه ولی عصر	داروخانه‌ها
درداروخانه توحید	
داروخانه بوعلی	

در شصده داراب حم آنون چند کارخانه صنعتی دارد و
متغول به کاری باشد. مهترین این کارخانه ها عبارتند از
۱- کارخانه پنبه پالکنی و نوعان که دارای ۳۰ جین و ۴۰ جین
دارای ۸۰ لرده بباشد. ظرفیت این کارخانه در حدود ۹۷۴

کارخانه ها

من است

۲- کارخانه پنبه پالکنی کشتاران دارای ۴۰ جین بباشد

۳- کارخانه سنجاق زی صن زمانی

۴- کارخانه نیازی کاظم زمانی

۵- کارخانه آزاد شرکت تعاوونی

۶- کارخانه آجر فشاری

۷- کارخانه گچ زمانی

۸- کارخانه گلاب گیری

۹- کارخانه برق

برای ایجاد کارخانه سیمان را اب نیز اقداماتی انجام شده و امید است بروزی این
کارخانه در راه بنشب و متغول کارشود.

دارابه هبداری و هنرستان و درمان شهرستان داراب
بهداشت و درمان مردم این منطقه را در آن می کند.

مرآکز درمانی مستقر در شهر داراب عبارتند از:

بیمارستان شهید حسین خلبانی : دارای ۷۵ عدد تخت بیمار

و نخشچای

زایمان

اتفاقات

دراخانی

حباری

آزمایشگاه و رادیولرزی

مرآکز

درمانی و بهداشت

شهری

داراب

در مانگاه و لیعصر که بیماران را بطور سه پائی درمان می کند.

در مانگاه شماره دو باز مخصوص بیماران سه پائی است

در مانگاه حسین بن علی دارای نخشون زادان و آزمایشگاه.

روژانی و فوریت های پزشکی مستقر در درمانگاه شماره دو

علاوه بر مرآکز فوق در حال حاضر تعداد پزشک بطور خصوصی بیماران را می آماده می کند

و درمان می کنند.

و گیر لاز مرآکز درمانی «طینک فیزیوتراپی» می باشد که در شهر داراب قیامت دارد.

در مانگاه شماره انقلاب رساری بیز بیماران و غرب و حاشی خلبانی را درمان می نماید.

در شسر داراب علاوه بر داروخانه بیمارستان و درمانگاهها چنچ داروخانه خصوصی دارمی باشد

دە خىز علیا	مرکز ھەداشتى و درمانى	
رساق	مرکز ھەداشتى و درمانى	
لازىغان	مرکز ھەداشتى و درمانى	
فرگ	مرکز ھەداشتى و درمانى	مرکز درمانى
آشۇر	مرکز ھەداشتى و درمانى	
مادوان	مرکز ھەداشتى و درمانى	ھەداشتى
خسويي	مرکز ھەداشتى و درمانى	
دۈران	مرکز ھەداشتى و درمانى	روستاھاي داراب
شهرپير	مرکز ھەداشتى و درمانى	
حاجي آباد	مرکز ھەداشتى و درمانى	
دە خىز علیا		
خانە ھەداشت .. ماريون .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. بازوج .. خانە ھەداشت		دە خىز غلى
خانە ھەداشت .. نصر والان .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. دولت آباد .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. خليل آباد .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. زيراب .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. تىل گىلى .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. درەئور .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. دۈران .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. كوه گىر .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. جۇنان .. خانە ھەداشت		
خانە ھەداشت .. بىريkan .. مادوان		

در شهر و منطقه دلاراب ، در راهات پُست و مخابرات
از ایجاد ارتباطات شهری و روستائی را انجام می‌دهند . تعداد
مراکز ارتباطی شرمن زیر می‌باشد . لازم به نذکر است که این آمار
مرجوط بدل ۲۶۵ ایجاد که توسط سازمان برنامه و بودجه
استان فارس در کن بچه هنوز دیده آماده فارس می‌گشود .
الف : پُست : « ذقرپُست »
یک مرکز شهری و چنج مرکز روستائی
ب : نایندگی پُست و صندوق پستی :
۲۶ شهری و ۲۱ روستائی

ارتباطات

شهری

و

بین شهری

دلاراب

ج : مرکز تلفن خودکار شهری عبارتند از :
تعداد مرکز یک دستگاه تلفن عمومی و همراهی ۸ دستگاه ، تلفن معمولی خصوصی ۳۷۲۹
د - مرکز مددگاری تلفن بین شهری عبارتند از :
تمه تایپ یعنی مرکز تعداد
تعداد خطوط جتیکس ۱ عدد
تلفن بین شهری (کایر) ۸ عدد
هو : نقاط دارای ارتباط تلفنی عبارتند از :
شهری یک
روستائی ۸
ضمن روزانه نامه و امانت پستی از دلاراب به تمام نقاط کشور محل و فرستاده و توزیع
میگردد .

راههای رتباطی داراب عبارتند از:

- ۱ - راه اسفالت داراب به شیراز که از فا و روستا می‌گذرد. طول این راه ۲۷۰ کیلومتر و در مسیر آن گردنه پرآگوی "قراردارد.

راههای

رتباطی

- ۲ - راه اسفالت داراب به فازمیر دولت آباد و گردنه پنج دراز که در محل "پنهان" برآه اصلی می‌پوند.
- ۳ - راه اسفالت داراب بهندرعبس که طول آن ۳۶ کیلومتر و لاز گردنه فرگ عبور می‌کند. اخیراً برای آنده راه می‌خطرگردد و گردنه فرگ لازین بروود در گردنه دو توپل

داراب

و یک پل بزرگ احداث شده ولی هنوز لاز آن برآی نمی‌شود. این راه به سیرجان و لستان کهان نیز می‌پیوندد.

- ۴ - راه اسفالت داراب حاجی آباد به طول ۲۷ کیلومتر که داراب را به حاجی آباد متصل می‌کند و در مسیر خود از روستاهای متعدد به جمله خسروی عبور می‌کند.

- ۵ - راه خاکی داراب به استهبان که لاز مسیر تنگ رو به بال می‌گذرد و ۲۷ کیلومتر طول دارد از راه داراب به شیراز میتوان به استهبان، فریز، سیرجان مسافت نمود و راه آن نیز اسفالت میباشد.

در بالی اخیر راه بیضی از روستاهای داراب نیز اسفالت شده است که در وضع اقتصاد و بهداشت مردم آن منطقه بسیار مؤثر بوده است.

راه تهران به سد رعبس تماش اسفالت و لاز داراب می‌گذرد. این مسیر یعنی: تهران، شیراز، فا، داراب، سد رعبس ترکیت زن راه لاز تهران به سد رعبس می‌باشد.

داراب یعنی روزنواحی محمد حصیر بافی درستان فارس است در روستاهای زین منطقه زنان روزانه هی خرما مخصوصیتی نهیمه می‌نمایند. حصیر خرما را در اصطلاح محلی «بیش» می‌گویند که رز مادری تخلی بذت می‌آید و ماده اصلی بافت را تکلیل می‌دهد برای بافت «سب» (جای نافی بالغی صاف و بافت ساره و دلیواره ای کوچک در پر امون) در منطقه چاهنرو روستای شاه عیب رزگنی هی اطراف چشمها می‌روید و قطیر جا روت و در اصطلاح محلی آنرا «جنگ» و یا «پزک» می‌گویند استفاده می‌شود.

ضایع دستی

شُنتی

داراب

ضایع دستی دیگر در منطقه داراب عبارت لازم است:

قالی بافی

طلیم بافی

کوزه گزی

قطنواب دوزی

چادر یا چاسبه دوزی

پت بافی (رنوعی لیره یاسد)

جو عن سنگی

آسیاب سنگی (آسک)

نمدمالی

در داراب نوعی کوزه می‌سازند که به آن «کوزه کریم خانی» و یا «خرمه کریم خانی» می‌گویند که آن خرمه بزرگی است بگردن دراز شکل کوزه های محلی و عمومی که تقریباً صده لیتر آب بهشتی یا کمتر ظرفیت دارد و در پائین آن پیشی کی جست خروج آب بحسب شده است.

یکوزه کریم خانی پرادر روی چهار بایه ای قرار میدهند و از آب آن که بسیار حنگ می شود دخوه ها در تالابان استفاده می کنند.

قالی حائله در منطقه زرگان بسته هزمندان این منطقه باقته می شود از همین طالیها دستی بوده که از حیث بافت و طرح و نقش باعیه های تبریز و کاشان رعایت می کند. این قالیها اکثر از بسته زنان و خزان خرسان باقته می شود و در کمتر فانه ایست که کارگاه دستی این طالی نباشد قالی دیگری بنام "قالی لیور دافی" و سیله اعراب سائن در اطراف راه را باقته می شود که به آن قالی عربی هم می گویند و در نوع و مرغوبیت در سطح بالاتر قرار دارد.

نوع کردم قالی در داراب "قالی ترکی" است. این نوع قالی مرغوبیت خردافی ندارد . . . در داراب برابر بر سیره هایی که انجام شده مدادن زیادی وجود دارد که روحان حافظ فقط از مدادن نک و گنج آن

لابده بوده ای می شود
مدادن گنج آن عبارت از:

معدن گنج بجهقان و صیدر در ۲۶ کیلومتری جنوب غربی
داراب و معدن "مرمیت" بنام "باغدادی" در ۷ کیلومتری

غرب داراب.

معدن نک داراب ترکی روستای حسین آباد در ۳۰ کیلومتری غرب داراب قرار دارد.

معدن

داراب

معدن دیگر داراب که از آنها استفاده نمی شود عبارتند از مدادن: مس، بگوگرد آهن، سرب. مدادن موصلی داراب در نوع خود می تظری باشد.

در کوههای اطراف این نهضه مخصوص کوههای راه زاره پسر مراد فیلهای مربوط به دهان اول و دوم زمین شناسی یافت می شود.

در شهر داراب یک هتل و سه مسافرخانه بیت
مهازن و مسافرین احداث شده است که عبارتند از:
۱- مهازن ای جهانگردی:

دین مهازن ای ربانی مشجر و سرسبز زاند از مری این
شده و دارای رواق خواب و سرویس غذاخوری است
در همان محل و نارنج این مهازن را به آن یک هلت
سخنیوس مداره است

و وجود محل و نارنج در کن رحم و بازیابی خاص خود بعضی
مردم آنجا را «باغ و طبقه» نام می‌دهند. این مهازن ای ربلوار سپاه قرار دارد.

مهازن
و
مسافرخانه
در
داراب

- ۲- مسافرخانه ایمان واقع در استبدادی ملکولار رام ضمیمی
- ۳- مسافرخانه دولت جاوید واقع در خیابان مجاہدین
- ۴- مسافرخانه صادقی واقع در خیابان انقلاب
که برگردان قیادی مسافر خود جای میدهد.

در شهر داراب مرکز تفریحی به لام شروع نیز داشت:

- ۱- سینما یک باب
- ۲- کنجهانه دو باب
- ۳- استادیوم وزیری تختی
- ۴- استخر شنا
- ۵- پارک کودک یک باب
- ۶- میدان باغ ملی
- ۷- زورخانه یک باب

مرکز تفریحی
در
داراب

در منطقه شهرداری داراب حرم مردم سلان و شید اثی عزی

حاشیه

دین و مذهب

در این منطقه اقلیت مذهبی سلوکی و جود ندارد.

حدود چهل سال قبل تسداری یهودی در حنوب شهر

داراب سکونت داشته و مسجدی نیز نام "مسجد طیبی" نام

که اینکه مسجد اسلامی نمیر نام بید آگرده در افتخار داشته

"

داراب

مردم داراب مردمی با ایمان، خدا پرست و به خاندان ائمه اطهار را اتنی فاضل دارند
در ماه محرم با برپانی مجالس گوگواری و روضه خوانی و عزیز ایاری و گامی قدر زی خوانی
را ارتقا و اخلاص خود را بروز می‌نمایند. وجود مدرسه علمیه در شهر داراب و تربیت طلاب
و زنی نیز دلیل این ممتاز است.

نماینده کان داراب در مجلس شورا را پسند دسته میتوان تعقیم کرد.
الف: دوره کاری شهرستانی فا، داراب، اصطبه نات
وفی نیز حضور دارای یک نماینده در مجلس شورای اسلامی بود که عبارتند از:

آقای محمد تقی ذوالقدر ۱۴ دوره دو سال

آقای مهدی ۶ دوره دو سال

آقای علی طیب پادشاه ۵ دوره دو سال

آقای مرتضی حلمت ۲ دوره دو سال

آقای مصطفی خان عرب شیخانی ۳ دوره دو سال

نماینده کان

داراب

در مجلس شورا

ب: دوره ایلک شهرستان داراب مستفلاً دارای یک نماینده گردید. از سال ۱۳۳۸ هجری قمری
که عبارتند از: آقای غلام رضا ایلمان یک دوره دو سال آقای مهندس حیدر علی لفیع دو دوره دو سال
آقای مهندس غلام علی سهم الدینی یک دوره دو سال. آقای مسکن بنو پور بهار گردانی دو سال از یک دوره دو سال
ج. نماینده کان داراب در مجلس شورای اسلامی: مجتبی‌الله حاج عبداللهم شرعی یک دوره دو سال
مجتبی‌الله حاج احمد نظری

شهر داراب در اولین قصرن اخیرینی تقریباً در یکصد سال لذشته
شهری کوچک و تقریباً میتوان آنست دعستافی برگ بوده است.
وست آبادی شهر از طرف جنوب تا محل چادره آزادی کنونی که بعد از
در چین محل پست اخذ عولمش شهرداری (بلدی) نباشد و از طرف شمال
تا زریکی باعث ملک کنونی و از طرف غرب تا امتداد خیابان هیروفری و
از شرق تا محل گیک آباد و خیابان سلطان فارسی.

در آب

صد سال لذشته

خیابان آن محصر بوده به خیابان پیشنهاد داشت اما باعث کش ورزی که محل حکومت بود و خیابانی
دیگر که بعداً وسیع شد و خیابان پیروزی (روزنامه) گرفت. این روختابان خانی و درزه‌نی که بلده‌ی میشیش
شد گاه‌گاهی آب پاشی مسکر دیده است.

داراب را فقط یک داه خانی بازیک که لازم‌گردیده معرف بخیداز و محل قطابه و نزدیکی دولت آباد عبور
میکرد به فاوسیه از متصل میداد.

دلایل درین بیت بود و آفرین محل داراب بود که وقتی از فراز داراب میادی راهی بجای گذریند
و سیل مسافت فامله‌ها بودند که تشکیل می‌شد از الاعنه و قاطرها و گاهی اسب و شترها و سبد‌ها
ماشین‌جای باری. که از وسط بازار کنونی عبور میکرد و به گواراژ میرسید. فاصله شیراز به داراب با این
ماشینها تقریباً سه روز و یار و روز طول می‌گشید. سقف بازار بوسیله کپر «زدن» پوشیده بود و گاهی
مسافرین که بر روی ماشین‌های باری بوار بودند در موقع عبور ماشین از بازار به چوپهای کپر «گرفتاری»
و به پائین پرت میگردیدند.

آب بشروب احالی از آب جویهای خیرآباد و سین آباد و یا آبرآب آباد بود که وسیله جدول‌های رور باز
و گاهی رواسبه در داخل کوه‌ها برایان داشت تأمین شد. آب آش میدنی در خره‌ها و حوض خانه‌ها
ذخیره می‌شد. پس از تأمین آب آش میدنی بقیه آبها در خانه داشتند خانه‌ها در آن می‌شدند.
وقتی رسال ۱۲۰۵ (بلده‌ی شهرداری) تأسیس شد شبها کوه‌ها و مسابرو بازار وسیله‌های اغذیه در ریائی

یا فانوس که بر چوب نصب می کردند روش میگردید.

محله های قدیمی را راب عبارت بودند از:

محله بازار

محله تاج آباد

محله ریگ آباد

محله عصری یا تاج آباد پائین

محله کوزه گری و لام زاده

محله باع نفیش

محله لردویه یا لردو

محله قلعه پائین که امروز شبهه متصل شده و از خدمات شهری سیره میگیرد دور از شهر و در
 منزب داراب قرار داشت.

منازه های آن منحصراً در محل کنونی بازار بود و عده ای حم نیام دور نگرد. بالاعن ماتحاج مردم
 را رکوه ها بعد خانه های بزرگ و می فروختند.

خانه ها همه گلی و فشتی و چینی ای بود که گل آن از محل احداث خانه برداشته می شد و این
 جهت سطح خانه ها را کوه ها پائین تر قرار می گرفت. و با صلطاح خانه ها در گودی قرار داشت.

ولنک این شهر

با خوبی ای اسفالت

و کوچه های فرش شده

و آب لوله کشی و برق و تلفن

و کارخانه و درمانگاه بیمارستان و ده ها تأسیسات خدماتی دیگر و جاره های اسفالت به بکوئی راز
 و ندر عباس، حموده محن از پیشترفت و عمران و آبادی میزند

بلدیه که همان شرداریت در سال ۱۳۰۵ در شهر روانآ
تأسیس شد.

اولین رئیس بلدیه (شهردار) مرحوم حیدر خادمی بود که بلدیه
را در فانه شخصی خود واقع در محله بازار نزدیک حسنه بازار تأسیس
و پر جم آزاد بپسر درب فانه خود لصوب نخود.

بعداز نام برده مرحوم حاج جاحد در سال ۱۳۰۸ برخگ
رفته حاکم حکومت نظامی و سره پرست بلدیه شد.

در سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ مرحوم میرزا ری و سال ۱۳۱۴ آصف الحکم در سال ۱۳۱۵
محتشی حاکم و رئیس بلدیه بودند. برای مزید اطلاع ذیل رؤسی بلدیه و شهرداران دلایل از استاد
تاکنون ذکر می شود:

مرحوم حیدر خادمی	سال ۱۳۰۵
مرحوم حاجی جاحد	سال ۱۳۰۷
برخگ فقی ... حکومت نظامی و شهردار	سال ۱۳۰۸
مرحوم میرزا ری	سال ۱۳۱۲
آصف الحکم	سال ۱۳۱۴
محتشی حاکم و رئیس بلدیه	سال ۱۳۱۵
سردار عرب شیافی حکومت نظامی و رئیس بلدیه	سال ۱۳۱۷
مرحوم حسین قلی فان قوامی ربانی علی ربانیانهار	سال ۱۳۲۰
عادلی	سال ۱۳۲۴
مصطفت راهی	سال ۱۳۲۵
فرزمان	سال ۱۳۲۸

که عادلی و راهی و فرزمانه نجفی دار و سره پرست شهرداری بودند

تأسیس

بلدیه

یا

شهرداری

دلایل

سال ۱۳۳۱	مرحوم علی قلی بهارلو	« ۴۲,۳۷,۳۳ تا ۴۲,۷,۲۳ »
سال ۱۳۳۲	عبدالعلی کشفی مخندلدار و مرپت شهرداری	...
سال ۱۳۳۳	خواجه نوری مرپت شهرداری	...
سال ۱۳۳۴	عبدالکری	...
سال ۱۳۳۵	سردار دستیاب بیش شهر بافی و شهردار	...
سال ۱۳۳۶	محمد شفیع صداقت	...
سال ۱۳۳۷	سید محمد صدیق	« ۴۱,۲,۱۳,۰ تا ۱۳,۰,۱۱,۰ »
سال ۱۳۳۸	عبدالمرضا خواجهی	« ۴۲,۳,۲ تا ۴۲,۵,۰ »
سال ۱۳۳۹	آقا علی محمد حسین بهارلو	« ۴۲,۳,۴ تا ۴۲,۵,۶ »
سال ۱۳۴۰	اصغر زادی فرماندار و مرپت شهرداری	...
سال ۱۳۴۱	اسعیل بصیری	...
سال ۱۳۴۲	سردار اصغر فرج مخشب	« ۴۷,۰,۳ تا ۴۷,۰,۳ »
سال ۱۳۴۳	سرخنگ قاسم قهرمانی	« ۴۹,۷,۱ تا ۴۹,۷,۱ »
سال ۱۳۴۴	رضاقلی بهارلو	« ۴۹,۷,۱۵ تا ۴۹,۷,۱۵ »
سال ۱۳۴۵	حسین آزمای	« ۱۳۰,۷,۲۲ تا ۱۳۰,۷,۲۲ »
سال ۱۳۴۶	محمد ممتاززاده	« ۵۷,۱۲,۱۳,۰ تا ۵۷,۱۲,۱۳,۰ »
سال ۱۳۴۷	حسین خلبانی	« ۵۹,۷,۲۲ تا ۵۹,۷,۲۲ »
سال ۱۳۴۸	محمد ممتاززاده	« ۶۰,۱,۱۵ تا ۶۰,۱,۱۵ »
سال ۱۳۴۹	حسین آزمای	« ۶۰,۱,۱۵ تا ۶۰,۱,۱۵ »
سال ۱۳۵۰	محمد ممتاززاده	« ۶۰,۱,۱۵ تا ۶۰,۱,۱۵ »
سال ۱۳۵۱	علی البر خضرائی	« ۶۱,۶,۲۰,۰ تا ۶۱,۶,۲۰,۰ »
سال ۱۳۵۲	ولی الله محمد زیدی	« ۶۲,۱,۱۵,۰ تا ۶۲,۱,۱۵,۰ »
سال ۱۳۵۳	آقا سید محمد خضرائی	« ۶۴,۷,۱۵,۰ تا ۶۴,۷,۱۵,۰ »

بریل ۱۳۶۵ ۱۰ مرداد ۱۳۶۶
بیان دادگر
پل ۱۳۶۶ ۱۰ مرداد
زین الدین صفائی

ضمناً لازم بتندرانت که گاه‌گاهی بعضی از کامران شهزاده‌داری برای هنری تم کفالت شهرداری را میدهد
دراسته‌اند. لذتی و پنج شهردار و رئیس بلدیه که از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۵ در مشغول کار بوده‌اند
سینه‌فرشان اصل را ای ب و تبعیه لازم است تا نهادی دلخیر بوده‌اند. شهرداران و رؤسای بلدیه دارایی
عبدالرشد لازم

صیدر خادمی

حاجی حاجد

علی‌قلی بهارلو

سید محمد صدری

غلامرضا خواجوی

غمیمین بهارلو

سروان اصغر فرجی

رضه‌قلی بهارلو

حسین آزمایش

محمد ممتاز زاده

حسین خلیلی

سید محمد حضراتی

علی‌اکبر حضراتی

ازین شهرداران و رؤسای بلدیه کمترین مدت آقای سید محمد صدری (رسه‌ماه) و بیشترین مدت حسین آزمایش (سال ۱۳۶۷)
شهردار بوده‌اند.

در شهر داراب خردیں گورستان وجود داشته که مردگان در آنجا دفن می شدند. بعضی از آنها اینک همچ آثاری از آنها نیست.

محل باغ ملی کنونی کیمی از گورستانها بود که در سال ۱۳۲۲ بدستور حسین ملی قوامی خبیدار و شهزاد وقت به باغ ملی تبدیل شد.

هنوز آثار و سنگ دو قبر در گوشه شمال شرقی باغ ملی نباشد. میرزا محمد علی مقدس « دیگرینه » ذقر چاج آخوند برگ « دیده می شود ».

گورستانها

مایمی

داراب

قبرستان گیر داراب محل کنونی کاراز توکلیان در سراه خیابان بهار بود. این قبرستان به قبرستان جودها (بیویها) معروف بود. اینک همچ آثاری از آن نیست.

در میدان فردوس (میدان برق) کنونی نیز مردگانی دفن می شدند.

حیاط « امام زاده » نیز گورستانی بود و در آنجا عن لخان نیز ساخته بودند ولی در سال ۱۳۲۰. دفن مردگان در آنجا منع شد.

حیاط و بعضی از آنها کی پیرمراد نیز مخصوص دفن مردگان بود که آنهم منع گردید. زرگریان گورستان داراب گورستان پوشیده مسجد نیز در سال ۱۳۲۲ می باشد که در آن دفن می شد. در آن منع گردید. درین گورستان عن لخان نیز ساخته بودند که اینک خراب شده است.

صحنه ای
پوشیده

در لاهی اخیر به همت مردم مسجد نیزگرمی در آن ساخته شده است. و اطراف آن خانه هایی بناسنده است.

پوشنچ یکی از عصر فای بزرگ خسروان بوده و را در پوشنچ ابوالحسن پوشنچی "می‌گفته‌اند و معلوم نیست چرا
برای این داراب آمده و در اینجا راقابت گزیده است.
شیخ عطاء‌رثیا بوری رئیس بـ "ندگره الادلی" شرع
حال او را مخصوصاً شرح را دارد.

شیخ پوشنچی حدود دولت سال بیش از شیخ عطاء
منزلتی است.

شیخ ابوالحسن

پوشنچی

لهشت مجتبی

نامبرده در حین محل مدرسه و خانقاہی درست کرده مقبره‌ها و نزدیکی صحرای پوشنچ است.
تاقدستی که آثار آن هنوز پا بر جای است محل غریگاه «خواجه‌بیان‌الدین منصور» کلی
وزاعمان داراب بوده که در ای ریحان‌خل و نارنج و صبورت باقی بوده است. «مسجد خواجه»
سینه از بنای‌های «خواجه‌بیان‌الدین منصور» است.

از زمان فوت شیخ ابوالحسن پوشنچی، این محل به قبرستان تبدیل شده.
می‌گویند در عارضه و طبقه مربوطه «خواجه‌بیان‌الدین منصور». بجا ای آب پیشیر
بلوار رفتہ و مصالح آن لزگنگ و پیچ و ساروج است. آثار آن هنوز باقی است.
می‌گویند در گوشه‌ای از این تاق نوشته شده بود:

تاق برابر تاق

اگر این تاق فروع آید
خرچ تاق نیز تاق

ولی از این نوشته اشاری نیست ولی مردم همه این نوشته را لزخدا دارند.
در سال ۱۳۶۲ لهشت مجتبی در زمینی بسیار هفده هکتار درینچ کلیو مری چوب غرس نمود.
رامزه ای پیر مراد "اصلاح" گردید که در ای عقابی از مجذوب چاه عینی و برق و لعن میباشد.
مکلا شده ای "بیز مخصوص" دفن شدیدان در جوار پیر مراد میباشد.

شهرداری قلام نزدیک و مشهور وغیره قابل نفوذی
از زمانهای بسیار قدیم بوده که هنوز بالذشت قرنهای با بر جاست

مسترین این قلام عبارتند از

۱- قلعه مرايجان

۲- قلعه تبر

۳- قلعه شنگ

۴- قلعه گبری

قلام متم

داراب

کوشش آنها به ترتیب در زنجا می‌اویم.

قلعه مرايجان در بالای کوهی مجاور روستای مرايجان قرار دارد
این کوه بطور استوانه‌ای سه بنده کشیده و برای رفتن به قلعه
 فقط یک راه بازیک ، یک نفره و جود دارد . افزاده‌یه قصد رفتن
 و داخل شدن به این قلعه از نهاد میتواند بطور انفرادی و در یک
 صفحه آن وارد شوند .

قلعه

مرايجان

تخریج این قلعه بسیار مشکل و شاید غیره ممکن باشد . در این قلعه
 آثار آب انبار ، و خانه‌هایی بصیرت غار و اشکفت برای ذخیره آذوقه دیده می‌شود . فردوسی «
 شاخامدی گوید :

پناه دلیران لیران زمین
 گل است و گلاب و ستره و گزین ،
 که گویا گزین همین قلعه مرايجان است . این قلعه بارها مرد استفاده از فراد و شخصیس یا عیان و اژدها
 قرار گرفته است . در جانشی از این کوه که آنرا بگزین مرايجان « میگویند محلی بوده برای اعدام و از این بردن
 ممکونین و غایلین . این عمل بصیرت طاقچیایی است که در مسط قرار دارد و افراد معلوم را بازد از بالای کوه
 به این طاقچی یا بگزین . میفرستادند و فرد فرستاده شده به این عمل همچ راهی برای قرار از همچ سوی نداشته
 و باید آنقدر در این عمل بماند تا بگیرد .



برکه سفید

ملعه فرایجان

داراب

رین برکه یا آب انبار حبیت ذخیره آب در روسته فرایجان ساخته شده است. گفایش آب رین برکه ... ۳۹۲,۴ لیتر میباشد. عمق آن ۱۴ متر و قطرش ۱۹,۸ متر و در ۱۲۵ همبهی قمری با هنام شخصی نام آقا محمد، از اجداد آقا یان کسرائی و شجاعی و توسط «استاد حسن شیرازی» ساخته شده است.

محیط خارجی رین برکه ۷۱۹ متر و محیط داخلی آن ۶۲,۸ متر است.

در دوره چهلوگانگی بوجود آمدن تلعه فرایجان یکی از پروردان آن آبادی و استان زیانی نعلی مسکد که خالی از لطف نیست. او، میگفت این استان حقیقت دارد و این دران سینه به سینه بارسیده است بسیز خوبی آغاز نمود. «گرشاسب گنجی که به همه زیان گرد ممکن بوده بدل است حاکم حکومت تنبیه». می‌پاره (تبیه محلی بوده فرزانگی افغانستان) بعد از دولت سال یگرشاسب. از حاکم جدید تنبیه می خواهد که گنجی را که در زیان صنایع ماردوش به حکومت وقت پرداه است به او بازگرداند «میلیونی گرشاسب ۵۷۰ میلیون را که در زیان

داستانی

از

چهلگانگی بوجود آمدن تلعه فرایجان

حاکمان جدید که پس از حاکم قبلی بودند لازم تحویل گنج به گرشا سب امنیع می ورزیدند.
و جواب رد به او می دهند. گرشا سب سپاهی عظیم به چنگ حاکمان، «تبه» می فرستند و در
دین چنگ حاکم «تبه» کشته می شود.

گرشا سب دستور میدهد خان حاکم را برای پسید آگرون گنج حبس نمکتند و عاقبت گنج
پسید امی کشند و به لاران بر می گردانند. و این خصوصیت باقی بوده تا زمان سام نریمان..

«اورات» نامی که حاکم بوده لازم تر سام نریمان لازم «تبه»
فرار می کند و در شاهزاده فرستگلی شال لارستان
مله ای نیام یکده فرا بیجان، «یا میرا بیجان» و یا «گزین»
در بالای کوه نیام می کند. و با خانواده خود در همینجا
سکونت اختیار می کند.

موس

مله فرا بیجان

لaz «اورات» فریزندی نیام «مک گوزاد» در همین
مله پا می گیرد و لاو پلهانی نامدار می شود.

سید از قوت پدرش «اورات». سرپرستی خانواره راعمه دارد میگردد.
در این موقع سام نریمان فوت می کند ویزال، جانشین او می شود. چون «مک گوزاد»
خود را سنبه امتر و قوی تر از زال می بینید قلعه را هاکرده و به ملته یکلین آباد «زاحدان»
که در کویر واقع است می رود و تا زمان «رستم» لاز زال باج می گرفت.

وقتی که رستم لارستان خبردار می شود که «مک گوزاد» لاز پدرش زال باج می گرفته
به چنگ او در یکلین آباد «می رو» و در بیزدی اورامی کشند.
مله فرا بیجان سید از «مک گوزاد» چندین بار مورد استفاده افرا دشروع و یعنی
قرار می گیرد.

اکنون این ملته پا بر جا و معacom ایستاده است.

ملعه تسبیب در حنوب داراب فرزند یک روستایی در بان
قسر اراده دارد. از قلاع مشهور داراب است
متهایش این قلعه در تصرف شخصی نیام «فضل علی گیگ»
بود که آنجا را محل جم اموال خسرو قه نخوده بود و در این
ملعه برای خود حکومی تشکیل ملده بود.

ملعه تسبیب

بدستور مسیز اتاق امار و ظل السلطان محمد الدوله
وقوام شیرازی این قلعه و سیله میشهی اسدالله سهام پور،
از ریل بیوه مهدی لازم بفضل علی گیگ «خارج و در بردی که در گیگ و فضل علی گیگ» به قتل
مسیده. آثار این قلعه هنوز پا بر جاست.

ملعه گبری

پلمه گبری در ارتفاعات کوه پنا در حنوب شهر
داراب قسر اراده دارد.
در این محل در حال حاضر آثار آب انبار و خانه هایی
موجود است.

این قلعه محل سکوت زرده شیان که بعد از اسلام
آنها را گبری می گفتند بوده است و بدین حسبت آذرا «ملعه گبری» گفته اند.
در این قلعه و اطراف آن آثار قدیمی قبر دیده می شود

ملعنه نگ

ملعنه نگ در پشتکوه داراب قسر اراده
از قلاع قسمی دمدم داراب بوده است.
در حال حاضر از آن فقط آثاری باقیمانده است

باغی شهربار ایوان پروردگاری تقدیم کرد.
لول باغی سکون زین رفته و به خانه و منازل مسکونی
تبديل شده است.

دوم باغی سکون زیدم تاکنون باقی مانده و صورت باقی خود را
خط کرده است.

سوم باغی سکون زیدم اخیر ایجاد شده است . . .

الف : باغی که زین رفته و به منازل مسکونی تبدل شده است . بشیوه زیر میباشد

باغ علی بیگی

باغ احمد بیگی

باغ نارستان

باغ گود حام

باغ خانی

باغ زینی

این باغها در محله ریگ آباد و در مسیر آب میشه کتویه قرار داشتند .

باغ حاج صبورا در حزب شهر . باغ خان در شرق داراب . باغ نو زریگ

فرهودگاه سابق داراب . باغ میرزا فضیلی ، باغ شالی ، باغ طبره دان

باغ آشیانی

باغ شیرخانی

باغ باندی

باغ سید خانی پائین

باغ میرزا زینی بالا

که باغی فرق آکردا در محله باغ نیش قرار داشته اند و باغ جودی و باغ همانکانه در مرکز شهر داراب
پوره اند که تمامی به منازل مسکونی تبدل شده اند و لازمه آثاری نیست .

باغات

داراب

دوم	باغی تدبی دلارب که هنوز موجود و بصورت باخ می باشد . این باغات عبارتند از
باغ رز	باغ ناظر
باغ حاجی جبلی	باغ ریگ آباد
باغ دولزده لام	باغ بدری
باغ احمد جلادی	باغ نورالله آقا قانی
باغ اسد آباد	باغ ملکی
باغ حسن آباد	باغ ثانیه مری
باغ پروین یا توطن	باغ داشنه
	باغ طولی
سوم	باغها سیکه در لای اخیر احداث شده است و همترین آنها عبارتند از :
باغ رضا سرفراز	باغ رضا قاسمیان
باغ شجاعی	باغ صفتی
باغ عارف	باغ سوچلیان
باغ آبروکلی	باغ محمد حسن کاگران
باغ جیب دلارب خزاد	باغ اصفهانی
باغ منوچهر خواجهی	باغ تقی صفری
باغ هوشنگ سرفراز	باغ خانم امیری سرفراز
باغ سید صطفی خوارثی	باغ محمد حسن پور
باغ سید محمد کاظم	باغ دادخترانی
باغ حسین مشیری	باغ محمد حسین مرسی
باغ عین حسروی	باغ حسین بهارلو
باغ طبیب زاده	باغ ناصر مشیری

باغ صالحی	باغ رضا حسین پور بیان
باغ حسین سرفراز	باغ محمد سرفراز
باغ زینی	باغ احمد سرفراز
باغ آرال	باغ مجتبی
	باغ حسن زمانی

وده ها باع و نیت ای اگر سخا هیم نام ببریم یعنی هفتاد من کاغذ شود ”
این باغات جمه در اطراف و داخل شهر داراب قرار دارد و باعهای سیکله در روستاها
ایجاد شده سه به خواه میزند.

در خان رین باعهای آثرآ مرکبات از نوع پر تعال ، نارنی ، لیمو شیرین و لیمو ترش
میباشد .

کوب این باعه از حفره های سیکله معمول در داخل آنها صورت عقیق یا نیمه عقیق حفر شده تا مین
میگرد . پر تعال داراب از نوع مرغوبیت و شیرینی از نوع اتریش پر تعال شناخته شده و
یکی از اقلام مهم صادرات این شهر میباشد .

باغهای زمادی در سیر رودخانه رود بابل و میر آب کتویه واقع در گل کتویه در لهی ایز ایجاد
شده که سرسبزی و صفاتی زیادی با این مناطق داره است .

در باغهای روستاها علاوه بر مرکبات ، در خان زرد آلو ، گوچ ترش ، سیب
خل و لیزر کاشته می شود .

باغات آنلر و انجیر عمده در منطقه کوحتان داراب قرار دارد .

در گذشته ای نه چندان دور برای تهیه آرد آسیابهای
متعددی در داراب ساخته شده بود که بعدها زمان در اثر
خشک شدن چشمیده و فروخته و ایجاد کارخانه های
آرد تهیی آنها لزین رفته و فقط آثاری از آنها باقی است
آسیابهای آبی در ارباب بیشتر با چشمیده آب کشته بودند
وقات اکبر آباد و خیر آباد و میمن آباد در غرب و شرق
داراب کارمیلرده

تعدادی ازین آسیابها تا سی سال قبل رواج داشت.

آسیابهایی که وسیله چشمیده کشته بودند از:

- ۱۴ - آسیاب کپری
- ۱۵ - آسیاب سرچشم
- ۱ - آسیاب بنیلخو
- ۲ - آسیاب حاج خامن
- ۳ - آسیاب صرا
- ۴ - آسیاب علی بوحتانی
- ۵ - آسیاب عبد الرضا
- ۶ - آسیاب یروین
- ۷ - آسیاب خواجه پائینی
- ۸ - آسیاب خواجه بالانی
- ۹ - آسیاب گلستانی
- ۱۰ - آسیاب سنگ اشن
- ۱۱ - آسیاب باغی
- ۱۲ - آسیاب صبغ عبدالی
- ۱۳ - آسیاب حاج باقری

آسیابهای
آبی

داراب

آسیاب حائله دغه رب داراب بودند عبارتند از:

۱- آسیاب هیرگل

۲- آسیاب میرزا عابدی که با آب میعن آباد کارمی کردند

۳- آسیاب خان

با آب شرکیب آباد کارمی کردند

۴- آسیاب میری

۵- آسیاب دسته

۶- آسیاب گربه

که با آب دسته کارمی کردند

۷- آسیاب نو

۸- آسیاب اسماعیل خانی

۹- آسیاب دوستگی

۱۰- آسیاب خواجه

دین سه آسیاب با آب رود بال کارمی کردند و در زردکلی پیش مراد قرار داشتند.

۱۱- آسیاب خیر آباد در شرق داراب قرار دارد و در کوه ساخته شده و لاز آثار باستانی است این آسیاب مشرف به مسجد سنگی است و اشاره کن خط فارسی نسبتی در بالای آن نوشته شده است که در اثر سیدی خان حواله نیست.

۱۲- آسیاب آبرآباد که متصل به مدرسه علمیه داراب بود و با آب آبرآباد کار میکرد.

۱۳- آسیاب در آکویه که در پائین گردنه در آکویه قرار داشت و هنوز آثار آن باقی است لذا می بینیم که مجموعاً ۲۸ آسیاب آبی در شهر و اطراف داراب دارند بوده و گذم صاریب آرده تبدیل میکرده است.

درینی است که درینی از روستاهای داراب نیز آسیابهای آبی وجود داشته است که امروزه تمامآ چون شهر و چه در روستاهای قطبی باشد و بجای آنها چندین کارخانه ارد رایجا داشته که بزرگترین آن کارخانه آرد شرکت تعاوی در حنوب شهر داراب است.

حام‌های

قدیمی

داراب

۹۴
در شتر داراب در قیدم حام‌های خانه ای بود که اکنون
آثاری از آنها نیست.

حام‌خزینی ساین صورت پردازد آب برانباری را آزاد خانه نیه
می‌گفته صحیح می‌شده و وزیر این خزینه دیگی بزرگ‌تر از مس نصب
بود که لازم خارج از حام در زیر آن آتش می‌افزوده شد و این عمل
را «تون» می‌گفته.

حاماها عمومی بود و همچنانکه به حام می‌فرستند و سنجی در این خزینه
خود را استخمام می‌کردند.

حام‌ها در بعضی از اوقات شباهنگ روز صرداش و بعضی اوقات زمانه بود. گاهی بچه‌ها چلپر و چوپر خواسته
تاسن ده دوازده هلالی همسراه مادر خود به حام می‌فرستند. حاماها دارای رفتکن، بمنیه، تون
و چانی برای شستن بود. هر کس، حوله، لگن و صابون و سده ران را، سایر لوازم همراه خود می‌آورد
سلامینها صبح هاره حام کیسه کشی می‌کردند و گاه‌گاه «خون‌کشی» یا «جامدت» انجام می‌یافدند و روزها
در منازه یا گلن خیابان مردم را اصلاح و آراشی می‌کردند. حام‌های قدیمی داراب عبارت بودند از:

حام فان که اکنون در آنجا کافون پویش نمایی کوکان و نوجوانان را بجادشده است
حام سید صادقی بزرگ و سید صادقی کوچک که در سیر خیابان سعیدی قرار گرفته است.

حام آقاملاعی البر که در سیر خیابان بهار قرار گرفته و تخریب شده است.

حام مشیر بزرگ و حام مشیر کوچک که در گلن رمیدان انقلاب کنونی قرار داشت و اکنون در آنجا
منازه را بجادشده است.

حام خواجه که در حنوب بازار قرار دارد و اکنون نیز به عن صورت موجود است و از آن برای
«зорخانه» استفاده می‌شود.

ائمه در داراب در آن خانه‌ها «حام دوش» می‌باشد و چند باب حاماها دوش عمومی و خصوصی بزرگ‌تر
را نیز از کعبه می‌برند. گرمابه اشرف، گرمابه ولی عصر،

در شهر داراب چندین قنات آب وجود داشته که ایند
گلخانه شک و فقط شارفتاتها باقی است این قناتها عبارتند از
۱- قنات البرآباد :

این قنات در لاز کوهی ریجاب تا شهر داراب داشته
از ۱۹۰۰ ملتو چاه بوجود آمده است که هزار حلقه آن بر ته
و هضمه حلقه آن باز میباشد و می گویند که درین قنات در
زمانهای بسیار قدیم احداث شده و پس از ملتی از کامرانیه
لند لاز مدنه دیگر و سیله یکی از اعیان داراب مرمت و آباد

پشمدها
,

قنوات قدیمی

داراب

می شود و نیام فسر زندش البرآزا یا البرآبادی نام دارد

۲- قنات معین آباد :

دین قنات لاز نگ شهbaz واقع در روی بال تا شهر کشیده شده است . این قنات
توسط خواجهین الدین مخصوص « بانی سجد خواجه و تاق صحرای پوشنج که از اعیان داراب
بوده است احداث مگردد و نیام خود « معین آباد » نام گذاری نمی کند .

۳- قنات خیرآباد :

احداث کشیده قنات خیرآباد معلوم نیست . این قنات لاز استدای محلی نیام « لعنگیر »
واقع در نگ روی بال احداث شده و پس از عبور از شهر داراب تا گردنه « ای نیام یگردنه » دو
لوارهای یابد .

آب این قنات روزهای مجموعه هفت وقف شهر داراب بوده که معاشر خانه ها و باعث رامش و ب
می کرده و نقیب روزهای خیرآباد را مشروط می کرده است .

این قنات در سیر خود آسیاب آبی واقع در گردنه دو « چوب آتشکده آذفشن که تما ، لاز نگ
می بشد سجرکت میاورد است و ازین رمکوم است که احداث آن در زمانهای بسیار قدیم میباشد

۴- قنات و چشنه چاهو، مایو و پالیو
این سه لازمیگردید از چهار برقان شروع و تا شهرداری اراب اراده داشته است. آب
آنها کمتر از قنایهای دیگر بوده است.

آناردو جوی آب که لازم است و سروج و گنج ساخته شده بیلی در گردنه در آکویی و دیگری "ر
گردنه باشست" دیده می شود.

حدبولی که در گردنه در آکویی "دیده می شود آب را که لازم است با عصر چشمی می گرفته به روستایی نادوان
می رسانده و در سه راه خود آسیابی را در نزدیکی گردنه به فرش می آورده است که زمان را سیاب
خونز باقی است.

حدبولی که لازم است یا گلدار باشست می گذرد و آثار آن باقی است آبی را به چلو دهیار و یا پل را می برد
می بوده است.

اکنون تمام قنوات بجهت چشمی چاهو که آب کمی را در نفعیه شک و لازماً را فقاده است.

۵- چشنه کتویی:

این چشنه که لازم کوهی معروف به کوه را ایاب سرچشمی ایزد کوز شمال را ایاب تا شهرداری
در امامزاده ویکی از چشنهای پرآب را ایاب است.

این چشنه در مسیر خود پانزده آسیاب آبی را مگردش می آورده است.

آب این چشنه زلال و شیب آن بسیار است

دینک این چشنه چون قدیم صریان دارد و با غصی زیادی در مسیر آن احداث شده است
آب این چشنه چند شبانه روز وقف می باشد و از این رو در حنان امامزاده، مسجد خواجه
و مسجد سریز را کامرانی را مشروب می کند.

در قدیم از آب کتویی برای آث میدن استفاده می گردید ولی امروزه بواسطه لوله کشی شهر
و منازل دیگر برای آشامیدن لازم است بجهه بر ارجی نمی شود.

در زمانهای قدمی اکثر نقاط اطراف شهر دارب بصرت
شکارگاه بوده است.

شکارچیان می‌توانستند انواع شکار در پر کی که منواسته
صید کنند. آن بقیت همین رویه و شکار می‌شد جانوران
کوهی و پرندگان صحرائی آنون را آن جهت شکار چیزی باقی
نماید است.

شکارچیان هم آنون سنجی می‌توانند شکاری را بدست
آورند.

شکارگاههای

داراب

شکارگاههای معروف داراب عبارت بودند از:

- منطقه ایزد خواست معروف به "کله" ایزد خواست، که انواع میرلانات و حشی از قبیل
آخر، میش و قوج، پازن، بره آهو و همین پرندگان حمل گوشت دیده می‌شد
- منطقه کوhestan:

در منطقه کوhestan انواع جانوران کوهی از قبیل بزرگوهی، قوج، آهو و پرندگانی
نظریه کلب، تیهو، دراج، نظور فراوان بود می‌آمد

منطقه فرگ و آشبور

در منطقه فرگ انواع شکارها از قبیل کلب و تیهو و آهوره و میش و بزر و پازن
فسد اولان بود

در حال حاضر فقط در این منطقه و منطقه مرايجان میتوان به متقدار کم از این شکارها
پیدا نمود

در نقاط دیگر بهبی صید می‌رویه آنها در حال انقراض می‌باشد.
ضمناً در اطراف رشار و خندق دارالگرد نیز شکار مرغابی و بیگم می‌شود.

در زمانهای قدیم که آب لولکشی نبود و کارخانه‌های بخاری نیز از وجود نداشت افساد خیر و مردم دوست اقدام به ساختن آب دنبار یا هر چند "می‌کردند و در گوش و گفای شمس اقدام به ساختن یکدهای نیزگ آب می‌کردند. در زمان که آب فلوان بود، آب باران در آن ذپرمه می‌شد و وقتی این چکله‌ها پرمی‌شد "راه آب" و درب و سوراخهای آب‌دانه را می‌بستند.

آب‌دانه و برکه‌های داراب

در اوائل تاریخ دهوار و بگری می‌رفت درب چکلهای باز می‌شد تا مردم از آب خشک آنها استفاده نکنند.

آب‌دانه‌ها در عمق زمین قرار داشت و بر روی آنها تاقهای آهی بری ساخته بودند. درین چکلهای بزرگ از عمق آنها نیز راه روحانی درست می‌کردند که با پل‌هایی به پائین می‌رفتند و از شیری که در آنها نصب بود آب را در گوزه‌ها و گاهی مشک حاریخته و برای آشامیدن به منزل می‌آوردند. از دهام و شلوغی در منطقه از روزهای فیلی گرم به حدی بود که بین مردم دعوا و زدوخورد می‌شد.

برکه‌های مشهور داراب عبارت بودند از
برکه آقا شفیع واقع در محل گیک آباد در جانشی می‌شوند به "پایی توت‌ها"
برکه سرفناک واقع در محل سرفناک نزدیک مسجد سروی
برکه مسیز راحی واقع در کوچه رودکی
برکه مسجد جامع واقع در مسجد جامع
برکه سید یوسفی نزدیک باخ دولزاده امام
برکه خادمی واقع در زمین‌های احمد آباد (فروگماه سبق) و دین چکله که دلیل از منطقه آنها از شری نیست بجای کارخانه‌های بخاری نیز امروز آب خشک مردم را تأمین می‌درند.

در شهر داراب در زمان گذشته کیم ب کاروانه ا
و کیم ب تیمچه ساخته بودند.

کاروانه

این رومکان محل سکونت و تجارت و دادسته بود.

کاروانه افضلی بود که اطراف آن محبره ساخته بود
این کاروانه در محل نزدیک مسیر راهنمایی قرار داشت

تیمچه نیز در برگلی کاروان را بود و آنهم دارای چندین
رماق و محبره بود که خراب شده و ضمیمه ساقهان کافون

پرورشی کرد کامن و نوجوانان شده است. کاروانه او تیمچه در کوچه ای قرار داشته که
آنون به خیابان سعدی تبدیل شده است. این دو محل اکثر مورد استفاده تجارت لاری
بود که در همین جا هم سکونت داشته.

در شهر داراب در زمان عیدم در اویشی میشه زیسته زند
که زندگی آنها با ماحی و خواندن شعر در می حضرت علی^ع
می خورد.

draoish

آن در کوچه و بازار بالس و ریش و گیسوی مخصوص می گشته
و با فوایی مخصوص آواز راسه میدادند و شعری خوانند.

عدامت ظریحی این در اویش رای شناخت آنها عبارت بود از

داراب

۱- تبریزی برداشت که علامت حرب و خنگ بود.

۲- تسبیح هزار دانه نیم هزار و یک نام خداوند

۳- کشول برداشت یادویش علامت فقر

۴- پراهن بلند و سفید عربی

۵- رشته که برگرمی است و ثنا ای لالیف خرمائی است که حضرت علی برگرش می بست

۶- نفیر که یک شاخ پازن کوهی بود که در آن می دریدند و علامت فاشدن دشمن بود ...

- ۷ - چنسته کَلیه ای بود و برداش می‌انداخته برای رثایه و اسبابی که حمراه داشته
- ۸ - کلاه بلند استوانه ای شکل
- ۹ - موهای بلند حمراه با ریش و سبل
اینها عده‌مت شخصه در اویش دوره گرد و مداع را راپ بود
در اویش مشهور را راپ عبارت بودند
- ۱ - درویش غلامین
- ۲ - درویش علی مرشدی
- ۳ - درویش محمد مرشدی
- ۴ - درویش علی خاکار
- ۵ - درویش اسدالا
- ۶ - درویش اصفه
- ۷ - درویش اسماعیل خاکار مشهور به درویش زنگی
- ۸ - درویش یوسف
- ۹ - درویش خدایار
- ۱۰ - درویش گنجعلی
- ۱۱ - درویش جیب
- ۱۲ - درویش مرتضی
- ۱۳ - درویش جعفر
- ۱۴ - درویش عبدالا
- ۱۵ - درویش آنی
- ۱۶ - درویش غلامین
- ۱۷ - درویش نبات واله
- که باستثناء درویش محمد مرشدی همه بر روی حیات لفته و بر جمیت ازیردی پیوسته اند . . .

۱۰۱
در اطهار اف شمر داراب دو لیل بُرگ بصیرت چارشین
زندگی می کردند که عبارتند از:

ایلات ساکن

۱- لیل عرب

۲- لیل بهارلو

در آبرآب

ایلات عرب عبارت از طایفه لمبومدی یا سه امپوری که جد
ازین طایفه شخصی نام محمد فرزند شیخ خاج و شیخ خجاج فرزند
جابر که کویا بهان حابرین اضدی بوده است.

لیل عرب،

شیخ خجاج از یاده عربستان و صحرایی نجد به ایران آمده و در فارس
سچمه داراب آقامت گردیده اند و جزو عساکر ایران شدند.

طایفه لمبومدی دوازده تیره اصلی و هشت تیره فرعی شیعه نیز میباشد:

- | | |
|---------------------|---------------------|
| ۱- تیره حاج تقی | ۲- تیره محمد قاسم |
| ۳- تیره محمد عیفر | ۴- تیره حاج خمیس |
| ۵- تیره نور محمد | ۶- تیره عبد العلی |
| ۷- تیره قاسم علی | ۸- تیره درویش علی |
| ۹- تیره خان احمدی | ۱۰- تیره محمد کریمی |
| ۱۱- تیره عبدالحسینی | ۱۲- تیره ابوالحسنی |

هشت تیره فرعی عبارتند از:

- | | |
|-----------------------|-------------------|
| ۱- تیره سادات کُمل | ۲- تیره شهسواری |
| ۳- تیره چرکیلو | ۴- تیره عیاشی |
| ۵- تیره سادات کَل علی | ۶- تیره میرزا قلی |

جمعیت طایفه لمبومدی در حدود چهار هزار خانوار و تعداد آنها بیت هزار غیر میباشد ...

پهلوی از دلایل تیره ها اسکان شده اند مگر عده قلیلی که هنوز بصیرت چادر شینی بسر بر زمین
مناطق را کان رین تیره ها عبارت است از:

الف. در منطقه داراب:

صفیر آباد فرگ، شاه ابوذر یاکی فرگ، ملک آبادگر، دو برجی فرگ
ملوک نو فرگ، ملوک بیابان، سوچی ملد بیابان، چاه جون
اطراف روستای شهرستان، اطراف پیر مراد، قریشیخ آباد.

ب: در نقاط دیگر فارس

خراسانی فی بیز، تنگ خنای فی بیز، هرات شهر باک، چاه زاهدان، بوانات،
قیر سفید و بید، قادر آباد فی بیز و عده ای هم در شهرستان شیراز

سرپرست طایفه لبو محمردی از صد و بیست سال قبل تا کنون بعده
خانواره سهام پور بوده است که جد آن خان نام " حاج تقی " خدralar
امور کلانسته ری آن خان را را شناخته و در زمان سلطنت قاجار آن خان
را از منطق سردیسیر به گرمیسیر (داراب) می آورد.

پس از حاج تقی مشهدی اسدالله پسر اول عمه دار این
سمت می شود.

پس از مشهدی اسدالله پسر ایامیر قلی خان سوم عثایر

و سپس فرزندش "عبدالحسین خان سهام پور" و آنها به پسر " هوشنگ خان سهام پور"
این سرپرستی میرسد.

این سرپرستی ها تا سال ۱۳۴۲ که ایلات عصب اسکان می شوند اراده داشته
و سپس ازین میروند.

سرپرستی

ایل عرب

ایلات فرسه عبارت دار:

- | | |
|-----------------------|-------|
| ۱- ایل عرب | ریلات |
| ۲- ایل باصری | |
| ۳- ایل زیارلو | |
| ۴- ایل بهارلو | فرسه |
| ۵- ایل نفره و دولخانی | |

ایل فرسه یکی از ریلات بزرگ فارس بعد از ایل قشقائی بوده است
در سال ۱۳۱۲ هجری قمری مقرر شد ایلات در گوشه های

محلف فارس سکن شوند و این کار انجام شد. بعدها مناسب نبودن محل اسکان و نبودن مرانع و علوفه کافی برای دامداران آذربایجانی و گوستفاده و سایر دامهای آنها از زمین فرت
دانیکار تا سال ۱۳۲۰ د مجدد دستور پیلاق و قشلاق عثایر صادر شد، ایلات عرب
و باصری مجدد اقتضاق و سیداق نمودند و لازم حاصل اسکان خارج شدند آما ریلات بهارلو
و زیارلو و نفره دولخانی را حاصل اسکان خارج نشدند. آنها ممنوعه داراب سکنی شده و به امور
رش و وزیری و دامداری و با غذای می شغول شدند. تیره های ایل بهارلو که حکم آنها در داراب و اطراف
آن اسکان شده اند برای شرح می باشند:

- | | |
|---------------------|-----------------------|
| ۱- تیره احمدلو | ۳- تیره قاسم بیگ لو |
| ۴- تیره فرسلو | ۵- تیره مشدو |
| ۷- تیره کریم لو | ۸- تیره محمد ارلو |
| ۱- تیره سکز | ۹- تیره جامد بزرگی |
| ۱۳- تیره تلا | ۱۱- تیره رکو لخانی |
| ۱۷- تیره نظر بیگ لو | ۱۴- تیره صفی خانی |
| | ۱۵- تیره مراد حاصل لو |
| | ۱۶- تیره کریم شفیع لو |
| | ۱۸- تیره حاج طاهرلو |

چون زبان حمۀ تیره‌های آن ترکی است باید اصل آنها از
ریلات ترکستان باشد که در زمان سلطین سلجوقی و
سلطین مغول به ایران آمده در خارس توقف نموده اند
چنانکه تاکنون یک طایفه از ایلات ترکان دشت خانزد
را بهارلوه گویند. قشلاق این ایل صحرای ایزدخواست
لاستان و جبلگاه داراب پیلاق آن نواحی را مجده
و مرودشت و کین بود، چندین سال است از نواحی راز راز
مرکت کمرده در زستان و تابستان در چارهای سیاه

ایل

بسارلو

و

تیره‌های آن

از فارس نام ناصری

در کن مر رود خانه‌های داراب نهری دارند و حکومت و ضابطی این ایل از زمان نادر شاه
با "یحاجی حسین خان نفر" بود و بعد از وفات او به حلف الصدقش محمد تقی خان، قرار
گرفت. و بعد از وفات او پسرش "علی اکبرخان نفر" شاعر "احم" تخلص، با شرضا بطی
گردید و در سال ۱۲۶۷ "ملا رحمه بهارلو" از تیره احمدلو در قبیه "علی اکبرخان نفر" محبوس
بود و "علی اکبرخان"، "ملا احمد" را از شیراز باقی داشتند و نفر سوار از فیله ملا احمد
داراب روانه گردید و چون نهری سروستان را سیده چندین نفر سوار از فیله ملا احمد
آمدند و در نیمه شبی میر راحم را از قید نجات دادند و وقتی در سال ۱۲۶۸ تمام تیره‌های بهارلوه
با ملا احمد موافقت کردند و از جانب دیوانیان خلعت ضابطی "بهارلو" و لقب "خانی" را
ملا احمد بدهد که را "امحمد خان"، حاکم بهارلو گفتند و چندی بعد استقلال تمام بادوستان
میر بانی و دشمنان خود را فانی نمود و در سنه ۱۲۷۵ او فات یافت و به اندک وقتی تیره‌های بهارلو
بر یکدیگر شوریده چنگیده کردند و خصوصیت حاصل نمودند به اندازهای رازگشتن و غارت و اسیر کردن
از یکدیگر اغراض نداشته و نزدیک به ۵۰ نفر از تیره‌های بهارلو خواه بدست یکدیگر و خواه
به شکر دیوانی کشته گشت تا آنکه در سال ۱۲۷۹، جراغ علی بیگ، پسر شاهزاد بیگ،
در زیره تلکه بهارلو را سمت معاشری ایل بهارلو را داشت به زور بازو نصیحت زبان و درست کاری

بیشتر از تیره های بھارلو را باهم المفت داد که در چنبر اطاعت او در آمدند و لوار این است
مباشری که اصل قلم بود، میرزا چرا غملى "گفتند و چندین سال باقتدار تمام صنابط
و کلاغز را لیل بھارلو در سال ۱۲۹۰ و لند پسر های ناصرالخان، از تیره احمدلو را راکشند
و بعد از اوصنابطی و کلاغزی بھارلو با یحیی خان بھارلو، ولد الصدق از تیره ... که بیب
درست بیت یافته از میرزا چرا غملى بود به صابطی تام ایل بھارلو قدر گرفته است و تاکنون ایل
بھارلو اور کمال نظم و آر امی پرستاری کرده، نام دزدی و غارت رامضیخ داشته است و تیره های بھارلو
براین وجہ است:

- | | |
|------------------|-------------------|
| ۱ - ابراهیم خانی | ۲ - احمدلو |
| ۳ - اسماعیل خانی | ۴ - بزرگ |
| ۵ - تله | ۶ - جامد بزرگی |
| ۷ - جسرغه | ۸ - جوچه |
| ۹ - حاجی تارلو | ۱۰ - حاجی عطاء لو |
| ۱۱ - حیدرلو | ۱۲ - رسول خانی |
| ۱۳ - سکن | ۱۴ - صفحی خانی |
| ۱۵ - عیسی بک لو | ۱۶ - کریم لو |
| ۱۷ - کلاه پوستی | ۱۸ - مشهد لو |
| ۱۹ - نظر گب لو | ۲۰ - ورشة |

بخش سوم

آثار تاریخی و باستانی

داراب



تصویری از «مسجد سنگی»



آتشکده
آذخش
یا
مسجد سنگی

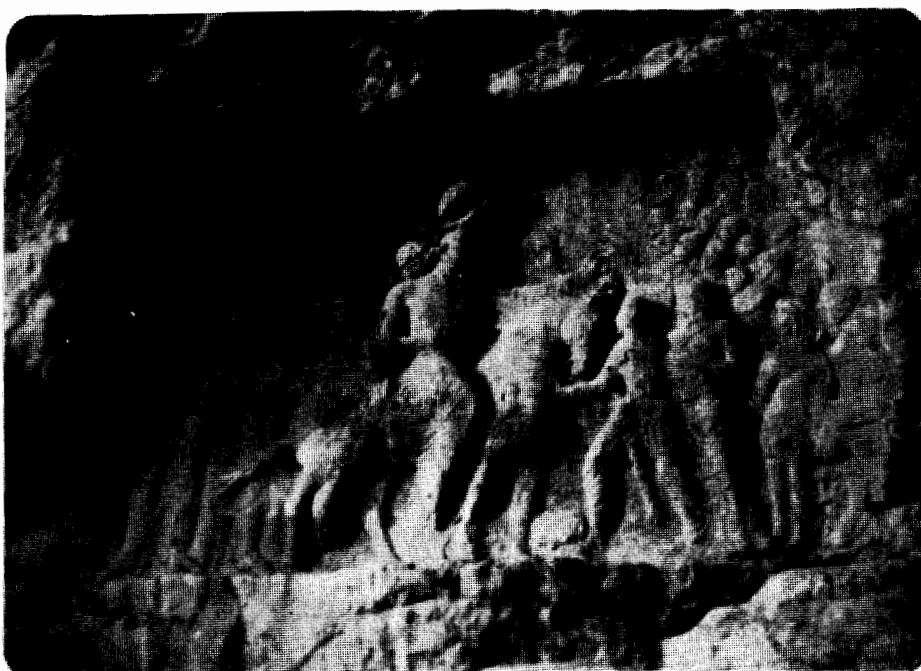
این آتشکده در قسمت شرقی کوه پیسا و در هفت کیلومتری داراب ساخته شده است.
بطوریکه لغنه اند: بسته خود را ب شاه ساخته شده است. این آتشکده لذکوه بریده
شده و اطراف آن را هردو هانی است که بیله گیر متصل می باشد.
ساخت آن در حدود چهارصد و هشت ترمیع که تمام دلول رها و موطده ستونهای آن لذکوه
تراشیده شده و یک پارچه میباشد.

اما قیصیت بگیان وصل به درب ورودی لذکوه بریده شده است. پس از سالها و قرنها
گذشت مقارن با لحظت حلاکو خان منول و بیان ۲۵۲ هجری قمری بسته
با بوکیر بن سعد بن زنگی که در فارس حکومت داشت مسراپی به آن اضافه نمودند و
در بالای محراب با خط ثلث نوشته شده است.

«به فوان پادشاه زمان اتابک ابوالمظفر ابویکر بن اتابک، سعد بن زنگی
سلغی در ماه رمضان ۲۵۲ هجری قمری این محواب ساخته شده » ...
و بهین مناسب این آتشکده به مسجد سنگی مشهور شده است. در زرگی آن آثار
آسیاب آبی آنهم در دل کوه ساخته اند موجود میباشد و با این فنا خیر آباد کهار مکرده است



آتشکده آذربیجان یا مسجدگانی



نقش شاپور

دراپ

نقش شاپور در شتر کمیلو متری جنوب شهری داراب و در دل کوهی نام کوه پهنا
واقع شده است.

در حدود سال ۳۶۰ ببلز میلاد بیت هنرمندان ساسانی ساخته و پرداخته شده است
در این کتیبه می بینیم که والاین . امپراتور روم در پای اسب شاپور به زمین افتاده
و سواران در دو طرف این نقش با اسبهای خود در دل کوه حکایی شده است.

در زیر این نقش حشیده ای را ب شیرین و شفاف می جوئد که تکلیف یک استخ
نیزه دارد است . صدم متن تماشای این آثار در دریاچه ویا استخر طبیعی آن شناخته شده
آب این حشیده چندین ده و دهکله را مشرب می سازد . قسمی لذت جاده آن هم آنون
اسفلته می باشد . در کتاب فارسname ناصری مذکور داین نقش در صفحه ۱۹۹ آمده است :
» لازگر اسب داراب آنکه در دو فرسخی مرکزی شهر داراب ساخته کوه پهنه را به بلندی پیخ شش
فرع لاز زمین تراشیده و چندین صورت آدمی را لاز سنج در آورد و آنکه از تساب اخضاع
و خوبی محاری آن عقل حیران است و حشیده که نزدیک پرده سنگ آسیاب گردان
آب و هد لاز زیر پای این صورت ها جایی است . در کتاب آثار عجم در صفحه ۲۴۸ لذت در برآور
این نقش مطالعی نوشته است . عکس فوق دریال ۱۳۶۷ یکمی شمی گرفته شده است ...

در فارسname ناصری راجح به آتشکده آذفرش از طور می نویسد:

و دیگر لازم غرائب داراب خانه ایست سر پوشیده دو فرنخ کمر مشقی شهر داراب سینه کوهی
را چسبیده بزین تراشیده درگاه بزرگی نلکی و خانه که در لازی داخلی آن نزدیک به ده دولازده
فرم در لاز او به این اندازه پنهان و شش هفت ذرع ملبدی از این کوه در آورد و چندین سال
سنگی که سر آنها به سقف خانه و پایی آنها به صحن خانه چسبیده در آورد و میان سقف این
خانه را برای روشنایی سوراخ کرده اند و این خانه پیش از مسلمانی اهل فارس یافتگرده یا
عبدات خانه محسوس بود و بعد از استیلای دولت اسلام این خانه را مسجد مسلمانی نموده و میرابی
روی بقیه برای آن باز لازنگ در آوردند ”

در کتاب آثار حجم در مردم نقش شاپور چنین آمده است:

و دیگر مسجد سنگی دارابجرد که بعضی نوشتند اند "سیمبرامس" مکان آن را خداست.
"سیمبرامس" زنیلی از بزرگان ایران بوده و پس از آن به نکاح پادشاهی "بنپس"
نام داد آمده و سلطنت شوهر ایمپلیت (بدگالیدن) متصوف شده و چند سال خود
حکمرانی نموده و آخر الامر کشته و جلو شد و خوار و شصده و هفده سال قتل از میلانی بوده



علی از آتشکده
آذفرش

یا مسجد سنگی که از زبان
فارسname ناصری
نموده بود



صورتهای کیانی مشهور به نقش رستم در دامنه کوه پهنه داراب



نقش شاپور داراب، نقاشی از فرصت شیرازی

آتشکده آذرجو در دوازه کیلومتری هنوب غربی
داراب ور جنب حیله آبی نام «ادعن قیز»
واقع گردیده و بطوری که در کتاب مروج از این مسودی
نوشته شده است «این آتشکده را گشتاپ
با پستور زردشت بنام نهاده است» این آتشکده
لزینگ و چم و آج برخانی بطوری عرض سی و قطر
ده سانتیمتر ساخته شده است.

«آتشکده آذرجو»

اکنون صبورت خسرا به بیش نیست و حاده آن حدود نه کیلومتر اسفالت و بقیه
خاکی است.

داراب قبل از هجاستیان صبورت شهر نبوده و مردمانش بطور
 جداگانه ولی گروهی زندگی می کردند. در حدود سال ۴۲ قبل
از میلاد تقریباً هزار با پایان کاخ تخت همایشید بسته براز
پسر همن، پسر اسفندیار ملقب به دراز دست که بطر
برده داریوش دوم شاه هنخاستی بوده باشد در ۱۳
کیلومتری جنوب شهر کنونی داراب بطور دایره ماند
باشد است و لازم است هفت آزاداراگرد» و یا
داراگرد نام نهاده اند. حکیم فردوسی در شاهنامه میگوید:

داراگرد

یا

داراگرد

چه دیوار شهر اند آورد گرد
و رانم مردن داراب گرو»
زصر پیشه ای کارگر خواستند
حده شهر از ایشان بیارانسته
محیط این قلعه بزرگ که دیوارهای آن پس از لذت قصرها پا بر جا و گذشته هادستان
دارد شش کیلومتر است. در اطراف آن خندقی بعرض بیت و پنج مترو عنق امتر

حضرت ده که ملوان آب میباشد.

چهار دروازه رو برو در چهار طرف آن احداث شده که روزها با اندامن تخته پل بر روی آن عبور و مرور انجام میشده و مشبهها برای لغایله لزگزند دشمنان در راه ان باشند تخته پل هارا برسید اشتبهد.

در وسط رین شهر و یا ملعه کوچی است به شکل مخرب و ناقص که در قمیت فتوافی آن آثار خانه و ساختمانهای دیده میشود. گویا این محل مقر سکونت حاکم شهر بوده است بطور ایله در تاریخ آمده است ارشیه بابکان قبل از رسیدن به لحظت حکمران این شهر بوده است.

اردشیر لزهین جا طرح انقراض دولت اشکانیان و شکست اردوان نخشم پادشاه اشکانی را پی رزی کرده است.

برای اطلاع بیشتر به نخشن "دراوب در تاریخ" در همین لتب مراجعه شود "....."

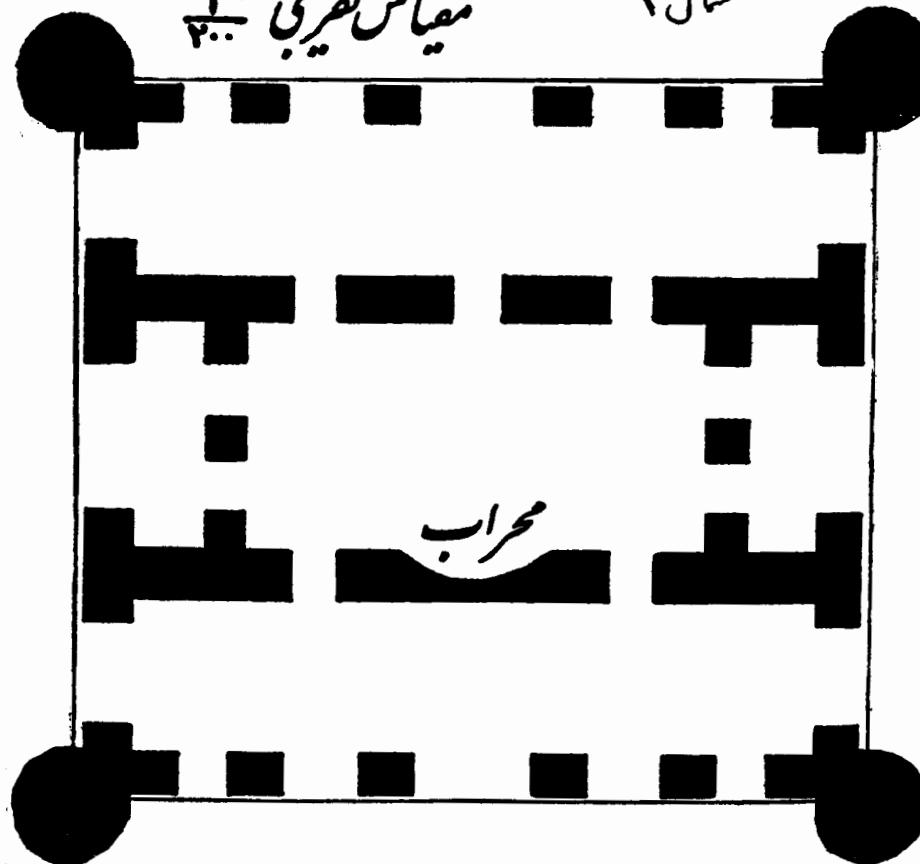


مسجد جامع داراب

و طرف ضلع جنوب غربی مسجد جامع داراب که مشتمل بر ایوان سراسری بسا سقف کوتاهتر از سقف شبستان است. (مناره گوشه جنوبی مسجد - طرف راست در حدود صد سال پیش از نو ساخته شده چند هنری آن مطلع شناخته نشده مناره گوشی غربی - جانب چپ - بوضع اصلی پایدار و پدیدار است).

مقياس تصریبی بیضی

شال ۲



نقشه مسجد جامع داراب ترسیم آقای سامی از کتاب اقلیم پادس

رین کعب در زمان صغیر
ساخته شده و دارای
دو گلدهسته است که
زیات قرآن با خط کوفی
و با آجر را اطراف گلدهسته
نوشته شده است.
در قطعه سمعت بزرگترین
مسجد شهر است. خصی
آن مشترک و در خان
نارنج در آن بزرگ شده
است. ساختمان
تمیی آن مرمت شده

دور وسط آن خودنمایی می کند. در سالی اخیر به همت صدمان بن بزرگی به این کعب اضافه شده است
نمایی فوق از کتب فارسند ناصری و اقلیم فارس فتوکلپی شده است

قص

کی مرث



عکسی از بیرون قصر کی مرث داراب



عکسی از نمای داخلی قصر کی مرث داراب

دین قصر در زرگیک روستای نصیر آباد
فرگ و در غرب داراب قرار دارد.
آثار ساختمان گلی و آجری
در آنجا دیده می شود.

قصر کی مرث یا کیو مرث توسط
همن پسر اسفندیار، پسر دهرباب
ساخته شده است.

آثار آن موجود در جوار روستای
شاه هزار فرگ قرار دارد...
در کن رجایه اسفالله قرار دارد و
آن نیله از داراب بهند عبس ساخت
می کشند آنرا می بینند..

قصر ببرام در ۲۶ کیلومتری راهاب و در کنیلوتری
کلزاراغ " واقع در شمال شهر قرار دارد.

قصر مجلل و دو طبقه‌ای بوده که تقریباً هشت هزار نفایع داشته است.

دین قصر از سنگ و ساروج ساخته شده و هم‌النون موجود است.

سیگونی داین قصر توسط ببرام گور که بشکارگو خسرو
عراوه داشته ساخته شده است . این منطقه قبل شکارگاه

گوخر " بود و میشه آبی نام چشید قصر " از آن ران می‌گذرد .

قصر ببرام محل اسسه احت ببرام گور در موقع فصل شکارگو خسرو بوده است . در مقابل این قصر و بمقابل تقریباً دو کیلومتر دو برج مشکل میله (استوانه) که تماً رزگن تراشیده شده است نیوان . دیده باشی " و در روی کوه ساخته شده که موجود می‌باشد .

قصر آئینه که آن قصر خضر " یعنی گویند در هشت کیلومتری روستای رستاق و در جنوب شرقی آن قرار دارد .
از شهر راهاب تقریباً هفتاد کیلومتر فاصله دارد که هشت کیلومتر
آن حدبه فانی و بعده از راهاب تا رستاق اسفالت بیاشه
دین قصر از سه طرف و سیله کوه احاطه شده و در دره‌ای
عمیق قرار دارد .

در قسمت غربی آن که قصر آئینه رو روی آن قرار گیرد
و در پنجاه متری قصر قرار دارد کوه را تراشیده و می‌گویند در آنجا آئینه بزرگی قرار داشته که
نمای قصر و راهبه‌ی آن در این آئینه نمایان بوده و دیده باهنا که در بالای کوه قمت شمالي قصر

قصر ببرام

قصر آئینه

یا

قصر خضر

بوده اند و راه شمالی آن را کنترل می کرده اند لازم است آین آسیمه نیز قصر را می دیده اند و لازم است
تلگهبانی می کرده اند ولی بینظر می برد که آسیمه ای در کار نبوده و قسمت تراشیده
کوه دارای بجد و صافی مخصوص بوده طوریکه عکس چیزی از جمله قصر در آن نمایان نباشد اما
سرم قصر که دختری بوده از داخل آن و سیله این آسیمه رفته اند تلگهبانان را زیر نظر
داشتند.

در نزدیکی قصر هنوز نمای گشته بی شکل آن پیدا شد و همه از سنگ و چوب ساخته شده است
گویا آتش کشیده ای نیز بوده است.

در قسمت کوه جنوبی قصر و رو بروی آن آبی بصورت قطره قطره از سنگها کوه فرو می چکد
که بهین مناسب آن خبر اینگه حکم "یزد" گویند. این قطره های آب هنوز در
داخل حوضی که همان موقع ساخته اند جمع می شود و آبی گواه خنک است.

می گویند دختری از زیرگاهان دوره ساسانی در این قصر زندگی می کرده و مدین سبب
خر آسیمه قصر فخر هم می گویند. او دختری بوده که در اسب سواری و تیر اندازی و زیبایی
شهره زمان خود بوده است. اطراف و کمی دورتر از قصر آثار دیوارهای سنگی و خانه های

سنگی دیده می شود

این قصر در جنوب روستای رستاق قرار دارد.
بر قله کوهی در این محل آثار برج نیزی دیده می شود که این
برج نام "شاهنشین" معروف است.

برج شاهنشین

در نزدیکی آن آثار آسیامی دیده می شود که با باد کامیکیده
و اینکه "آسیاب بادی" شمرت دارد.
این ملعه یا برج در میانه ترین نقطه کوه قرار گرفته و راهی
سخت و طولانی دارد.

یا

ملعه طلوع شجر

در قله کوه و دامنه آن کثارت خانه های بسیار زیادی دیده می شود که شاهزادگی انسانها در آنجاست. باقیمانده اصلی و آخر های اسب میر موجود است.

در یک کیلومتری تلعه شاهزادین هشت عدد آب انبار بوده که علاوه بر کلیله از آب بازان پُرمی شده آب آنها را چاهی که در دامنه کوه دیده می شود تایمین میگردیده است.

می گویند: سکین این قله و همین قصر خضر، تازه،ن حکومت امام حسن هنوز دین زرتشی داشته اند. و مردم آن نواحی دارستان را چین نقل می کشند که روزی یکی از فرماندهان اسلام نبام "امیر عباس" با چهل نفر را ز سوار کار اسلام باشند و مطلع جمله می کنند که در این محله درگیری "امیر عباس" کشته می شود و سایر همراهان به ساری در می آیند.

قبه "امیر عباس" در یک کیلومتری شمال این تلعه با گنبدهای که از چیخ ساخته شده اند کنون زیارتگاه صدوم رستاق و روستا های آن منطقه است.

چندین بار این قلعه مورد حجوم و حمله مسلمانان قرار می گیرد که بعد از استحکام این قلعه تخریب آن عمل نمی شود.

تا بالا فره در یکی از حملات سکین شکست خورده ویا این امام حسن که در زندان و بند بودند آزاد می کشند و سکین میان اسلام در میابند.

در این عمل آثار نظر و سعادتی زیادی دیده می شود.

بخش چهارم

زیارتگاهها و اماکن مبارکه



تصویری از مرقد شاهزاده ابوالقاسم « امامزاده »



سعید علاء الدین حسین

یا

„پیر صرار“

سعید علاء الدین مشهور به پیر صرار در فاصله ه لیلیو تری جنوب غربی شهر را اب و در کن راه اسفالته را اب
پوشانند و آزادارند

این آرامگاه زیارتگاه مردم مشتاق و مُؤمن میباشد که از را اب و جا هایی دیگر بر زیارت این
رامگاه می آیند.

آفین بر آن کمی، کو شرست این سان بداد
هر کبوس در تربت پاکت، شود خور سند و شاد
فی غلط لفتم که نور ماہ لذ نور تو باو
آنکه همیش یکتی، مادر دومان نزاد
سعید علاء الدین حسین روز زند زاده های حضرت دمام علی یقی علیہ السلام می باشد . . .

ری علاء الدین حسین، ای شرست پیر صرار
حدک بر گردت بلگرد، گرم گرد همچو میبه
راختر خشان دلخانی دمه آسان
زاده مولا نتی هستی، تو ای مولا می من

در کتب بیقول عشره " شرح احوال آن حضرت نوشته شده است .

گنبد و گلدسته های پیش از اسلام را تا کنون دوبار فو نسازی شده است . ساختمان قدیمی
که از محل و خشت ساخته شده بود در سال ۱۲۴۱ هجری قمری بازسازی و دو سال بعد نیز
گنبد و گلدسته های آن ساخته و پرداخته شد .

با بر دوم در سال ۱۳۶۴ ساختمان گنبد حدید آن شروع گردید و در امداد اف آن همان را
جbet آغازت زوار بیاگردید

رام زاده پیغمبر اسلام دارای آب کوه کشی و برق قملق می باشد. در جلار آن گمنام شده است
قرار دارد و بلور وسیعی که اینجا نهاده شده آنرا به جاده اصلی متصل می کند.
ضريح مطهر این رامزاده در سال ۱۳۴۷ نوسازی و یعنی گردید. این ضريح در برابر ورودی
آن کا هنرمندانه است.

کوه کوچکی متصل به حیاط این رامزاده دیده می شود. این کوه دارای حفره ای در بلندت خود
میباشد که تا بالای آن راه می رسد.

درین سوراخ یا حفره به اصطلاح محلی یکت محل و حروم" می گویند و مردم معتقدند که هر کس
از این سوراخ عبور کرد "نیشم محل" یا محل زاده و هر کس عبور نمود "نیشم حرم"
یا حرام زاده است.

محلی در بالای کوه پیغمبر اسلام دیده می شود که صدم بـ آن چله " چی گویند. چله چاهی است
حفرشده درین کوه وزنها برای آسیان شدن در آنجا رفته و گهواره های کوچکی به آنها
ننی " می گویند و لازماً پارچه درست شده است به درخت گل یکدسر،) در آنجاست می بینند
بارگاه است ملکی درمانه گان و بیکان
میرسد لاز عرش اهل، این رای خوش بگوش
قدسیان بر درگاهش آمیند لاز عرش برین
بس بر بیان بود دار اشنا این بارگاه
ترسای خشم مشتاقان بود خاک درست
حسنه که آمد درگاهش لاز روی اخلاص و خضرع
حضرت دامن رجایی صوت قرآن است و بس
حبد کردم تاکه دامانت، بدستم او فت
"کزما" بروانه وش گرد وجودت در طوفان
از کرم در دش دواکن، رای خداوند مراد

شا هزاده البوالقاسم کیمی از فرزند زادگان حضرت امام
مرسی بن جعفر علیہ السلام معرفت به «امام زاده»
در مرکز شهر داراب مدفون می باشد.

تاکنون سه بار بازسازی شده است. ابتدا در سال
۱۳۲۱ هجری قمری ساختمان گشته و گلستان آن
تحدید نباشد و در این فاصله دو بار دیگر تجدید نباشد و است.

تا پیش از سال ۱۳۲۳ هجری قمری در صیاطیر بزرگ و وسیع آن مردگان دفن می شوند و در گوش ای
رژ حیاط عنانی ای ساخته بودند ولی از آن بعد دفن مردگان منوع و عنانی آن خراب
و صیاطیر آن مطلع گردید. این امام زاده محل زیارتگاه مشتاقان میباشد و خیابانی که از آن ران
نام خیابان امام زاده احداث شده به آن رونق و صفاتی بخشیده است.

دھیه طبی در هفت کیلومتری جنوب شهر و مشرف به دیوار
دارالگیرد قرار دارد.

دفن دھیه طبی در کمی از اصحاب حضرت رسول اکرم ۳ بوده در آنجا
از قول شیخ مجید لغت شده که معاویه ایز از صلح بالام حسن
داراب را به آن خضرت و آنرا نمود و دھیه طبی از طرف آن
امام مأمور ارشاد مردم و جمیع آوری و جو هات در این منطقه شد

ولی در آن بـ «روضۃ الصفا» نوشته شده است که قبل از قرارداد مصالحه به معاویه پیشنهاد گردند
که سالی پنجاه هزاریناریه اضافه شرایط داراب و فاضل حضرت امام حسن بدید
تا عقد بیعت با او محلم گردد و معاویه قبول نمود ولی حضرت امام حسن نیز یافت.

دارالگیرد «ملعه دھیه» هم می گویند. اینک آنجا علاوه بر زیارتگاه علی است برای شکار
مرغابیها و سایر پرندگان. شمع زندگی دھیه طبی رئیست داراب در رایج «روحین کل بـ امده است

شا هزاده البوالقاسم

معرفت به

«امام زاده»

آرامگاه

دھیه طبی

آرامگاه شاه ابوذر

آرامگاه شاه ابوذر یا در دهستان فرگ و در فاصله ۹۶ کیلومتری شهر داراب واقع بوده و در کنار جاده اسناده داراب به بند عبس قرار دارد.

شاه زندان

چاه زندان یا شاه زندان که جنب روستای دولت آباد در فاصله ۵ کیلومتری شهر قرار دارد.
در آن چاه کم عمقی خورشده که راهی آب مسفلی است و احتمالی متوجه شدن که زنها سیکله بازدید نمی شوند و یا بازدید آنها عقب می افتد اگر در آب این چاه استحمام کردن پوکه ای می شوند و شاید سلبت بودن همین چاه آزار چاه زندان "گفته اند ..."

یا
چاه زندان

آرامگاه شاه یعقوب

آرامگاه شاه یعقوب یعنی روستایی نمس آباد و فاصله ۱۵ کیلومتری شهر داراب قرار دارد.

آرامگاه امام زاده محمد

آرامگاه "امام زاده محمد" واقع در روستای ماریان و در فاصله ۲۰ کیلومتری شهر داراب قرار دارد.

تصویری از

آرامگاه دحیا کلبی ←



بخش بیم

دھستانها در وسیله‌ی دارا ب

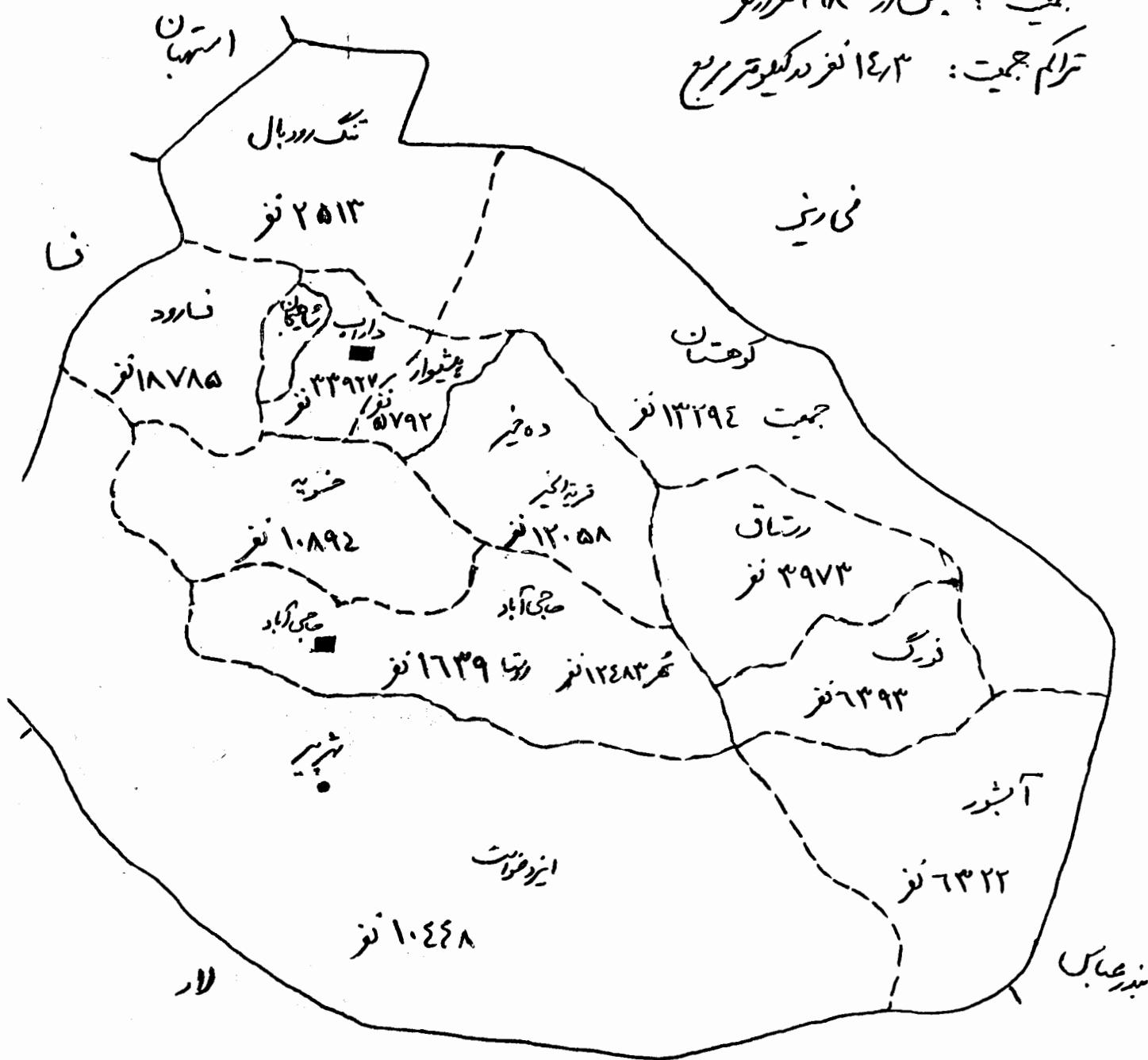
نقشه شهرستان داراب مبنی بر دادخواهی زمین طنخواری و جمعیت آنها براسن نیای سال ۱۳۹۷ هجری (۱)

نمس و مکان سرمه ۱۳۹۵

ساحت : ۱۱۸۴۳ کیلومتر مربع

جمعیت : بیش از ۲۶۸ هزار نفر

تلام جمعیت : ۳۴۳ انفر در کیلومتر مربع



علمدشم :

لهاط طنخواری

متوجه تقریبی: پیش ده راه



روستاها و آبادیهای منطقه دلاراب رامیوان به دو دسته

تقسیم کردند

روستاها میله قبل از اسلام و اثر شده‌اند و دهانی که
بعد از اسلام بوجود آمده‌اند.

الف: روستاهای قبل از اسلام.

و نگونه دهات و آبادیها لذت‌نام آنان نجومی میتوان شناخت
بشتہ اسامی آنها باشوند. ان همه‌دهی باشد
و از اسامی ایران بستان می‌باشد. این روستاها معمولاً
در اطراف «دلارالملوک» نباشد. اند و چین بر جی آید که یهودی

و یا آبادی مخصوص طبقه، یا صنفی بوده است. و صنوف و دسته‌ها و طبقه‌های مردم بزرگدایم

حدب‌گانه در یک ره یا آبادی با هم زندگی می‌کردند برای مثال میتوان لذت‌دهات زیر نام بود:

بسیاهان که در اصل سپاهان بوده و مردم از استقرار سپاه و قراولان و سر بازان بوده است.

دبیران، مرکز سکونت مشیان و نزدینگان و دبیران بوده است.

هریدان یا هیریدان که مرکز سکونت هیریدهای زرشتنی و مهاوق‌های آتشکده‌های بوده است

درگان یا زرگان که محل سکونت سیاه‌پستان بوده و هم‌النون نیز اهمی آن هیره سیاه داشته.

زرگران محل سکونت و کسب زرگرها، شمشیرهای زدها و آهنگرهای بوده است.

شنهان مرکز کشت و زرع هترین نوع گندم بوده است.

بهادران مرکز سکونت بیلان و پیلوانان و بهادرها و سران سپاه بوده است

خنیخور دهانی چون

هزارجان

گرگشکان

گوزان

دویان یادوگان

نجماگرد یا نجماجره

واشال اینها که ناشان خواهد آمد.

ب، روستا حائیل مسبد لر خاور اسلام را بجاده داشت و بیشتر با پسوند آباد، نام گذاری گردیده‌اند و شخصی یا مالکیتی که آن خبر را بنابرآ کرده‌اند نیام خود آن خبر را نامیده‌اند شدند:

احمد آباد، دعیل آباد، مین آباد، محور آباد، حاجی آباد
حسن آباد، و... و امثال اینها که روزنامه‌انجمنی معلوم می‌شود که روستاهای
مسبد لر اسلام هستند و یا احتمال نام آنها تغییر یافته است.
منطقه داراب دارای سیزده دهستان می‌باشد که هر دهستان شامل جنده و آبادی
است. آمار نزیر از نشریه حبادساز نگی داراب استفاده شده است

دهستان	آبشور	با جمعیت ۳۲۲ نفر	دهستانهای
دهستان	اززو خواست	با جمعیت ۴۴۸ نفر	داراب
دهستان	تنگ رو بال	با جمعیت ۲۵۱۳ نفر	
دهستان	حاجی آباد	با جمعیت ۱۳۵۲۲ نفر	
دهستان	حومه	با جمعیت ۱۸۷۶ نفر	
دهستان	خویه	با جمعیت ۱۰۱۹۴ نفر	
دهستان	ستاق	با جمعیت ۲۹۷۳ نفر	
دهستان	شاهیجان	با جمعیت ۷۲۱۶ نفر	
دهستان	فنا رو	با جمعیت ۱۱۷۸۵ نفر	
دهستان	فرگ	با جمعیت ۶۳۹۳ نفر	
دهستان	قریتی الخیر	با جمعیت ۱۲۰۵۸ نفر	
دهستان	کوهستان	با جمعیت ۱۳۲۹۴ نفر	
دهستان	حشیوار	با جمعیت ۵۷۹۲ نفر	

فاصله تا شهر ۱۲۴ کیلومتر	آب گرم	روستاها
فاصله تا شهر ۱۱۳ کیلومتر	سبتان	
فاصله تا شهر ۱۲۰ کیلومتر	بن کویر	
فاصله تا شهر ۱۳۸ کیلومتر	دشت گنر	
فاصله تا شهر ۱۲۹ کیلومتر	دنگزیر	و آبادیهای
فاصله تا شهر ۱۲۴ کیلومتر	شور آباد	
فاصله تا شهر ۱۱۲ کیلومتر	فدا می	
فاصله تا شهر ۱۰۸ کیلومتر	قلاقویه	دهستان
فاصله تا شهر ۱۱۰ کیلومتر	مراد آباد	
فاصله تا شهر ۱۱۱ کیلومتر	صرز	آشبور
فاصله تا شهر ۱۲۶ کیلومتر	مهربار	

ازدخواست

فاصله تا شهر ۹۵ کیلومتر	آرگرم	روستاها
فاصله تا شهر ۹۳ کیلومتر	رامهرده شاه علی‌در	
فاصله تا شهر ۱۲۳ کیلومتر	بردخون	و آبادیهای
فاصله تا شهر ۱۳۰ کیلومتر	برک پین	
فاصله تا شهر ۱۰۳ کیلومتر	برک سلطان	
فاصله تا شهر ۱۰۸ کیلومتر	بخاران	دهستان
فاصله تا شهر ۱۲۱ کیلومتر	بله‌چو	
فاصله تا شهر ۱۲۲ کیلومتر	پمپ باباعلی	ازد خواست
فاصله تا شهر ۱۲۱ کیلومتر	پمپ حسینی	
فاصله تا شهر ۱۱۷ کیلومتر	پمپ فاغلی یوشیدر	

پُچپ سعداله راستی فاصله تاشه ۴۵ کیلومتر		
پُچپ علیرضا بارلو فاصله تاشه ۲۰ کیلومتر		
پُچپ غریب فاصله تاشه ۲۶ کیلومتر		
پُچپ محمد نوری فاصله تاشه ۵۴ کیلومتر		
پنج چاه فاصله تاشه ۱۰.۵ کیلومتر		
پُچپ مریم فاصله تاشه ۵۴ کیلومتر		بعیه
پیغمبر حبیان فاصله تاشه ۹۳ کیلومتر		
چاه زیر فاصله تاشه ۱۰.۲ کیلومتر		روستاها
چاه موسی فاصله تاشه ۹.۰ کیلومتر		
چاه هنر فاصله تاشه ۱۸۰ کیلومتر		
چهار کوه فاصله تاشه ۸.۰ کیلومتر		
دربان فاصله تاشه ۷۳ کیلومتر		آبادیهای
درود فاصله تاشه ۱۴۲ کیلومتر		
درده شور فاصله تاشه ۹.۰ کیلومتر		
ده نو فاصله تاشه ۷.۶ کیلومتر		دهستان
روزبه فاصله تاشه ۱۵۳ کیلومتر		
زنجران فاصله تاشه ۸.۰ کیلومتر		
شبلین دشت فاصله تاشه ۱۳۵ کیلومتر		کیزد خواست
شیرپر فاصله تاشه ۸۷ کیلومتر		
شیردانه فاصله تاشه ۷۲ کیلومتر		
قطارینه فاصله تاشه ۸۳ کیلومتر		
گل کوی فاصله تاشه ۱۰.۱ کیلومتر		

فاصله تا شهر	۱۴۵ کیلومتر	مزرد	تغییر روستاهای آبادیهای
فاصله تا شهر	۱۴۳ کیلومتر	مزاریجان	
فاصله تا شهر	۱۰.۸ کیلومتر	هفتیون	دهستان از رخواست

رودبار

فاصله تا شهر	۷ کیلومتر	آب جان	روستاهای
فاصله تا شهر	۱۷ کیلومتر	آب گرم	
فاصله تا شهر	۱۷ کیلومتر	آب نار	
فاصله تا شهر	۱۸ کیلومتر	دانارو	
فاصله تا شهر	۲۲ کیلومتر	آندر	,
فاصله تا شهر	۱۵ کیلومتر	ایچاب	
فاصله تا شهر	۲۴ کیلومتر	بانگ محل	آبادیهای
فاصله تا شهر	۷ کیلومتر	بانگ بیسبزاره	
فاصله تا شهر	۱۹ کیلومتر	برگم	
فاصله تا شهر	۲۵ کیلومتر	بیچوه	دهستان
فاصله تا شهر	۲۵ کیلومتر	بنج چاه	
فاصله تا شهر	۳ کیلومتر	تنگ کوتوله	
فاصله تا شهر	۱۴ کیلومتر	مزرد	"رودبار."
فاصله تا شهر	۱۵ کیلومتر	سیلو	
فاصله تا شهر	۳ کیلومتر	سنگ چادر	
فاصله تا شهر	۱۵ کیلومتر	گلوبید	
فاصله تا شهر	۲۰ کیلومتر	مزاره آب	

فاصله تا شهر	برنجو
فاصله تا شهر	پل پ چاه سبز
۸۴ کیلومتر	پل پ شماری
فاصله تا شهر	پل پ فتحی
۸۳ کیلومتر	پل پ تقی
فاصله تا شهر	یننه
۷۵ کیلومتر	حاجی آباد
فاصله تا شهر	حاجی طرہ
۱۱۳ کیلومتر	سیدو
فاصله تا شهر	شمامی آباد
۱۱۲ کیلومتر	شیخی
فاصله تا شهر	علوگاه
۶۳ کیلومتر	چاه بین خانی
فاصله تا شهر	چاه چک
۷۲ کیلومتر	چاه زال
فاصله تا شهر	چاه سبز
۶۰ کیلومتر	چاه صدیقی
فاصله تا شهر	چاه کورمی
۷۶ کیلومتر	چاه گلو
۶۸ کیلومتر	چاه بخف
۷۸ کیلومتر	چاه ملا باقری
۷۲ کیلومتر	چاه محمد شرفی
فاصله تا شهر	

روستاها

آبادیهای

دهستان

” حاجی آباد ”

۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	رسلام آباد عی	روستاها
۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	درگز آباد	
۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	دمازداوه پریزاد	
۱۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	برگان	
۱۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	بیاده	آبادیهای
۱۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	بیزدان	
۱۳ کیلومتر	فاصله تا شهر	پورم	
۱۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	جشنی زار	
۱۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	صی	
۱۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	جزجان	
۱۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	حسن آباد پرم	
۱۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	فسوسلو	
۱۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	خرس آباد	دهستان
۲۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	خله خوب	
۲۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	دیرمی	
۲۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	دویان	"خونه"
۲۳ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده کوی	
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	زگران	
۲۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	شمس آباد	
۲۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	شنان	
۲۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	سقیخ آباد	
۲۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	علی‌اکبّش عینی	

۱۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	قلعه نو	
۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	کاظم آباد	
۱۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	کریلو	بنچین روستاها
۱۷ کیلومتر	گرگان	فاصله تا شهر	و
۱۲ کیلومتر	گوزان	فاصله تا شهر	آباریهاي
۳ کیلومتر	محمد آباد	فاصله تا شهر	
۶ کیلومتر	زره شهر	فاصله تا شهر	دهستان حمود
۱۲ کیلومتر	حسیر بان	فاصله تا شهر	

خوی

۶۸ کیلومتر	راصد آباد	فاصله تا شهر	
۱۵ کیلومتر	پیغمبر خداوند	فاصله تا شهر	
۵ کیلومتر	تاج آباد	فاصله تا شهر	روستاها
۴ کیلومتر	تل ریلی	فاصله تا شهر	
۷ کیلومتر	چاه انجیر	فاصله تا شهر	
۷ کیلومتر	چاه مسی	فاصله تا شهر	
۸ کیلومتر	حین آباد	فاصله تا شهر	آبادیهاي
۴۵ کیلومتر	حیدر آباد	فاصله تا شهر	
۲۳ کیلومتر	خوی	فاصله تا شهر	دهستان
۵ کیلومتر	ضیل آباد	فاصله تا شهر	
۴۵ کیلومتر	دروای	فاصله تا شهر	
۷۸ کیلومتر	رحمت آباد	فاصله تا شهر	" حسویه "
۴۵ کیلومتر	رحمیم آباد	فاصله تا شهر	

خوی

۷۰ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	زیر آب	بنیہ روستا حا
۵۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	سچون	,
۷۸ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	عینز آباد	آبادیہ ای
۳۶ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	لہویہ	دھنیان جسویہ
۷۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	چکلو	,
۱۰۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	گز طویلہ	آبادیہ ای
۴۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	میانڈہ	
۷۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	خالستان آب آباد	
۶۹ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	یمن آباد	

روستاق			
۷۰ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	راحتام کشمہ	روستا حا
۶۳ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	اکبر آباد	,
۶۶ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	بادامہ	آبادیہ ای
۷۰ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	باغان	
۶۴ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	پُپ ربات	
۶۷ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	حیرف آباد	
۷۰ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	چاہ ماہی	" رستاق "
۶۶ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	چماردہ	دھنیان
۶۷ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	دہ نو	
۷۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	روستاق	
۷۸ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	سرنگ بائیں	
۶۷ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	سرخون بیشہ	

	فاصله تا شهر	شہابی	نفعی روستاها و آبادیاں
۷۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	عسکر آباد	
۶۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	کاظم آباد	
۶۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	دھنستان	
	فاصله تا شهر	ھت	حومہ رستاق

شاہیجان

۹ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	ایشٹاہ بخت جوڑ	روستاها
۱۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	بخت جوڑ	
۱۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	برآب	
۱۳ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	پُچپ احمدلو	
۱۰ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	پُچپ کوشش	
۱۳ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	تمبیہن سکھیش	
۱۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	تمبیہہ تعلیٰ گی غش	آبادیاں
۱۳ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	تیزاب	
۱۱ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	چار طاق	
۱۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	حفرہ سیاہ	
۱۷ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	دھلتان	
۱۲ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	ساضمان احمدلو	
۱۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	شمس آباد	شاہیجان
۱۵ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	گورسیاہ	
۱۸ کیلومتر	فاصلہ تا شہر	انزوان	

۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	احمد آباد کوچک	روستاها
۲۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	و سعیل آباد	
۳۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	بریکان	
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	بهادران	
۲۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	پاسخن	
۴۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	پیغمبر علی‌خانی	آبادیهای
۱۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	چنان	
۳۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	چاه بید	
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	حسن آباد	
۳۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	حسین آباد	
۳۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	درگاهان	دشتان
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	دولت آباد	
۲۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	رشید آباد	
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	زین‌الدین آباد	
۳۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	صفهان قبری	"فسارود"
۳۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	سادات آباد	
۳۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	سلطان آباد	
۳۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	صدر آباد	
۲۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	ملی آباد سفلی	
۴۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	غیاثی	
۲۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	فیض آباد	
۲۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	کریم آباد	

۳۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	گودشانه	نفعی روستاها
۳۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	مادولان	
۳۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	مرجوبیه	
۳۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	محصوم آباد سفلی	
۳۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	محصوم آباد علیا	آبادیهای
۴۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	مضور آباد	
۴۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	مضوریه	
۴۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	مهر آباد مزدی	
۴۳ کیلومتر	فاصله تا شهر	نظر آباد	دهستان فارود
۴۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	هادی آباد	

قرگ

۹۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	خشن مار	روستاها
۹۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	دو بُرجی	
۹۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	سده	
۹۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	شاه البوزکریا	
۹۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	ظاهونه	آبادیهای
۱۰۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	فارود	
۹۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	ملوپنون	
۹۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	محمد آباد	
۹۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	نضرت	دهستان
۹۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	نصری آباد	

"فرگ"

			روستاها
۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	باقری	
۳۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	بن دشت	
۳۱ کیلومتر	فاصله تا شهر	حفر جینه قشلاقی	
۲۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده فیز سفلی	
۱۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده فیز علی	و
۵۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده دشتی	
۴۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده رئیسی	آبادیهای
۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	رُمبه	
۲۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	شخان عرب عبدی	
۴۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	سه چی	دهستان
۳۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	فتح آباد	
۴۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	ملد بیابان	
۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	کرشکویه	قریه الخیر
۴۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	کوهنه سفید	
۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	محمد کباد	
			کوهستان
	فاصله تا شهر	آب آذرک	روستاهاو آبادیهای
	فاصله تا شهر	آلبه ای	
	فاصله تا شهر	استخر	
	فاصله تا شهر	رام زاره هن	دهستان
۱۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	بازگان	
۱۷۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	بلبر	کوهستان

				بُقیه
				روستا حا
				،
				آبادیهای
				دهستان
				کوهستان.
۵۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	بوزار		
	فاصله تا شهر	بِرْهَالِدِنْ		
	فاصله تا شهر	شل بارگاه		
	فاصله تا شهر	توکل آباد		
	فاصله تا شهر	ت رانی		
	فاصله تا شهر	چاه فرمی		
	فاصله تا شهر	چاه دریی		
	فاصله تا شهر	چاه دمیه		
	فاصله تا شهر	چاه گند		
	فاصله تا شهر	چاه گونی		
	فاصله تا شهر	چاه نصره		
	فاصله تا شهر	چار		
	فاصله تا شهر	چلو		
	فاصله تا شهر	حین آباد		
	فاصله تا شهر	حین حاجی		
	فاصله تا شهر	حین هرده شکوی		
	فاصله تا شهر	خان باب		
	فاصله تا شهر	خشم علی		
	فاصله تا شهر	وزدان		
	فاصله تا شهر	دم کن		
۶۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	ده بالاده مللو		
۹۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	سگلدار		

۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	شکر دی	بنفیه
	فاصله تا شهر	علی ملی	
	فاصله تا شهر	مله سنگ	
	فاصله تا شهر	کاره روو	
۱۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	کند	روستاها
	فاصله تا شهر	گلی کوه	
	فاصله تا شهر	گیس	
	فاصله تا شهر	لازیگان	
۱۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	لا گیردو	آبادیهای
	فاصله تا شهر	مارون	
	فاصله تا شهر	ما سالاری	
	فاصله تا شهر	ضروع	
۲۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	صُولارید	دهستان
	فاصله تا شهر	معدن زر	
	فاصله تا شهر	نوایگان	
	فاصله تا شهر	فی تلخ	
۲۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	پرد انجیر	کوهستان
	فاصله تا شهر	پرد جال	
	فاصله تا شهر	پرد	
	فاصله تا شهر	پرد	

۱۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	گربشیب	روستاها
۱۳ کیلومتر	فاصله تا شهر	باپیوچ	
۱۴ کیلومتر	فاصله تا شهر	بهرزور آباد	،
۱۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	خنگاب	
۱۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	خیز آباد	آبادایهای
۸ کیلومتر	فاصله تا شهر	دنهان	
۹ کیلومتر	فاصله تا شهر	زین آباد سنگی	دهستان
۷ کیلومتر	فاصله تا شهر	سیاهان	
۶ کیلومتر	فاصله تا شهر	گُن رحاجی	هشیوار
۱۵ کیلومتر	فاصله تا شهر	کوه سفید	
۲۰ کیلومتر	فاصله تا شهر	گز گاو بان	"
۱۲ کیلومتر	فاصله تا شهر	ماریان	

بخش ششم

فولکلور یا فرهنگ عوام

مردم داراب

فولکلور یافر چنگ عوام در یچه نو گشوده و کودک نو پای نهاده است
آنهم زمانیله عمل و خبر و ملطفه در این شلچلی است.

فولکلور این دن و اندیشه او آنخانیان که هست رسمی کند
و بر آن است تا در باید که توده و اتفاقی حسره طبقی؛ چه می‌کوید
و چه میخواهد. درسته اندیشه اش تاکه دین مزکین فسکری
می‌کشد.

فولکلور همین عامل است که ملت ها را بهم آشنا و بزرگ می‌کند
فولکلور هسره طبقی شناسنامه آن ملت است.....

یا کسیم گوئی، دویستده رویی می‌گوید: «این لغتیها و ضرب المثل هاست که طرز فکر توده
مردم را در امور عینی به آموزنده ترین و جمی بباید می‌آورد».

در ترازنها می‌بینیم که دلدارگان چکونه از حق ناشنایها، ناسیایها، ستمگرها، داوریها
ناجوانانه، پیانگسلیها و بی وفا بیها و حادثه هایی نالند بی آنکه فریاد رسی داشته باشند
آنچه کمک ملت را لازم است دیگر تمایزی سازد و زبان و فرهنگ اوت».

در فولکلور سایه اندیشه های نسل و نسل دیده می‌شود و تک تک گام رحله ران گذشته های دور
و همه چه دورتر در آن شنیده می‌شود.

شکل فانه ها: ساقه های چامها، آسیاها، برجها و قلعه . بافت شهر. چلوگلی ساقه ها
با زارها، تیپه ها، کاروان اسراها و آب اسراها . ضرب المثل ها، کلمات و اصطلاحات
محلى، ترانه ها، مثل ها و بازی ها و تک تک کلمات مردم هر شهر از فرهنگ و ادب
و خواست آن مردم بخشن می‌گوید.

پیشخره و استثنی اکشیدن لوحه ها و کلمات و سایر آداب و رسوم و مستقادات مردم چزی بالاتر از
بدار کشیدن آنهاست پس دین شما و اینهم فولکلور یافر چنگ عوام مردم داراب».

فولکلور هسره طبقی

شناشامه

آن ملت است

شروع خوانی که در اصطلاح علمی پشلوه «می گویند یکی از آنچهای اصیل دارالجی است.

زمانی که چوپان دارالجی گوسفندان خود را برای چشمیدن به دامنه کوه و یا صحراء حامی کند. خوش درزیر سایه درختی و یا سرگلی و یا درست کاف کوچی می نمود با فواید مخصوص و با

ترانه های دوستی آغل شلوه را سه میدهد

بار بارون ره باریدن صوابه

بچر گله که چوپان در عذاب

شروع

یا

پشلوه خوانی

در

داراب

و گاه گه نسینه با «فی» صدای خود را همه احی می کند

پسیزیر تر فرمه او نه تو نشین
پسینی «گله دارونه» تو نشین
کشیدی خبری از بسیر باقره
ن وقت «خون ریزونه» تو نشین
و درین شعر «باقره» شیداد ولداره کوه و حوا از میارش مخواهد که از کشیدن خبر و نخشن خون پر عزیز کند
و دارای بخوردان پسیزیر دعوت می کند.

حتماً که عده ای در مخلعی حبشه بیشک یکی از دشمن و عوامل سگزرمی و تفسیح آنان
زدن «فی» و خواندن پشلوه «الت

پشلوه خوانی «مدشسر سخیوص روستا حاده مردم کوهشین رواج کامل دارد». در ترانه های
شلوه یک نوع حالت فاصی از فهم و غصه نعمت است.

سعیک هی شود گل میدهد بو

از این تگ فراب پلای زنگلوه

محمد در فضا مارش گزیده

درین تگه بلند و دامن کو

شلوه خوانی اقسام و انواع مختلف دارد که ممکن است
آنچه مخصوص خود دارد.

در هر محل و روستا نباید خوانده شود ولی هر چه باشد و
مهم نباید خوانده شود سوز و حالی در آنها نفقة است.
مشهورترین انواع شلوه به این شرح است:

شلوه سردسیری

شلوه گرم‌سیری

شلوه سردی

شلوه حاجی آبادی

انواع

شلوه

شلوه سیلی و مجنون

شلوه شتر قطار

شلوه گلزاری

شلوه صابر

شلوه ساربان

شلوه خوانهای مشهور دارا ب عبارتند از:

تلی دارا ب خوب لازم دارا ب

رضیایه بنوی "

عبدل علّی لازمه خیر

کوھیار بیگ

علی خرمی مشهور به گنزاو

و عدم عاشق

شلوه خوانهای

دارا ب

باقر راز ساز و شلوه خوان دارایی که نه حسافی دارد و نه در جانی
کن است در راز حالش رز خدایها، لازمی و فانی ما
و از ظلم و ستم حا، لازدویی و فراق ولز درد ها و غم ها
صعبت می کند.

این دلداره گنم با آنچه ویژه و مکات ساده خودش نزد
راحت تاثیر قدر میدهد.

معجمی یک

شلوه ساز و شلوه خوان

گنم دارایی

در خونت بیایم بر گردانی
بدستم داده ای یک طله نان
شاعر با ملائی ساده و روشن را بر لازمی کند و می گوید به بانه گدازی
به در خانه ات آدم و تو مرگدا خواندی و بین یک قرص نان داری ولی پرسیدی از کجا آمدی
و عیده خودش بلافاصله حواب میدهد.

عجب درویش، درویش خدای
بدست راهه ام یک طله نان
خدصه ترانه های شلوه باز گوشتند
ولاحرم چون لزول بر می خیزد، بر دل می نشیند.
بین باقر ای ترانه ساز سرگروان گنم چه می کوید.

بیا باقر نه وقت مردست بود
نه وقت زیر خاک اخفتست بود
سردست بلند، آنکه سبوری
نه وقت یار و سورای خوردت بود

به توی «بنج دره» مسیگرده یارم
به اسد خدا، روکرده کام رم
تام قوم و خویشان نارضایند
امیر المؤمنین، حاصل به کام

چند ترانه محلی داری

شب ابرالت و ما هش پاره پاره
پنائی، می بین با شمع ولاه
کشايد حسنه بر گرده دوباره

پنا، جونم قدم آهسته بردار

غزالان گلزارن تابو، بی بینم
رقم دارم که: سرمهش گیرم

دوم دروازه شیراز نشینم
غزالان گلزارن، رسمه به رمه

ز اشراق تا به شرق می کشد راه
زمین را جویستانم، کیکشان کاه

گرفتم کره ای از دولت شاه
اگر یک شو، علیقش کم گردده

ز دیده سیل بارون می کنی ول
حیال، هنگ الان می کنی ول

پسینی آب و حاره می کنی ول
مگر، باقره به حیثیت غریبه

ولم تکیه بر گسواره کرده
چو صیادی بمن نظاره کرده
خود ابرو ش زده تیری بجوم
زده برسنیه و دل پاره کرده

هه جانم خار مژگان تیز کرده
جو بُخ هه مونده که نیپک هه آور کرده

دل سهمه هه پشم لبزیز کرده
کشیده هه پترو چو گونش هه رویم

مکونی همه نزی فسرو شه
هه من که می سهمه که نیفسرو شه

ولیم آلوچه تر می فسرو شه
هه صه کس میرسه خروار خروار

سه راهم دو صد فرنگ باش
هه بینیه گر سیا یم، ننگ باش

رگ و ببر هه من یلیگ باش
اگر پایم ببرن تا هه زانو

تمن گیس راز تو، گردن لازم
هه نیز فاک منزل کردن لازم

خدنگ ناز لاز تو، خودن لازم
هه بالین پریان فواد لاز تو

شتر آس کشیده نیز بارم
خدا تهمت کنه، دیدار یا، رم

سر زلف کجت، گرده هم ارم
من لاز بار گران پروا ندارم

نافی بره بوده، مهدی گرگ
که مرگ اندافت گله بره را برد
شارت می کنم آنچه سخواهی
اگر یک شو بخواب من بیانی
بچه کرده و دفنی آمد جلو روم
هه بجهه که بچه گفتوده نهم بزم

پسی مسنه لم بود قله فرگ
سلام من هه بیل قربون هه سویند
در کوچ نشینم تا بیاشی
شارت می کنم مالم و جو نم
نزیکای باغ ملی نزد هه پشم
سر لوله آبی وایاد گلام کرد

عقايد

مردم دلایل معتقدند که:
اگر غروب چهارشنبه حیاط خانه را باز کنند خانه آنها
مورد چیزی می شود.

عنده و ب آفتاب هر کس آب بخورد باید مقداری هم از
آب پشت سرش ببرد. معتقدند که اگر چنین کنند خداوند
مردگان آنها را نشنه نمی گذارد.

اگر وقتی باران می بارد کسی همیزیم افزودن ای داعل باران
باید لازم باشد باران می بوزد و معتقدند که باران قطع می شود
و برکت لرزین می رود.

مردم دلایل

مردم دلایل معتقدند که:
اگر هنگام دو شیدن گوسفند شیر روی زمین رنجته شود، باید سوزن به زمین فرسو
کنند تا پستان گوسفند را نزند.

اگر همیزیم نیم سوخته بکسی بجسته دفترشان به خانه شوهر نمیرود.
اگر غروب آفتاب سفیدی (آرد، دلت پشمیر و آنچه سفید نگ است) از خانه بروند
متقدنند که یروزی و قحط است. آنها کلم می شود.

اگر در تقعیچیدن پشم گوسفند آدم خسته ای از راه بپرسد گوسفند لرزین می رود.
مردم دلایل معتقدند که:

اگر دماغ (بنینی) آکسی خارش کند گوشت برایش می آورند.

اگر لعنت دلت چیز بخورد، معتقدند برای او رخفاشی می یافتد که باید راه زیادی طلی کند.

اگر لعنت دلت را متوجه خود خارش کند، رخفاشی برایش می آورند.

اگر پایی بچشیر خوله بپرسند معتقدند که بچه گلگ می شود.

مردم دارا ب معتقدند لکه:

اگر کسی شب جاروکت نفیر می شود.

اگر آن فایه یا جارو و لارونه لکه لزند مهان فوراً از فرزشان خارج می شود.

اگر در لغش مهان نمک بر زیند مهان زحمش را کم می کند و لازم است آنها میرود.

اگر دهن لغش روکمی باشد معتقدند لکه باکسی دعوا خواهند کرد.

اگر گریه داشت به صورتش لکشید بای آنها روزی نعمت میرسد.

اگر ناخن پارا کوتاه گشته و روی زمین بر زیند دعوا می شود

اگر ناخن دست و پا را حمراه کوتاه گشته از طلاق آواره می شوند.

اگر بین لغلوی دونفر ناخن اگلستان بهم نبیند معتقدند لکه آن دونفر دعوا خواهند کرد.

اگر گوش کسی صدالند دباره او حرف می زند و لازم یاد می کشند.

مردم دارا ب در موقع دیدن و رویت حلول اه با یه چیزی که اه گشته و سه صلوات نفرستند.

آنها هر ما به چیزی که شیئی بشیع زیر گاه می گشته:

محمد: زر

صفر: آینه

حدل بیع الاول: آب

حدل بیع دوم: گوستقد و ره

صادی الاول: نقشه

جادی الثانی: صورت و پرسه شخصی بزرگ و مرد احترام.

ماه رجب: قرآن کریم

شعبان: چهل

رمضان: پیشیر و تفخیم یا کار دوچاقو

حدال ماه شوال : سبزه

ا. ذیقده : صورت و پیره بچه نوزده یا کوکن خرد سال
و حدال ماه ذیحجه که مشاهده کرده به صورت زیارتگاه میگشته.

و این شعر را از بردارند که :

محرم زیارت و صفر آینه
جادتی اول : سیم سفید
باب مصحف و ماه شعبان بغل
بیشتر خست آب و دوم غشم
جادتی دوم ، کس هسته دم
به ماه مبارک تسبیح دو دم

پیشوال سبزه به ذیقده طفل

به ذیحجه دیدار زیارتگاه

مردم دارا ب و قی می بینند د حبس و کالای کنونی بدتر و نامع تبراند
کالای قبلي است می گویند:

«از بید بدتر سنجکرو»

«سنجک و در حقیقی بی شمر و بی استفاده است که در این های دارا ب می روید».

و قی که شخصی شرود و زورگو کوتاهی و هر یانی می بیند می گویند:

«بُزُكْ تا ناقوا نه صدر بانه»

در عادله بین و نظر برای اینکه آنها از ارز محاوله و لفظ بازدارند می گویند:

حرب خوف میاره بارون برف میاره

ضرب المثل های

مردم

دارا ب

و قی کسی پیری شود و دیگر آن شور و حرارت جوانی ندارد و آش اپری از صیره اش بیدایت و گاهی هم
بچه ها و کوچک ها او را اذیت و آزار می کنند، می گویند

ما را که پیر شد، قور با غذ و کش منزنه

دارا بها و قی ملا و نجتی بعد نهایت میرسد می گویند:

ن رفاب از این گرم تر میشه و نه کا کاسیاه از این سیاه تر

مردم دارا ب و قی که نخیش و کرم کسی در باره کسی، دیگری رشک و مسد می برد، می گویند
یکه خور نفتش یکه خود نداره، صاحب خونه نفتش همچلدم

و قی کسی در کاش زرگ بشد و کاری که با او رجوع شود زود رایحه دهد، می گویند:

دب پُر دو کاو و جو خوش زیاد می لنه.

دارا بها و قی کسی چیزی دیگری میدهد و زیاد میگشت می گذرد، می گویند

لخت به طشت زری که موش مرده توشه.

مردم دارا ب بکی که نه خودش از مال و دارایش استفاده می کند و دیگران، می گویند:

نه خود خورم نَسَّ دهم، گَنْ دَه لَنْ بَسَّ دِم

مردم دارا ب در مورد افزار آیه صاحب حکم جز عتند ولی خود را ز آنها استفاده نمی کشند، می گویند:

زن کفash و اسB فلبت د همیشہ پا برخانه اند

در همین روال خرب امثل دیگری نیز داردند

کوزه گر، آتش توکل گر

دارایها به آدم نسل وزیر کار در رومی گویند:

خر خسته منتظر حوش

مردم دارا ب وقتی نجات داده بی نفع نباشد که اتن بشی لازم است که این نتواند انجام دهد، می گویند:

خر یا گرمه میاره یارا ه دنگان گزمه کنه

و دنگان روستائی است در دارا ب

دارایها در مورد حسنه داران خردباری شود و زود خسر اب و فاسد و اذیت برو د، می گویند:

خری که ب خیاری نجیبی بگمل فرد میره

در مورد حیانت گلدون بر فیق و دوست و همسفر، می گویند

راه بزر، رضیق نزن

مردم دارا ب در مورد آدم های طیاع می گویند:

آش حسن می زره، همای طرف

در مورد کس نیک می حیا و می ادب عتند و با این شیوه عادت کرده فحالت نمی کشند، می گویند :

می حیانی کن، عیش دیگر کن

وقتی کسی بکسی نصحت می کند و ذوزرا لازم است که بیدی فرع می کند و اگر فرد ناصح بدتر لازم او باشد می گویند

ترش بالا به اس سُم میله گلت گلت

که ترش بالا به منی صافی

و اس سُم بمنی کن گلر سو راه دار و گلت گلت بمنی سو راه سو راه است

و این ضرب المثل بیز در همین مورد بکار می‌رود:

تر منع قس می‌کنه، همونه قس قس می‌کنه
مردم داراب وقتی نجواهند بگشته به خود رون همچزی مقدار و لذت ای دارد، می‌گویند:
خرما کله کله، انگور بلنگ بلنگ

وقتی نجواهند بگویند که فلان بچه به پدر و مادرش شبیه است و اضافه وزن اشاره ماتده آن است، می‌گویند:
هر چه لازما بر زاده دلزده همه چه از شب بر زاده

دیا می‌گویند:

میوه پر تعالی زیر پر تعالی می‌افته
میوه درخت، زیر درخت میافته
درباره روزهای هفتاد و بیست کوادمان از این روزها می‌گویند:

چشم چشم، چارشنبه
نخم چشم، پنجشنبه
حجه که نوروزم بود
روز سیام شنبه.

دارابهای وقتی در شرکت سرعت و مشرفت و همکاری نداشتند می‌گویند
شده کلی لئنگ لئنگ و دنگ دنله
وقتی گرفتاری یا بلا برای آدم بیماره ای پیش باید می‌گویند
هر جا سانگه، برای پایی لئنگه
در سوره کسیله زیاد بکله جمع آوری مال و ثروت الت و همچوچیز دیگر توجه نداده می‌گویند:
نشکم تو شه بر میداره نه فشم حاشا
فتحی کسی پولی برای تهمیه همچزی ندارد و اطراقیان ندانسته برای تهمیه خردی آن اصراری کرسته می‌گویند
غدر می بی لازمی چادریه

مردم دارای بوقتی کسی زیاد از عدد در جاتی می‌ماند و یا زیاد به منازل رفت و آمد می‌گزند می‌گویند
با ملای مانده پیشه می‌پاره

و یا می‌گویند:

سنگ سنگین یک بالفراوده

و یا:

آبی که یکجا ماند، گزندیده می‌شود

دارای بیها در مرور افزایدیله نمیتواند کاری رنجام دهد می‌گویند
کنده کار، نفرس پر کار

دارای بیها در مرور رسیده کارش هر تراز قبل شده و پیشتر قدری نشان میدهد ولی هنوز مرور پنهان نیست می‌گویند
چندرتا پیاز شکر خدا

چندر، یعنی چند در

مادران دلایلی برای نجواب فرمودند بچه های خود را در گهواره های پارچه ای یا چشمی که خود می سازند و یا میخواهند می گذارند و با مرکت دادن گهواره که در اصطلاح محلی "بنی" یا "بنده" هی گویند ترانه حافظی با سوز و گلزار و با آهنگی دلنشیں می خوانند.

لا لافی

"

داراب

آنقدر این ترانه را می خوانند تا بچه نجواب رو د...
گاهی این ترانه ها برای خالی کردن عقده ها و لم کردن

درد هایشان و گاهی صرفاً برای نجواب کردن بچه هایشان می خوانند.

لا لا، لا لاَ بَلْنِ بُخِ، میره رو دم
بر سر وقتِ بُلِنِ نو میمه رو دم
نجامی و مسلمی در خواب بهینی

و یا

لا لا، لا لاَ بَلْنِ، در دت بُلِرِم
باد سمالِ بَلْنِونِ گر دت بگیرِم
عشقِ دزگو شه چپت بگیرِم
و گاهی آزو و آمش را چین محبت می کن

لا لا، لات می کنم، خوابت همیاد
بزرگت می کنم، خوابت همیاد
که دستِ مادر پیرت بگیری
و لذ آنچه که مادر آزو می کند که در خوش کمنیه و طفت حضرت مصوصه باشد دنیا فی دز
اعقاد و ایمان نهفته است. او بانوای خود از اعقاق علیش چین لا لافی را سرحد
کنیز حضرت مصوصه باشی
که تا دنیا قسر اره زنده باشی
لا لا، لات می کنم، هر روز باشی
کنیز حضرت مصوصه مد قسم

وزمانی که لالائی گفتن صاویرانه خواهی های ب مادر شوهر و اگر زار شود، دوکتنه دیرینه خود را
سبت پیروس در قالب لالائی و دور لازم ششم عروس چنین بیان می کند:
لارا، للا گل نزیره ، بابات رفته زنی گیره ، ننت آروم نسگره
ومادری بیز چنین آرزو می کند.

دلم میخواه گل شش پر بچینم
میتوان من و تو فاصله نمیخواه
و وقتی پدر به بافت رفته با خواندن این لاله‌ای لذت بادم کنسته
لار، لار گل خشنگاش با بات رفته، خدا همه اش

مردم داراب برای خود معاها و چیستانه فی دارند که
تهدادی لز آنها را در زیما می آوریم:

عجائب ضعی و دیدم که شش پا و دو سردار
عجائب تراز آن دیدم که دُبی در کس دارد
»ترکزو«

این چیست که بی دست و پروبال روانست
این چیست که سرتاقدمش حله زبانست
این چیست که یک لحظه بجهنمده همه عالم
این چیست که اندر دهش خلق نهانست

معاها
و
چیستانه ای

مردم داراب

جو ای چیستانه فوق بشعر چین است:

نارست دسر تاقدمش حله زبانست
خاک راست که اندر دهش خلق نهانست
آب دست که بی دست و پروبال روانست
باو است که یک لحظه بجهنمده همه عالم
در باره زعفران می گویند:

زرم نه چو زردالو
شقم نه چو شفقالو
بر با غ سلیمان
خوردن نزد گامن

وقتی منجا هند یخ مرع «الصبوت معا لازیگران سرمال گستنده پاسخ لشنبویه چیزیا
این معارابیان می گستند:

سار قوطی
سالار قوطی
عل دروغن توییق قوطی

و ایم چیستاني درمورد هوچ که دارابها آزا گیزر می گویند
زرم،

زبرم،

زیرزمین مترم.

درمورد قالی، نقش های زگانگ آن چین می گویند
لز دور میا یه نرپلند
عصی رتش حمه رند

صرم دلاب درمورد برف و بخ، چیستان زیانی دارند:

آن چیت که تا گرم شود گریکند تامیره گرسه دشود، زندگی لز سرگیره
و درمورد رسه پایه که درزان قدم برای گرم کون نان و قوری و لتر نهادن برآن استفاده
می شده چین سروره اند:

دین چیه که سه تا کاما حسن
حسه چه میرن به جنم نمیرن

زبان صرم دلارب آگرزا فارسی بوده و بعد اد کمی نیزه به زبان
ترکی و عربی آنهم در روتاها و اطراف شهر صحبت می‌کنند...
لاری ها لازم زبان قدیم به دلارب آمده و مقیم شده‌اند. ضمن اینکه
فارسی صحبت می‌کنند فوجشیرین (لاری) را حفظ کرده‌اند.

لہجہ مردم دارا ب لہجہ مخصوص و مشخصی انت و تقریباً ہن لہجہ فارسی
بائکمی تغیر در بعضی کھات و زیر و بھای دیگر و بکار بروں اصطلاحات
مخصوص پیاسا شد۔

مشهداً داراً بسیار پیشوند منفی کردن املاک را بجای بخی «فی میلیونید و میم آزا حذف می شنند و همین کار به صحبت آنها لوحه میدهد.

مانند . عَنْ كُنْمٍ ، عَنْ خَوَانِمٍ ، بَعْدِي فَزَارَمْ كَمِيلُونِيدْ فِي لَنْمٍ » ، « فِي خَوَنِمٍ » ، « فِي فَزَارَمٍ » وَ اسْتَالِمٌ ...
پا ره ای از اطلاعات و اصطلاحات محلی دارای ب در اینجا ذکر می شود :

زبان

۱۷

1

الصطبات

مردم دارای بـ

حروف الف

آب	OU	او
لار	A	ا
زدباش	ALA	الر
نگیں	ASSOM	اسس
مسخرہ	ANAK	انک
خوارک نوزاد	EZZEH	ازہ
از دور	ADUR	ادر
بادام کوھی	ALOK	الوک
وتل بودنخور	ATAK.MATAK	اتک ماتک
انگل	ANGOL	انگل

آخْتَه	AKHTEH	بدون بخشِ یاخْم
آنْگَا يازِنْطَار	ENGAL ENGAR	شلَانِلَه
آلش وُسْتَه	ALESHE MOSSEH	چوب کوچک و بزرگ در گنونه بازی محلى
آلْمُ	ALOM	لَرْزَن
آلْم جِقْوَه	ALAM GIGHOU	بازى آلک دَولَك
آلْلو زِمْنِي	ALO ZAMINI	سَبِ زِمِينِي
آجْكَ	AGHOK	ازْبَعْجَ ، دَرْبُنَ ،
آقْ يَا إِقْ	AGHLEGH	بَدْ
آلَّا بَخْتَكَى	ALA BAKHTAKI	شانِي ، حَمِين طَوي
آلْم شَنْدَه	ALAM SHANGEH	فَتَه و آشوب
آسَد	ASAD	گرفت ، خَرْدَه
آرَسَات	ARASAT	مَرْكَه ، شَكْوَنِي
آل	AL	منْه و استهزا
آلْبَلْقَوَه	OUPELAGHOU	زَياد آبلَه
آلْسَنَ	OUSAN	آبَقَن ، حَالَه
آلْ	OTOL	سَبَار ، آنَگَل

صرف «ب»

بالنگ	BALANG	خایرسنگ
بز	BEZ	زیزور
بزگلئی	BEZ.GOLATI	زیزور بزرگ
بودله	BODALAH	کودن، تسل، خرفت
بوم بوم	BOM.BOM	آب بزبان کودک
بغش	BAGHOR	تنومند، چاق
بوجنگی	BOGANGI	پرثیان و یهود رخته
باره	BARREH	فرسید
سبلو	BONAKU	جا، سکان، محل
بق	BAGH	بازگشاد
بعشک	BEGESHK	گنجشک
بووه	BU.VEH	وقتی نجواحد بچاره ای دست بچری زندگی میگذرد
بیز	BER.BER	خیره خیره
به چلن	BECHELKON	برفشار
بله جون	BALEGON	مردمی، نیمه جان
نکول	BAKEDEL	بل، آغوش
به گرون	BEKARON	تلگیک پلویاطخه
بله بند	BALA.BAND	تیم بند

حُرف پ .. P ..

	PACHAL	پُل
دِرم، کم هوش	PAKHEMEH	پَخْمَه
پس	PAH	پَه
ریز، کوچک	PETENG	پِنگ
چرک، لیثیف، آلووہ	PELASHT	پِلَّشت
ذره - مقدارم	PETESGH	پِتِق
ملبند بشو	PATOMB	پَاكَمْب
برخنه، نخت	PATI	پَتِي
پایی رعنی، پایی بدون نفس	PAYE.PATS	پَايِيْتِي
کوچک	POTOK	پُوتُوك
فراداں، زیاد	PAGHER	پَغَر
پرستو، چلچیر	PIRSUK	پِيرِسُوك
برده	PADREH	پَدَرَه
نان بربازان نوزاد	PAPA	پَهْپَه
دول، کور	PEZG	پِزَّگ
ینهه جان، بی حال	PALA Lou	پَلَّا لو
باز، پن	PAGH	پِق

حروف متن "T"

آتش	TASH
تُورُش بالا	TOROSH·BALA
چانه بَرگ درخت	TEG
خیلی سبل	TALANTI
خوابید	TOMARGID
دراویں کھلات یعنی تو	TAH
پُر گفتم	TAH·GOFTAM
تربزہ	TORBEZEH
شمال	TOREH
بھوا پرید	TAM GAKID
اثر رود، گزید	TERBID
نیلوں	TOLOP
نیلوں افتاب	TOLOPI·OFTAD
غذاب، نیاب، نارافت	TER.TU
باقمانده	TAH·PE LAKU
نگر	TE GHARG
تلوارہ	TALVARE
شون و مارقة	TAPOToS

صرفیح، "G"

۱۶۶

چنله	GEGHALEH	پسنه بچه
حله	GALD	سته، فوری
حالت	GAKAT	بلوز، شرکت
جزره	GEZZEH	غدای نوزاد
جومن	GOMAN	بس، پیراهن
جلبر	GOLOMBOR	بیچزه، ندار، لات
جرق	GEREGH-GEREGH	سروده
جسم	GERIM	شفاف، دز
جل جل	GEL-GEL	شد، شند
جیرک	GIRIK-GIRIK	صدای لفونک
جلیقه	GILESGHEH	

CH

حروف "چ"

چانه	CHOONEH
چومغ	CHEKENEH
آببینی	CHORM
کاسه چراغ	CHEMLI
چیر	CHIR
دهان	CHIL
چشم بق	CHISH-BAGH
چندر	CHONDAR
چپکار، گشیده باورت چب می نزید	CHAPALO
چورل	CHURAK
پاره و یا تله ای بزرگ	CHOLANT
فروی، زود	CHARARI

حروف بـغ.	KH
ظنگ	KHALANG
جنگ	KHETENG
خاگ	KHAG
خیل	KHEPEL
خرش	KHASSEH
خونه یا خنه	KHONEH یا KHANEH

حروف دـدـ	D
وجب	DEGB
ذوہ	DADAH
ڈنگ	DANG
دامغ	DAMAGH
ڈس	DAS
ڈلی	DALLI
ڈنگ دل	DENGEDEL
دو اقدی یا دوبے قدر ای	DOEGHADI یا DOBEGHD

"R"

صرف "ر"

لافسه	RECHENEH	رچنه
روخونه	RUKHUNEH	روخونه
چیزی که در راه بر زمین	RARIZ	رازیز
ناتوان، رنجور، لاغر	RIGH-MASI	ریق ماسی
گریز کردن بچه	RENGH	رنگ
خاکروبه	RASHT	رشت

"Z"

صرف "ز"

خاکشیت	ZOZEH	زوژه
زمخت	ZOMOKHT	زمخت
زاوشه	ZOUZEH	زاوشه

حُرْف س.

"S"

سَلْفَت	SAPOL	نَانْ طَلْفَت
سَكِينَه	SAKOL	سَكِينَه
سُولَغ	SOLAKH	روزنه، سوارخ
سُلْفَه	SOLFEH	عَطْهَه، صُرْفَه
سُوْتَك	SOTAK	بِزَهْدِي پُوتْ لَنْدَم دَاهْل آرَد
سَاطُو	SAKH.LLO	مشَقْتَه، سَنْجَقْتَه
سَاخْلوش	SAKH.LLO.KASH	زَهْتَكْش، سَنْجَقْتَه
سَنَه	SEND	عَرْ، سَن
سَكَ	SOK	إِشَارَه، قَلَادَون
سُوكُر	SOUK	كُلْبَع، كُوشَه
سَلُو	SALO	سَلْضَت
سُولْمَه	SOGHOLMH	زَهْمَار
سَكْلَعْ	SAKAL.MOCH	بِيدَخ
سُوكَّاك	SOCHAK	بِچَاتَه
سُوز	SOZ	سَبَز

حروف "ش"

شونک	SHAK	ش
سیلی، کشیده	SHAPELAGH	شپلاغ
دست زدن	SHAPAK	شپاک
باو (برای اول هلت)	SHA	ش
باو لفتم	SHAGHTAM	شگتم
باو خدره	SHAPARID	شپرید
پیلا رنی، بیو	SHATERAGH	شترق
باوا شرد	SHATERBID	شترید
شروه	SHALVAH	شلوه
آش	SHOLH	شله
گرخت، فرار	SHAGHACHA	شچه
سوت ملبد	SHAFOTAK	شافتک
لاربایی	SHOLTOM.SHAPAKI	شلم شپکی
پاره پاره	SHERENDH	شیرند

حروف "ص"

صاون	SAVUN	ص
------	-----------------	---

حرف "ف"

"F"

فاطر	FATU
فِسق	FETESGH
فِند کردن	FENG KARDAN
فوْتَك	FOTAK

حرف "ق"

"GH"

قلاغ	GHALAGH
------------	---------------

حرف "غ"

"GH"

غَزوك	GHAZOUK
غُشتراتق	GHOR.TERAGH
غُرچ، عُرچ	GHORENG.GHORENGU
غُوج، عُج	GHOG.GHOGU
غلچماق	GHOL.CHOMAAGH

حروف ک

K	
سخن	KENG
جان گندن	KARAK
کنهہ مستعمل	KALANTI
پر بچہ	KALAKH
انگشت	KECHEL
چانہ	KOCHEH
سوسار	KELES
برادر	KAKA
سوراخ	KOT
راہ آب، جوی آب	KOTE·POLEH
صرف	KOK
ھین چوری	KETRI
کفشن	KOUSH
دھان	KAP
شکم	KOM
خرنگیک	KERENGAL
کبوتر	KAFTAR
دلت تھور دہ	KALAR
ریز	KORPEH
خانہ محقر	KUTUK
بیتی و ملزی	KATAM

آرولاره	KEHE	کیه
خپ. کندر	KER	کر
خیازه	KAP.FERAKHO	کپ فراخو
بها، ازش، مقدار	KERESH	کریش
دوش، شانه، لتف	KANG	کنگ
طنگ	KEREN	کرن
وصن و چانه	KAPO KOCHAN	کپ و کچ
ضمه تلغیح	KOCHE Z AHR	کوچ زعر
بی آزار	KALAGOSH.KANDEH	کله توش گنده

G

حرف "گ"

گربید	GERBID	گر بید
قوتیج	GEZAR	گز ر
برگ و چاق	GOTAMBEH	گتم به
برگ	GONDEH	گنده
برگ	GOT	گلت
قوزک پا	GOZAK	گوزک
شايد	GASOM	گاسوم
گوج	GORGEH	گرج
باھی گردن	GISE.GAROAN	گیس گردن
روشن	GERA	گرا

حروف ل

L

لنتی	LANTI
لغت	LAGHAT
لردى	LARDI
لېزگ	LEZG
لېچ	LACHAR
لغت	LEFT
لُك	LOK
لچار	LEGMAR
لچ	LECH
لنگ و لچ	LANGOLOCH
لُو	LOU
لیفت ولیس	LEFTOLIS
لاف	LAF
لیوه	LIVEH
لچار	LICHAR
لوتلی	LOTAKI
لِبْدی	LEBDI
لِنْتِر	LENTER
لچور	LIVIR
لُس	LOS
لَم	LAM

	LAPACHOR	لپه چور
	LAK ZADAN	لک زدن
سرای شدید	LOR	لر
جالیز	LATH	لته

M

صرف "م"

مل مل	MAMOLI MAMAL . . .	مال یا مل . . .
در اول کلاس بهمنی "بین"	MA	م
بن لفت	MA-GOFT	م لفت
درخت نخل	MOKH	نم
آب بینی	M OF	مف
کوچک	MURUK	موروک
مرچ	MURUCH	موروج
مک	MASKH	مسک
مدخن	MODBAKH	آشپرخانه ، مطبخ
ملکی گیوه	MELKI	ملکی
ماش	MASHAK	ماش
موال	MAVAL	توالت ، مرتاح
محیری	MI.GI.RI	محیری
مله لینگ	MELELNG	ریز ، کوچک
محونه	MOCHONEH	گرد ، گلوله

مُنْهَ	MONH	بِنْ يَا بِهَا
مُنْهَ بَخْشِيدَ	MONH BAKHSHID	بِنْ يَا بِهَا بَخْشِيدَ
مُنْهَ گَفْتَ	MONH-GOFT	بِنْ يَا بِهَا گَفْتَ
مِنْگَ	MENG	نَارِسْ، كَال
مُلَ	MOL	أَنْتَهَا، بَنْجَ
مُلَ گَرْدَنَ	MOLEGARDAN	بَنْجَ گَرْدَنَ
مُلَهْ طَهَ	MELH-MELH	دَتْ بَرْدَتْ

	N	حروف ین.
نیو ارہ	NANI	نئی
عمرت نفی دراول بلات	NEI "نھی"	نی
نی گیم	NEI GAM	نی گم
نی شود	NEI SHEH	نی شت
نی دامن	NEI DONAM	نی دوغم
نی روم	NEI RAM	نی رم
نی گزارم	NEI ZARAM	نی زرم
نی خوانم	NEI KHONAM	نی خونم
نی تو انم	NEI TONAM	نی تونم
نی خواهم	NEI KHAM	نی خهام
ذندان درشت	NOGH	نعن

نیپ، نایپلین NAPA
 ننه مار NANA-MAR
 نرم مولاسکو NARMEMOLASKOU لیز

v

حروف "و"

واچید VACHAGHID گرفت، قاپید
 والاجید، والاسید VALASIDL، VALACHID لیسید
 ولی VAYEH آرزو
 ویق VIGH حالت نفرت از خری، بدای
 ورور VER,VER شدند
 واغلنجید VAGHLANGID درفت، حاجاشد
 والوند VAROND چید، شدند میوه چید.
 واپکند VAPAKOND درگلشیش نشت
 واقوپید VAGHOLOPID بگویی نشت. فوچلی طرف

H

صرف "ه"

حیمه	HIMEH	هیمه
حی په	HEI.YEH	هینه
هفی	HAFI	هفی
هند هنگ	HENG.HENG	هنگ هنگ
هپرو	HAPARU	هپرو
هولکی	HOLAKI	هولکی
هانه	HA.NH	هانه
هند	HENGH	هند
غلکو	HALAKOU	غلکو
غارت کون مخمر جالیز		

K

صرف "ک"

کورد	KORD	کورد
کی وری	KEI.VARI	کی وری

دارابیا برای بعضی از اشیا، و جزئیاتی دیگر متدانی دارد
وین مثل زیبا درباره اعضا صورت اشان است.

تصود دندانهای یائین است

سنه

قتل

تصود دندانهای بالا است

بالا سنه

لب بالا که سبیل دارد

بالاش پوس پلنگ

دارابی

دو سوراخ بینی

بالاش دو طلوک دو غن

دو تا پشم

بالاش دو شمع روشن

بالاش تیسه و کمونه

بالاش تخت سلیمان

که مقصود پیشانی است

مقصود موی سر در صبوالت

بالاش حبّل گلیلون

مقصود تمام سرات

بالاش گره چرونه

یعنی رشت سر پیش برشتهای دار و دو کشیت تراست

مادران دارابی و قی خواجه بچه های خود را ترساند که کشته شده با

وازیت نکشد و یا آنها را مجبو کردند که خواب دوید آنها را لرزیزهای وحی

وی ترساند شده هی گویند بچه ها آرام باشید که:

آرد سوله لمن بچه کوله کن آمد

و یا میلوزنید نه جان گریزیکن آروم باش که:

چلنگی ترسانید

بچه ها

نه اندر غسر را اومد ماتیک و فربا اومد، نه سده و کبر با اومد

و یا نه جان خواب که: نه آل و بایی آضرت اومد و یا نه جان خواب و ازیت نکن که

تو ره اومد خواب دهفت گرگه اومد، مراظب باش که لیسی اومد، لز خون ماهیتی اومد

و امثال اینها و بچم لز ترس یا آرام گلخی هی نشینید و یا خواب میروند.

در دلایل یکنون غذه انبام "پلو ترش" یا "دلایل پلو" طبخ می شود که مخصوص رین دیار است و از غذاهای محلی به حساب می آید. غذائی است خوشمزه و مطبوع. رین غذا غذای روزانه بینت و گاه ماهی تهیه می شود و همیشه از آن استفاده نمیگیرد. ذیله طه بقی نچتن رین غذای محلی برای "دوکلیو" سرخ نوشته می شود. استبداد اول مردم نیاز شبیخ زیر میباشد

پلو ترش

یا

دلایل پلو

- | | |
|-------------------|-------------------------------|
| دوکلیو | ۱ - برنج |
| لیکلیو | ۲ - گوشت |
| چالیو | ۳ - رُنبه |
| یککلیوسر | ۴ - کلم قمری |
| یکلیو | ۵ - برگ کلم |
| کلکلیو | ۶ - آب ناخ یا آب زانه یا غوجه |
| نیمکلیو | ۷ - شکر |
| معدلی | ۸ - پیاز |
| معداری | ۹ - نمک |
| سته ناچهار عدد سر | ۱۰ - سیر |
| مندلی | ۱۱ - فناع خشک یا تر |
| بر | ۱۲ - رون |
| نیمکلیو | ۱۳ - دویی |
| معداری | |

طیز تهیه و نجف

پلو رش

یا

دارابی پلو

از تدا بر صح براي مدت دو ياره ساعت در آب معمولی خس میکنند
سپس آنرا در گلگ می نخسته بروي اجاجق يا گاز قرار ميدهد هنر
پس از آنله آب و گل مقداری جوش خورد آنرا از فروي اجاجق
برداشته و در صافی که باصطلاح محلی "ترش بالا" می گويند
می بینند و خوب نسبت آب روی آن نخسته تا بقول معروف
بریس "آن بود و بر صح بدون آب بریس" شود . بدیهی است
قبل از تهیه بر صح "ب آب بریس" باید مقداری زیر واهم شده باشد
گوشت در ظرفی جدا اعماق کمال نخسته و آماده باشد .

سرمه پس از تمیز نمودن از گردن جدا شده و آنرا قاش قاش نموده و همراه بگل کلمها در آب
گوشت نخسته باشد . "گوشت های نخسته شد از طرف جدا شده و با آب آن گلها و گلها رامی نزند"
شکر را در آب زنار " یا آب غوره " یا آب نارخ " نخسته و بروی آتش قرار می دهد
و آنرا خوب بهم میزند تا بصورت "شیره شکر" و کمی علیظ در آید که آنرا "چاشنی" میگویند
میتوان رُست زنار " و شیره انلور " را مخلوط کرد و از آن بجای چاشنی استفاده نمود که اینکار
آسان تر است .

چند عدد سرمه را تمیز نمود و آنرا دنده و نده باید آرامه کردو .

مقدراتی نساع خشک یا ترقیه آماده باشد .

نمک و ادویه و پیاز به لازمه لازم به گوشت زده شده باشد .

ونبه ها همراه گوشت نخسته باشد

پس از آنکه مقداری باید مقداری زیر واهم شد گل را کاملا تمیز نموده بروی اجاجق قرار می دهد
و مقدار کمی رونم بـ تـهـ گـلـ گـلـ مـیـ بـ زـنـدـ . آنها نصف از برخواهی بریس کشیده " که در صافی
آماده است با هم در دست یا فلیز در اصطلاح محلی " آفس " می گویند در گلگ می بینند
سپس گوشت های و نبه ها و سرمه و گل کلمها را نخسته بر صح های قرار می دهد و مقدراتی سرمه

و نفاع بر روی آن می‌گذاردند.

پس نفعیه بر جهای که رئیس کشیده، موجود در صافی را بر روی آنها در دلیک قرار میدهد
به طور کلیه گوشت و دنبه و کلم و بیک طلم و سیر و نفاع در وسط بر جا قرار گردید.
پس لز انجام این کارها با دسته "راسم" در حینه جای برنج فرو می‌برند و سوراخهایی
از بجای می‌گذارند در اصطلاح این سوراخها را "بلکش" می‌گویند.

در این موقع چاشنی ها را بر روی برنج ریخته سر دلیک راهی نمودند. و متداولی آتش سرخ
بر روی سر دلیک قرار و متداولی در ته دلیک در احاق می‌گذاردند و می‌گویند برنج در این حالت
"دم" می‌گذاردند.

پس از تقدیر بیان دو ساعت که دلیک بر روی آتش قرار گرفت "پلو ترش" یا "دارابی پلو"
آماده می‌باشد.

در این موقع رونم را در ظرفی داغ می‌گذاردند و بر روی "پلو ترش" می‌زیند.
پلو ترش - آنکه آماده در سفره قرار گرفتن است !!

آنرا در سینی نیزگی ریخته، گوشت و نفعیه مختلفات را در سینی دلگیری می‌کشند و در میان
سفره قرار می‌دهند تا هر کس به اندازه ای که میل دارد دغدغه ای خود ریخته نوش جان گذارد
لازم به نذکر است که "دارابی پلو" غذائی است در اصطلاح شیلین و شیل و دو شیم.
و بنایی زیاد خود دارد.

و همانطور که گفته شد چون تهیه آن زحمت دارد غذای روزانه و همیشگی بنت و بینه فناوارهای
ماهی یکبار آنرا تهیه می‌گذارند.

مردم دلاراب و می خواهند اعداد را بخوانند طبقی خاص
برای خود دارند.

بدین ترتیب که از شماره یک تا بیست را موجه ها و لفظ صحیح
شماره می کنند یعنی میگویند:
یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت،
هین طور ترتیب.

بعد از بیست بجای بیست و یک بیست و دو بیست و سه
می گویند یک بیست، دو بیست، سه بیست، چهار بیست
و تا عذری سیس یکسی، دوسی، سیسی، چهارسی پنجمی

چکونلی شمارش

اعداد

در دلاراب

و ای آخر تا چهل و باز یکچهل، دوچهل، سهچهل، پنچچهل، شش چهل
و... پنجاه و سی و بیز پنجاه دو باره از اعداد درست و صحیح می شمارند یعنی میگویند
یک پنجاه، یا روپنجاه بلکه می گویند پنجاه و یک، پنجاه دو... هفت و یک، هفت دو...
و هین طور تا آخر وجا بجا کردن یکان و دهگان مخصوص اعداد بیست تا پنجاه می باشد
در دلاراب قابل رواج پیدا کردن اوزان و سنگهای ارسی (کسلی)،
وزنهای زیر رواج داشت

یک من معادل ۷۳۰ مثقال، نیم من معادل ۳۶۰ مثقال
یک چهار من معادل ۱۸۰ مثقال، یک و نیم و میان ۹۰ مثقال
نیم و نیم من معادل ۵۴ مثقال، «ده نار» که لصفت نیم و نیم و پنج نار

که لصفت ده نار و من معادل ۲۲۵ و ۲۵۵ مثقال بودند
سنگها و وزنهای کتر را با مثقال و وزنهای بزرگتر را با وقه،

می لغسته. مثلاً نیم مثقال، یک مثقال، دو مثقال و امثال آنها و یا نیم وقه،
یک وقه، سه وقه، ولیعده یکچارک و دو چارک و سه چارک دو وقه و دو چارک رواج نبود

اووزان

در دلاراب

فصل در در منطقه دلاراب لز را اس افه دلاراب شروع
و در تیرماه پایان می یافتد.

قبل از وسائل ماشینی روستاییان را راب با همان وسائل
خود فته کار می کردند. و برداشت محصول هم مردمی خاص
صورت می گرفت که بسیار دیدنی ولذت بخش بود.

بدین ترتیب که وقتی جو گندم که در اصلاح به آنها
محصول "می گویند خشک" و موقع درو شدن آنها فرا می رسید
زن و مرد کودک و نوجوان و جوان باداس های تسبیه
که از قرآن آمده کرده بودند. بجان محصول خود را فرآورده و از این‌ای
زمین و در یک خط مستقیم شروع به برداشتن محصول می کردند...

گندم‌های درو شده بصورت دسته در گوش ای و در سیر خود می گذاشتند و حدود بیست تا سی
دسته که درو می شد آنها از یکجا روی حرم می گذاشتند و با اصلاح یکجا می کردند که این دسته
برگتر دیافه "می گفته".

خدین، باغه، که در گوش های مختلف زمین آمده می شد آنها را بر روی هم در جامی دلیرانی شسته
می کردند و به این دسته نیز گتر که لازم باغه "به وجود آمده بود" "پر" می گفته. آن‌گاه این پرها،
توسط کارگران صرد در ظرفهای توری ماتمده بودند آنها "رُحن" یا "رون" می گویند داخل می‌کردند
و سیله را غیر یا "گاو" به محل اصلی که باید در آنها خرمن "بر پاشود" می کردند. این محل زمین بود که
صف و چهار و بدون سُنگ وَرَبَّ و تقریباً از جا های دلیر محکم و یافت آر بود.

شداد خرمن های بوجود آمده سُبَلی یا زیادی یا کمی محصول داشت. زمانی که خرمن و یا خرمن‌ها
آماده می شد موقع کوبیدن آنها می‌رسید که بسیار جالب بود و در این مرحله گندم یا جو
از خوش‌حالی بصورت گندم و یا جو دانه و یا کاه "در می‌آمد".

برداشت گندم و جو

در دلاراب

درو کردن و خرمن برپا

نمودن

خمن کوئی در شر داراب بین ترتیب بو رکدیک
یاد نظر چندین گاو که گاهی تسلد آنها به ده رأس میرسید
بر روی خمن محکت دستی اوردند.

قدیم گردان گاوها سلیمانی به جم متصل می کردند و آنها را
در یک صفت قرار می داشتند.

گاهی این طاریا چندین رانع رخیم می شد.
بعضی مراقب یه دنبال گاوها دست گاهی دشنبیه به دیک
بود و به آن "گرجی" یا "گرجین" می گفتند می استند و کاری
که گاوها را محکت می اورد بر روی آن می ایستاد و یامشیست

خمن کوئی

"

داراب

ناخسته نشود و راحت تر بتواند با چوبی خود آنها را دایره ولار بر روی خمن بگرداند...
زمانی هم بجای کارگر تعدادی سنگ سنگین به روی گرجی می گذاشتند و کارگر خوش در گوش ای
دز زین ناظر کار گاوها بود. کارگر یا کارگرانی که بر روی گرجی بودند بهنجهور که با چوبیستی
و شلاق بر بین گاوها می کوییدند با صدای لبند و گاهی خوش اشیای را با آهنگ
محضی می خواندند

ھی ... ھو ... ھی ھو

ھی لی ھو ... ھی لی ھو

ما ده گووم ... ھی ھو

گرمه چورم ... ھی ھو

ھی لی مالم ... ھی ھو

مال ولم ... ھی ھو

خمن بکوب ... ھی ھو

زوری بکوب ... ھی ھو

هی لی مام
هی لی جونم هی جو

هی لی مال دفادارم هی هو، هی هو

و این ترانه قشنگ و دلنشیں مرتبہ تکرار می شد و موبب رفع خستگی کا گرگان می گردید.
وقتی خدم خوب کو بدیہ می شد و گندم حالت کاہ جدا می گردید. زمان بہ باودادن
خدم فرامی رسید.

قبلہ و سید صاحب مھصل و یا مالک بہ نجات سفارش ضم

» لوی « داده می شد. » لوی « دستگاہ و یا آلتی بو.
کہ و سید آن خرم بیاد داده می شد و تکیں می شد
از یک چوب دراز شبیہ سنتہ بیل بھول ہا آتا و متر
کہ مکیطوف کن چندیں چوب کو چکھ صورت پنچھ دلت
با پوت گاؤ کے صورت نج در آورده بودند بھم می پوستند و
تقریباً شبیہ بہ دستی بود کہ آنگشتان آن بازالت.

بر باد دادن

خدم

تمدار افغانستان بلوی. ۵ تا ۸ عذر بود.

آنگاہ وقتی کہ حوانہ چندان گرم بود و در صحن باد نسبتاً ملاعی می وزید چند نفر از روتمنین
با بلوی « ہی خود بہ جان خرم می افتابند و پست بلوی ». را بہ زیر خرم بردا و سہ بار
معداری از گندم و کاہ را بھوا پر تاب می کردند.

گندم کا کسلیں تر بود در جای خود می افتاب و کاہ کہ سیک تر بود باد آنہا را بھای دوسری
می بروزیں می بخخت و آنقدر این کاہ در امام مسیلزادہ کہ کلی گندم حالت کاہ بہ جدا شود
سلبان ڈایان بہ باودادن خرم و صباشدن گندم یا جو لازماہ. چون باز معdarی کاہ برز
حمراہ گندم ھابود آنہا را با عنصر بال بزرگی کہ بہان « عنصر بال بزرگ » می گفتند گندم
را پاک می کرند و در گوشہ ای لڑھان زمین را سار می کرند. و کاہ بہایزرا اطراف آن برمیدا شتہ

وقتی گستاخ یا جو کاملاً پاک می شد آنها را در یکجا اسپر
می کردند و گندمها و جو عاج چون گشته بودند پدر مدارمی آشت
که در اصطلاح علی آزارا، قبه "می گفته شد
آغازه اطراف این قبه با یک تک چوب یا سنج
خطی می کشیدند و بدینوسیله حدودش را می کردند.
سپس چند خط هم روی گندمهای قبه شده می کشیدند
و در اصطلاح آن را "هرس" می کردند.

هرس نمودن

قبه

گندم یا جو

هرس کردن خرم را بدینصیورت بود که روی چوب یا تخته ای صاف و بزرگ
نام "محمد" یا "علی" حک شده بود. این تخته را در چند جای "قبه"
فشار میداردند تا نام "محمد" یا "علی" بخوبی نمایان شود.

آنگاه سه تا چنین عدد سنج پین که بتوانند روی چم قمه اگر کرد را کن را این "قبه" هرس
شده روی چم آوارمی دارند و می لفظند "کسیلا" حضرت عباس" و با این کار آن
ده حاسبا نه رفده این قبه گندم و یا جو مدبون نگهبان در بیان بود کسی به آن دستبرد
نمی کرد و معتقد بودند که آن کسی ازین قبه گندمی بذرده حضرت عباس. لورا به دوشقة
لیستی دو نیم می کشد:

لندلز چند روز و در فصل متوجه گندم و جو اسپر شده در بیان را بالاعن به خانه
می بردند و مراسم برداشت و درو و خرم کوئی و باد داردن خرم پایان می یافت

مردم طلاق ب شب ۲۷ ماه مبارک رمضان که شب بیک و اصل خد
درین ب محابات مراسم خاصی اجنب دای نمتند.

در این شب مردم با خوارگ کله پاچه که یا خود تهیه می کرستند و یا از
منازه خریداری می نمایند سفره افطار را زنگین می سازند و با
انیکار نفترت خود را لذت قائل حضرت علی ابراز می رانند.

شب بیست و هفتم ماه رمضان که آنرا شب "تک تلو" می گویند
سبد از افطار و مراسم دعا . کودمان و جوانان و بعضی اوقات
زیارتگارها در درسته های چند نفری از خانه ی خود برویان آمدند
و برای اینکه شناخته نشوند چادر سبز می کشند و یا پارچه ای

بدور سر و صورت خود می چینند . آنگاه بدر خانه ای رفته و باستگ کوچکی چند مرتبه به در
می کوشند و در حالیکه با دست دیگر بینی خود را گرفته اند تا صد ایشان تغیر نمایند و با طریق
صد احمد شناخته نشوند می گویند :

"تک تلو" مایدین . . . خدا مراد تو ن بده . . . عمر دراز تو ن بده . . .
و چندین بار این حملات را ندارمی کنمند . صاحب خانه که قبل امید اند خوب میانهای ناخواهد و سعی
به خانه اش نخواهد آمد به درب کوچه رفته و متداری شکلات و آجلی و شیرینی به آنها میدهد و آنها هم
پس لذت گرفتن شیرینی و شکلات از صاحب خانه بالغ فتن جلد : خدا مراد تو ن بده . تشدیمی کرسته و حم
خانه های آن محل را بدین طریق طی می کنمند .

بعضی از صاحبانه هماره ای شوخی و تغییر لذت بالای دلوار و یا پشت بام متعاله ای آب که قبلاً آرامه نموده اند
بر روی آنها می پاشند ولی بلطفاً مسلم درب خانه باز می کنمند و به آنها شیرینی و آجلی میدخند .
شکران آجلی و تخم کیکی از مراسم صبحی این شب است و باید تهیه در این شب در زل
آجلی آرد و باشد تا اهل خانه ای دارند و یا اگر مهافی رسید از آجلی موجود میل نماید . . .

مراسم

شب ۲۷ ماه رمضان

یا
شب "تک تلو"

در قدیم دملکس و آموزشگاهها وجود نداشت و حتی تادقی می‌بایست از تأسیس مدلکس در نقاط مختلف شهر مکتب خانه‌هایی را راه رساند. این مکتب خانه‌ها یا در مساجدهای اسماعیلیه یا حسینیه یا یا خانه‌ها تشییل می‌شد.

مثل مکتب خانه وسیله زیلو یا کوچک و یا حصیر و ماہ فنیع نیز انداده دیگر که بچه‌ها همراه خود می‌باشند فرش می‌شد.

سلام مکتب خانه‌های بهارو «ملامبته» یا «آخوند طبقی» و یا «پلا»، می‌گفتند برای خود لازمیان بچه‌ها یک نفر که بزرگتر و زنگنتر و دانه‌تر از زیلان بود عینوان استیار، اتحاب می‌گردیده او خلیفه می‌گفتند و در اداره ملکت خانه «پلا» را پاری می‌دارد.

«پلا» در حالیکه در بالای مکتب خانه و بر روی فرش تعبیز و یا تاشک نازکی می‌نشست و یک میله کوچک و کوتاه جلو رو داشت و چوب بلندی را معمولاً از چوب دخت زانه بود در دست داشت مکتب خانه را اداره می‌گردید بچه‌ها ب مکتب خانه که در دهه می‌شدند و در آن فرضه ماه سیمی را آنرا «مونه» یا ماحانه می‌گفتند مکتب دار پرداخته می‌شد.

شروع درس بالاتر «یک فرمی» یا «یک چزوی» بود که در این لغت الفب تدریس می‌شد و پس از آن لغت الفب یاد رسانی شد نوبت به حرکات و تنوین یا میکسید و ملا برای یاد رسانی حرکت‌ها با صدای بلند چین می‌گفت:

الف یک سه آ

ب یک سه ب

ت یک سه ت و الی آخر تمام حروف با نفع

چگونگی یادگیری

مکتب خانه‌ها

داراب

شروع

یادگیری

یادداوه می شد . و برای حرف زیر یا کسره ملا با صدای بلند می گفت :

الف یک زیر "ا"

ب یک زیر "ب"

ت یک زیر "ت"

والی آخر تمام حروف

و برای صفحه یادداون می گفت :

الف یک بَر "ا"

ب یک بَر "ب"

ت یک بَر "ت"

تا آخر و بچه ها با صدای بلند یک صدای هارا تکملار می لرزد و بدین ترتیب این حرکات را یاد می گرفتند .

وقتیکه یک بُزوی و حرکات و تنوین هاتمام می شد صدای کلید در شش تمام شده و خوب یادگرفته بود باستی برای مُلّه "شیرینی" بایورد لعبارت بود لز مقداری قند و چای یا حلوا ، خرا و انجیر و غیره که استثنی هر کاناله پدر طعل فنی یا فقیر بود شیرینی زیاد یا کم می شد بعد از این دوره یارگیری حروف و طرز قرار گرفتن نقطه های حروف و جا و تعداد آنها تشخیص زیر یادداوه می شد :

الف چیخی نداره .

دوره دوم

ب یکی هر زیر داره .

یارگیری

ت دو تا بیس داره .

ث سه تا بیس داره .

پ سه تا به زیر داره .

جیم بچه نعل داره.

ح چیچی نداره.

خ یکی پسر داره.

چ سه تاشکم داره و

به همین ترتیب تعداد و مدل نقطه ها تا آخرین حروف یاد داره می شد.
گاه نیز برای یاد داردن حروف به این ترتیب رفتار می شد که ملا با صد ای بلند
می گفت :

سیم دمکلی داره
دواو سلطگتی داره "گت بعنی بزرگ" رانی آفر
شدّه همیم بزرگ می گفته "میم و مبلی" و به همیم کوچک می گفته "میم چالی پا" و هنچ طبقه
حروف هر کدام اسمی و صرفی را شت شدّه "ی" تازی، "نوں قوسی" و کاف کوفی و
ور پایان می گفته "والسلام" و "کلام" و لاین دوره یادگیری نیز پایان می گرفت ..
و طفل کاملاً بر حروف مسلط بود و آنها را خوب با صدا و فی صدا و بزرگ و کوچک می شناخت
و باز هم نوبت شیرینی آوردان برای ملا می کردید.

پس از این دوره ملا فصله سوره مبارکه "الحمد" یاد داره شد
و بچه ها این سوره را بالطف چیزی "یا م حجا" باید یاد بگیرند
که الحق چقدر مشکل و سخت بود . بدتر ترتیب که ملا با تکان
داردن سرد جلو و عقب زدن سوره را شرح زیر یاد میدارد
الف و لام سریان" ، ح و میم سه هم ، دال به دو
"الحمد"

لام و لام زل لل ، لام الف لا ، حوزه و لله

دروج سوم

یادگیری

ر... و بهتر... بـ دلـمـزـ بلـ «ـبـ»

عین الف آ... لام سـلـاـ، مـیـ هـیـ مـیـ نـوـ زـنـ عـالـیـنـ
و مدینـ نـخـ «ـالـحـمـدـ لـلـهـ رـبـ الـعـالـیـنـ» یـادـ دـارـهـ مـیـ شـدـ وـ چـمـینـ طـرـیـقـ سـایـرـ کـیـانـهـ...
سوره الحمد کـ تمامـ مـیـ شـدـ چـونـ لوـلـیـنـ سورهـ بـودـ کـ بـچـهـهـ یـادـ مـیـ فـرـضـدـ باـزـ هـمـ باـیدـ شـیرـیـنـیـ بـایـورـنـ.
و پـدرـانـ وـ مـادرـانـ باـشـوقـ وـ ذـوقـ فـرـلـوـانـ برـایـ مـلـ رـحـمـ اـمـکـانـاتـ خـودـ شـیرـیـنـیـ مـیـ آـورـدـنـ.
رـلـتـیـهـ رـخـدـلـ یـاـگـلـیـرـیـ بـچـهـهـ کـارـمـکـتبـ خـانـهـ نـازـ هـمـ بـرـپـاـمـیـ کـرـدـنـ وـ طـرـیـقـ خـولـانـ نـازـ رـاعـلـاـ یـاـگـلـیـقـتـهـ
بـچـهـهـاـ بـرـایـ خـودـنـ خـوـرـاـکـ وـ نـهـارـیـمـزـلـ مـیـ فـرـضـدـ وـ فـقـطـ رـوـزـهـایـ نـیـتـیـنـهـ توـطـهـ بـچـهـهـیـ اـعـیـانـ
وـ اـغـنـیـاـ بـرـایـ مـلـ نـاـهـارـ بـلـتـبـ خـانـهـ آـورـهـ مـیـ شـدـ وـ مـلـ بـاطـنـ آـورـنـدـ نـاـهـارـ دـگـامـحـیـ نـیـزـ بـایـندـتـنـ
رـزـ بـچـهـهـ فـقـرـاـ نـاـهـارـ رـاـ صـرفـ مـیـ کـرـدـ.

عبدالزین یـاـگـلـیـرـیـ سورهـهـیـ قـرـانـ یـرـیـمـ سـبـدـ بـحـجـ وـ بـھـانـ نـخـ «ـھـجاـ»
تـدـیـسـ مـیـ شـدـ وـ بـچـهـهـ مـوـظـفـ بـودـ هـرـ سورهـ بـرـگـ قـرـانـ کـ تمامـ مـیـ شـدـ بـرـایـ
مـکـتبـ دـارـ شـیرـیـنـیـ»ـ بـایـادـ.

عبدالزـ اـتـامـ قـرـانـ کـتـ بـیـ بـودـ نـیـامـ «ـخـدـلـ یـاـگـلـیـرـیـ»ـ نـوـشـتـهـ وـ رـوـدـهـ
مرـحـومـ آـخـونـدـ مـیـلـاـ صـادـقـ دـلـاـمـیـ،ـ مـشـهـورـهـ «ـحـاجـ آـخـونـدـ»ـ بـبـچـهـهـایـادـ
دـارـهـ مـیـ شـدـ.ـ کـتـ بـصـبـوتـ شـمـ بـودـ وـ بـچـهـهـ بـایـدـ آـنـ اـحـفـظـ الـشـنـدـ
کـتـ بـ بـالـیـنـ اـشـدـاـشـرـوـعـ مـیـ شـدـ:

آـفـرـینـ

دوـرـ ۸

یـاـگـلـیـرـیـ

خـدـلـ یـاـگـلـیـرـیـ سـنـذـاـوـلـرـوـتـ کـلـمـ وـ قـلـمـ نـقـشـ پـرـگـارـتـوـتـ
چـنـانـ طـاقـ نـهـ آـسـانـ بـتـتـهـ اـیـ
کـدـزـ قـرـصـ مـهـ نـیـمـ شـکـنـهـ دـیـ
بـ حـلـمـ توـ گـرـوـیدـهـ عـالـمـ فـرـوزـ چـرـاغـ کـوـاـكـ زـ شبـ تـاـ بـ رـوزـ
عبدـالـزـینـ کـتـ بـ کـتـ بـهـائـیـ چـونـ کـتـ بـ «ـجـمـوـدـیـ»ـ،ـ «ـجـوـھـرـیـ»ـ،ـ «ـحـافـظـ»ـ،ـ تـدـیـسـ
مـیـ شـدـ وـ کـمـیـ کـتـ بـ بـایـنـ مرـحلـهـ یـاـگـلـیـرـیـ رـسـیدـهـ بـلـوـدـ کـامـدـ بـاسـوـادـ وـ بـاصـطـلاحـ «ـچـیـزـ فـمـ»ـ شـدـهـ بـودـ

در فاصله دس خواندن بچه نوشت راهم یاد می گرفتند و با قلم فی، خط داشت و با قلم بنیش "خط ریز" پردازی صفوی های جلی که بصورت بعیضی درست شده بود مشق می نوشته و بعد که ملا منق هارامی دید و نواقص را گوشتند می کرد. بچه حا صفوی جلی را می شنید و دوباره لزان استفاده می کردند... .

نوشت

جوهر هم فقط مرکب سیاه بوده در دولات می ریخته و برای رینکه مرکب ها ریخته نشود و جانی را کثیف نکند تک پارچه یا پنبه ای که لزان و لیقه می لفته در دولات می گذاشته. خوب نویی در زمان قسم دهمشان شخص و برتریت افزاید بود. حلب انجاست که بدضر خاردار ملک خانه ها فقط "خواندن" یاد می کند و نوشت. یاد مکنید از دو شاید علت آن رین باشد که نوشت نامه و سیله دفتر وزنه را کاری نمی کند می داشته.

مقرورات

ملک خانه دارای مقرورات مخصوص خود بود. نظم و انصباط بحد اعلاء رعایت می شد. بچه را می درس نمی خواند و یا به موقع به مکتبخانه نمی آمد و یا بی ادب و می انصباط بود و پردمادرش لزان و شاکی بودند و رعایت مقرورات ملک خانه را نمی کرد سروکارش با چوبهای انار که لاز قبل در آب خواهاند بودند تا نم کشیده باشد و بشریر بچه را از بست و آزار برپاند بود

ملکخانه ها

بچه باید تحمل فلک شدن و در قید رعن را داشته باشد گاهی آنقدر بچه تنبیه می شد که پاها لیش زیر چوب و فلک بخون می ازفاد و برای مدقی لازم بود. سخت ترین تنبیه ها قید کردن سر زیچه بود بدینترتیب کسرش را بین دو تخته چوب قرار می کند و همچ های آنرا محکم می کردند و قتل کنندی که بخواهند صحافی کنند !!.

در مکتب خانه‌ها برای هر کاری سفر را تی و قرار داده باشی وضع شده بود
تلّا برای بینی پاک کردن یا مستراح رفتن و یا آب خوردن
عدّم خاصیتی نداشتند.

سلام

وقتی طفل شنیده شد و نخواست از مدارج اجازه آب خوردن
مگرید. پس از لذت سبابه خود را مبنی برد و وقتی ملا کار را
در این حالت میدید می‌خواهد که پس از شنیدن انت و اجازه آب خوردن
میخواهد. و اگر ملا سرش بلت بپرسد و یا کار دیگری مشغول بود و
متوجه این حالت پس از نهید طفل و همیشی حال با صدای ملبدی لفظ «سلام العلی الحین»
و مدد می‌خواهد و به او اجازه میدارد.

اگر پسچه نیاز به پاک کردن بینی خود داشت رنگش را شست خود را نشان میداد و چنانچه
ملا توجه نداشت پس میگفت ملا «آنفق» و ملا متوجه می‌شد که پسچه میخواهد بینی خود را
پاک کند و به او اجازه اینکار را میدارد.

اگر پسچه نیاز به مستراح رفتن داشت پسچه رنگش را کوچک خود را مبنی بر میدارد و باز چنانچه
ملا توجه نداشت طفل با صدای ملبدی لفظ ملا «لدب» و مدارج اجازه مستراح
رفتن به او میدارد.

روزهای نجاشیه علاوه بر اینکه پسچه های افراد اعیان و شرکتمندان را برای ملا ناهماید درونه
بینه پسچه های مناطق بودند که دو تا سه دسته نان (چوک) که هر دسته دو عدد نان نازک
بیشترینه را برای ملا بیاوردند.

وقتی شاگردی نام مراحل یا دیگری را بسیار هم‌شکل بود طبی می‌کرد و باستی را برای ملا نشیرینی
مفصلی بیاورد. و ملا نیز آن روز و یا افسر را آن روز را تعطیل اعلام میکرد
تا پسچه ها را شادی بیشتری باشند.

برای اسلام تعطیلی مکتب خانه نیز عبارت و مطلبی مخصوص
گردید.

فتیله	فردا تعطیل
عده‌ی	فردا مرضی

رین عباراتی بود که بچه‌ها همه‌را هم و باصدایی بلند
تلکار می‌کردند و با شادی بسیار به خانه‌های خود می‌رفتند
گاهی ملا معلت کیلت و یا گرفواری که برآشی پیش
می‌آمد نمی‌توانست در حلبه شرکت کند و خلیفه را بجای خود
صرفی می‌خود و وقتی بچه‌ها ازین کار آگاه می‌شدند همه باهم می‌گفتند:

اعلام تعطیلی

و یا

باز بودن

„مکتبخانه“

نحوی:

فردا سرخودی „یعنی فردا سرپرست نداری“
و در موقع تعطیل مکتب خانه وقتی بچه‌ها می‌خواستند به خانه بروند باصدایی بلند
می‌گفتند

لوبیا:

„فردا زود بیا“

و این اسلام باز بودن مکتب خانه در روز بعد بود.
ناگفته نماند که مکتب در رهارهای بین صدم لرز اقراام خاصی برخوردار بودند و به قول
سعی:

هر کجا می‌قصه قدر می‌دیدند و برصدد می‌نشستند.

در داراب لرزه‌هاي قديم تا لذت شهه اي نهندان دور
بچه حاو نوجوانها و تحقیق برگ لان برای سرگرمی و تعویت
هوش و حواس و حافظه و قواي بد في بازيهای گوناگونی انجام

ميدارند.

در اين دوره که زمين هاي وسیع وزرشي و استاد یوم‌ها جاي
زمین هاي وزرشي لذت شهه که کوچه ها پس کوچه بودند گزنه
دیگر خبری و اثری را آن هم بازي ممنوع بینت

امروز فوتايل ، والبالي ، سبلان ، هندبالي ، وزرشاهي دو ميداني ، پرگ طول
پوش ارتفاع ، وزرشاهي زمي و ... و ... و جاگيزم وزرشاه بازيهای سنتي
لذت شده است . بازيهای قديمی داراب که کلا بدست فارمی سپرده شده است عبارت بودند از
بازی عرق‌چی سبوں غاپش‌گون
بازی لفک زری و بازی لفک صدوی رو

بازی دوبله دپو .

بازی ها زنگ شير .

بازی اتل متل توتو .

بازی یله آخری .

بازی چشم گلري .

بازی اوسم چخونه .

بازی گوگول ، پیترتر .

بازی هزنگ هزنگ .

بازی تپ تپ فیر . که لیکاک آنها و طبق بازی راشم میدیم .

بازی هاي

محلی و سنتی

داراب

بچه ها وقتی میخواستند بازی را انجام دهند. اولین و دو تین
نفر که از نزل بپریدون میباشد در کوچه های محله سکونت خود
سجکت میباشد و آهسته و آرام و با صداقتی ملبد و رسالتداری
که زیلا نوشته می شود می خوانند. بچه ها به محض شنیدن این ترانه
و یا آواز و صدا از خانه خارج می شوند و یک لیک به جم سایر
بچه های پیوستند و همراه سایرین این ترانه را دنبال می کردند
پس از طی غمودن تمام کوچه های عده و جمع شدن جم جم با ها و بازگشتن
بازی در محلی که از قبل تسبیح شده بود شروع می شد.

چلو گلی

آگاه شدن

جمع شدن

بازگشتن

اشعار و ترانهای در برای جمع شدن و آگاهی بچه ها خوانده می شد چنین بود.

یکی از بچه ها صدایش رساتر و ملبد تراز دیگران بود می گفت:

شیر بچه گل	...	دیگران جواب میدانند	...	های
برزین در	...	دیگران جواب میدانند	...	های
بازی لئیم	...	"	های	های
بازی شیر ازی کنیم	...	"	های	های
سنگی زدم لب چاه	...	"	های	های
لب چاه تنگ شد	...	"	های	های
مقابل سنگ شد	...	"	های	های
آرد جو فی رزی	...	"	های	های
عنده بال بیار بوزی	...	"	های	های
عنده بال مال ریشه	...	"	های	های
سیس کاسه لیسه	...	دیگران جواب میدانند	های	های

حسره که نیاده بازی . . . رگران حجاب میدادند . . . های های
دُمِ باباش درازی های های
و این ترانه آنقدر اراده پیدا نمود که هم بازیگران جمع شوند.
پس حاضر خاصی شروع می شد که آنهم آرامی داشت. بدین ترتیب دیگر نظر لازم نبکه؟

کل ز همه بزرگتر بود با صدای ملبد و خلی کشیده رو به
سایرین می فرد و می گفت:
..... کنی او مده کنی نو مده
و بچه پا کرد می داشتند کدام بازیگران شاید با هم یلصد ا
می گفته شد
حاضر، غائب
چلوگولی

در بازیها
و آن بچه‌های پر سیده
„حسن نواده“ ...
„چش میشه“

د بچه های دیگر حباب می‌دارند: باد بچه شه.
 دوباره می‌پرسید بچه چی؟ . . .
 بچه های لفته: شدّا . . . بچه خرس
 و این آرانه برای تمام بچه هایی که غائب بودند می‌خوانند و برای یزد بچه غائب در آفراس
 حیوان را عرض می‌کردند شدّا برای غائب دوم می‌لطفت
 بچه خرس و یا بچه گگ و . . .
 تاریخ نام بچه ها حافظ شوند .

بازی با فرستادن یک مارس صلوات بر محمد شروع می شد و این مراسم همچنان در ابتدای بازی یک روز یا شبانگاه می شد.

وقتی بازی تمام می شد و بازیکنان می خواستند پر اکنده شده و نجات داده خود را بروند تا مراسم آزادی برگشت. تمام بچه های جمع می شدند بدورهم و "اوسا" یا "سرمه" یا "پیرمرد" با صدای ملبد می گفت:

خود... خود
و زیلان می گفتند:
هر که خونه خود.

اعلام

خاتمه

بازی

و بعد این ترتیب خاتمه بازی و احجازه رفتن به خانه ها صادر می شد و بچه ها با فرستادن صلوات با حرکت دو به خانه های خود می رفتند.

افراد بازیکن دو فراز بچه که شخص داره بودند از زیلان زنگلتو و با پوش آرد و در حقیقت قدرت مدیریت مشتری دارند نیام استاد که در اصطلاح محلی "اوسا" و یا "سرمه" و یا "پیرمرد" می گفتند اتفاق می کردند. و ماجهی اصحاب محورت بگلگفت و یکی از بچه ها خودش را نامزد عرفی می کرد.

بالاخره آن دو بچه یادو "اوسا" افراد را مطابق

مشتری یا خط

تر یا خشک

"پو یا بوک"

انتخاب

"اوسا"

در بازی

بین خود قسمت می کردند.

پر دسته از بازیکن در یک طرف و در مقابل هم و پشت سر "اوسا" قرار گرفته

در بازیها تظم و متعارف است که هم رعایت می شد و همه حروف و لغته و نظر "اوسا" را قبول و اشتبه

از نهاد لفرا او، از طریق شیر یا خط اینگونه بود که یکی از اوساه که ای دو یا پنج ریالی درست خود می گرفت و به اوسای دسته متعاب می گفت. شیر یا خط و اوس حواب میدارد مشهور شیر، اوس ای که سکد درست داشت سکه با چرس به حوا پرتاب می کرد. اگر در موقع زمین از قاردن سکه شیر برای بود که حق نهاد بادسته ای بود که لغه بود "شیر" و اگر خط نمایان بود حق نهاد بادسته متعاب بود.

و بر اوسای بزرگ نهاده را ولین نفر بازیکن را نهاد می کرد و نهاد روم با اوسای بعدی و بعین روشن تا طلیبه ها در دسته ای از بازیکن فرار گزند.

نهاد "افراد

از طریق

شیر یا خط

نهاد افراد از طریق تر یا خشک اینجین بود که یکی از اوساها قضمیگی همی از زمین بر میداشت و کلیطف آن را با آب دهان پر کرد و به اوسای رسیده می گفت: "تر یا خشک" دوسای متعاب شده می گفت "خشک". در این موقع اوسانگ را بحوار پرتاب می کرد اگر منگ و قمی زمین می ازداد طرف خشک آن نمایان بود اوساتی که لغه بود "خشک" بزرگ نهاد بود و ای اوسای متعاب ابتدا از افراد بازیکن خود را می کشد بدهان ترتیب قبلی نهاد می نمود.

نهاد "افراد

از طریق

تر یا خشک

نهاد افراد از طریق پُر و پُوك "مدین نخ بود که یکی از اوساها سنگی بزرگ درست خود پنهان می کرد و به اوسای دیگر می گفت: "پُر یا پُوك" و در همین حال که اوسا دو دست خود را درست کرده و جلو اوسای دیگر لغته بود اوسای طرف متعاب بادست پُشت دست راست شده اوسای دیگر میزد و می گفت (شده پُر)، و قمی اوسا

نهاد افراد

از طریق

"پُر یا پُوك"

پیش باز میکرد اگر پُر بود حق نهاد اول باز بود و گزنه اوسای دیگر بازی نهاد را شروع می کرد . . .

<p>تقداد بازیان رزش نفره های بالا در دوسته ماوی محل بازی: میدان یا کوچ و یا هر محل دیگر</p> <p>و شال بازی:</p> <p>کیک توپ کوچک یا یک قطعه سُنگ کوچک و یا هر شیخ و حبّم کوچک دیگر.</p> <p>طرینی بازی:</p> <p>وقتی دواوسا نفرات خود را انتقام بخود نمود آنها را در بالای میدان بازی در فاصله کمی از هم بصورت دایره در حالت چهار زانو می نشانند.</p> <p>پاهای حجم بازیان کاملاً هم باشد بطوریکه زیر پاها بیچوچه برآیند. آنگاه یوسا با قطعه سُنگ یا توپ کوچلی که درست دارد وارد دایره بازیان می شود و در حالت چهار زانو می نشاند. پردوست خود را بزیر زانو بند و پاهای بچه هامی برد و چندین بار خود را رامت و خم می کند و این شعر را برای پرنفراز بازیان می خواند:</p>	<p>بازی</p> <p>عرقچی بسون غاپش کن</p>
---	---------------------------------------

عرقچی بسون غاپش کن غاپ غاپ نیم غاپش کن
که عرقچی های قطعه سُنگ و غاپ هم یعنی نیهان کردن و این شعر یعنی این جسم را لازم نیز
و آنرا نیهان کن و استاد این شعر را می خواند و در دایره و رو به بازیان دور نمیزند.
یوسای پرلیز دیگر نیست شاهد و ناظر عملیات دوسای تریب می باشد.

دوسای بازیان در ضمن این علیت که با لیتی با ترسی و همارت فاصی صورت گیرد
جسم را در دامن و بازیز پایی بیلی لز بازیان قرار می دهد. بطوریکه اوسای مقابل متوجه نشود. آنگاه
رامت شده وزر دایره بازیان خارج میگردد. اوسای دوم با لیتی لزروی حالت تغیر اتفاقی که احیاناً
در بچه های بوجود می آید و لزروی بصیرت و استاری گلو یا جسم نیز پایی که امیک از تجربه هاست. اگر صحیح گفت
که خود و تیش برنده هستند والی بازنده می باشند. در این موقع تیم برنده سوار بر تیم بازنده می شود و از این سوی
میدان به آن کوی میدان میزند و بازی باز با تیم مقابل شروع میگردد و اراده پیدا می کند.

تعداد بازیکنان: نامحدود

وسائل بازی: چیز

مکان بازی: صحراء بیابان، میدان، کوه و سیعی

بازی نقش بردن نوع است:

نقش محولی و نقش "صدوی رو"

نقش محولی که فقط آن بازی نقش می‌گویند یک تیمی است و در آن بازندۀ یک نفری است.

بازی

"نقش"

طریق بازی:

ابتدا در وسط کوچه یا میدان رعل بازی است مقادیری خار
ز مر یا خالسته باندازه یک دایره باشعاع ۵ متری بایس

ستمیتر می‌ریزند و این کوچه خاک را "کوب" می‌گویند. این کوب باید در جانی لازم کوچه
یا میدان برپا شود که بچه های توأم در طرف بالای آن حداقل ۲۰ تا ۳۰ متر می‌باشد.

آنچه کلی لازم بچه های طبق قرعه انتخاب می‌شود که با اصطلاح "زیرکو" بروند. این بچه های رُشت
"کوب" خم می‌شود و بادستهای خود زانوی خود را می‌گیرد و طور میله کمرش کامل خم شده و حالت
یرکوع پیدا کند.

پس بازیکنان بترتیب بازدن دو دست خود برُشت بازیکن و بازکردن پاهای از روی
فرد خم شده می‌زند. وقتی تمام بازیکنان بهین خواز رُشت بازیکن یاد شده پر می‌زنند.
بازیکن را مت شده و لازم کوب یک قدم نیزگ هلو میرود و بازی به عنوان حالت اولیه خم
می‌شود و آناده است تا بازی اراده باید. بازیکنان مجدداً بازی را شروع می‌کنند. بین
ترتیب که لازم فاصله ای دور از کوب شروع به دویلن می‌شند و بازدن پا بر روی "کوب"
با اصطلاح "خیز" برسیدارند و از این فاصله با گذاشتن دستها برُشت بازیکن
از روی اراده می‌زند. این مارتو سطبه بازیکنان انجام می‌شود و وقتی هنوز چهار رُشت بازیکن

می پریدنده محدوداً بازیکین خم شده لاز محل "کوشدن" کیک قدم بزرگ دیگر به جلو می رود و بازم خم شده و بازیکین سجان طبقی لاز نیست او همی پرید.

برچ فاصله کوب "تا بازیکین خم شده بیشتر شود، بازیکین برای لاین" خیز "بیشتری داشته باشد لاز فاصله بیشتری شروع به دویدن می کند.

داین بازی آنقدر اراده می یابد تا حاصله فاصله کوب، تا فردی که خم شده باندازه ای بپرسد که یکی از بازیکین با دو خیز کیک خیز آن لاز کوب و خیز دوم لاز فاصله بین خیز اول و بازیکین خم شده میباشد نتواند لاز نیست او بپرسد.

در همین جا بازی تمام می شود و فردیکه نتوانسته از روی بازیکین بپرسد بازندۀ شناخته شده و باید زیر "کوب" برود و بازی محدوداً شروع میگردد.

دبی است در این بازی باید تمام بازیکین هم قدرت وهم قوه باشند لذا افراد هم قوه با هم بازی می کنند و ضعیفان از نظر قدرت بدینی با هم بازی می نمایند.

این بازی بزnde یا بازندۀ ندارد و در حقیقت برای آمارگی و شروع بازیها دیگر است تا با صدام بازیکین چشم می شود.

بازی به این نحو است که یک نفر سجان طبقی گفته شده خم می شود و یک نفر بازیکین از روی این خم می پرسد و در یک مرتبه دو خم میگردد. نفر سوم لاز نیست نفر اول و دوم پریده و در یک مرتبه نفر دوم خم میگردد. سپس بازیکین چهارم لاز نیست نفر اول و دوم و چهارم پریده و خود در فاصله یک مرتبه از نفر سوم خم میگردد و داین

بازی همچنان اراده می یابد. و وقتی نفر آخر بازیکین لاز نیست نفر اول پریده و دیگر بازیکینی بر می دین و وجود نداشت نفر اول را است شده و از روی نفر دوم می پرسد و به همین طبق بازی اراده می یابد تا بازیکین چهارم شوند و برای بازیها دیگر آمارگی بیشتری داشته باشند.

بازی

لطفاً صد هی رو"

نقاد بازیگران نامه داد
و سائل بازی همچو
مکان کوچستقیم یا میدان

پس از آنکه بازیگران بد و تیم یادسته نقیم شده بودند
در باره‌ای محل بازی در وصف و دریک اتفاق اتفاق رمی‌گزیند.
آنگاه روسا پاها یک خط مستقیم باشند یا داخل جلو پاهای
بازیگران خود می‌کشند. بازیگران نایاب از این خط تجاوز کرده
جلو تر بایند و باستی چه دریخت خط قرار گزینند.

بازی

دولبه د پتو

آنگاه روسا، هایک نفر از آن دسته و یک نفر از دسته دیگر را تقدیر می‌کنند از نظر جسمی و قدرت باهم
بر اجرت شده از تهاب می‌کنند و یکی در اول دین صفت و دیگری در اول آن صفت قرار می‌گیرند
این دونفر بزمی و دریخت خط می‌کشند (عنان امانته افزاییده بقیه دو شرکت می‌گذارد) و آماره هسته
تا اوسا را جازه دویدن بدهد. اوسا با دهان خود بسوت می‌زند و این دونفر شروع به
دویدن می‌کنند و دیگران آنها را با فریاد کشیدن تشوق می‌نمایند. این دونده درین
دویدن باید این شعر یا ترانه را ملبود و رساد شمرده بخوانند:
دولبه د پتو ... آله، آله، نوری ... چنگله خوری ... دو ...
کلمه دو را باید مکثند و باز جمله یا ترانه گلزار شود.

دبیعی است که بازیگران باید این حجاجت را در یک نفس کشیدن گذوید و اگر در صین دویدن
و خواندن شعر احتیاج به تجدید نفس داشته باشد و نفس خود را تجدید کنند در همانجا
بازنده می‌شود و باید یار خود را بریخت سواره کنند و بینزند یاران دیگر دریخت خط برسانند
و زونفر دیگر یکی از تیم اول و دیگری از تیم دوم بازی را به همین طریق درآمد دهد ...
و این بازی تا آخرین نفر را مه پیدا کنند.

تسلیم بازیلنان: ۶ تا ۱۰ نفره

همچوں وسائل بازی:

مکان بازی: میدان یا کوچه که یک دیوار یا تکیه‌گاه داشته باشد.

بازی

طبقه بازی:

پس از تقسیم بازیلنان در دو دسته هر کدام از افراد بازی‌کن نامی از اعضاً دین شیر برای خود انتخاب می‌نماید مثلاً «پایی شیر»، «دست شیر»، چشم شیر، دم شیر، کله شیر، گوش شیر و «ماهی هم شاخ شیر» و ...

هازنگ شیر

پس از قید قرعه کی دسته بازی را شروع می‌کند. بدین ترتیب که یک نفر از بازیلنان دسته اول که باید بازی را انجام دهد لطور دادطلب (ممکن است یک نفر از دسته اول را بدلیار یا تکیه‌گاه نخوده و با کمی حمثدن دو دشمن را به دیوار تکیه می‌سیده لطور که یک نفر به آسانی سقوط برداشت او سوار شود. برای استفاده بیشتر باید پایهای خود را کمی بازنگه کند.

آن‌گاه بازی به این نحو شروع می‌گردد.

بازیلنان به ترتیب اعضاً دین شیر از سر تا دم یعنی ابتدا «شاخ شیر» و بعد گوش شیر چشم شیر، کله شیر، گردن شیر، دست شیر ... و تا آخر دم شیر نشست سر بازیلنان که برای کواری دادن آماده شده است. قرار می‌گیرند.

بازی‌کن اول که مثلاً نامش «شاخ شیر» است دست خود را برداشت بازیلنان که آماده کواری دارند از زند و با سرعت پریده و کوله‌ای رومی شود و صحن سوار شدن می‌گوید:

«بالاشست شاخ شیر»

او ساکر در کنار بازیلنان ایستاده می‌گوید:

«حا شاخ شیر»

نفر سیمی که در اوّل صفت قرار دارد و خود را کار ماره نخواهد که سوار شود همی گوید:
 "لَبَّهُ شَيْرٌ" "لَبَّهُ لِقَنِ لَبَّيْكٌ"
 و اراده مسید حدد.

"شی لشین" ، پاییشین که حشم شیر او مدوسرید "در همین موقع شاخ شیر که سوار بوده پیاده می شود و حشم شیر" یعنی نفر دوم بهشت بازیکن می پردازد شیر هم به آخر صفت هی رود و حشم شیر در حین سوار شدن می گوید :
 بالاشت حشم شیر.

او سامی گوید :

ها حشم شیر
 و نفر سوم که مشذ زنگ شیر نام دارد میگوید :

"لَبَّهُ شَيْرٌ" و بلاغ اصله اراده مسید حدد :

"شی لشین" پاییشین که زنگ شیر او مدوسرید
 و حشم شیر که سوار بود پائین همی پردازد میگوید :
 پاییشست حشم شیر و زنگ شیر همی گوید :
 بالاشت زنگ شیر.

و به همین ترتیب تا نفر آخر یعنی دیم "شیر این بازی اراده می یابد .

خواندن کھات و جلات و ترتیب و نظم و سرعت در کار سوار شدن و پیاده شدن و به لکنت سیف آدان و صحن لفتن جلات از مقررات بازی است . و خانچه بازیکن در حین لفتن کھات داشتباکند و یا به لکنت بفته و یا به موقع یا ترتیب و یا کانکه اسم خود را عرضی نمکوید بازندگان و باید خود را برای سواری دارند و بهشت او پریدن آزاده کند و لذا لکنیه به دیوار مسید حدد و دسته دوم به همین ترتیب باید بازی را شروع کنند و تا هر موقع که نجوا هنده این بازی را اراده مسید حند . این بازی بسیار شیرین و حابل است .

تعداد بازیکنان:	سنه به بالا
وئل بازی:	بچ
مکان بازی:	میدان، کوچه رتاق
طریق بازی:	بازی

بچ ھارکی خط بروی زین می شنید و پای خود را در لاز
می نشند. بطريقی رتریبا پاها هم چسبیده باشد. آنهاه او سا
ياد رو سط بازيلان می شنید و ياد متفاصل آنها قرار مگيرد. طور گليه
لصف بچه ها مكت دالت او و لصف دگير سكت چپ او فرگار گرند

سيں باشش روی پاھاي بچه هم زند و اين شعر اطوري می خواند که با پخش آن داشش
روی پای گيلی لاز بازيلان نخورد.

اَنْ . . . مَتَّلْ . . . تُوتُولْ

گاوِ حسن کوتوله . . .

نیشیداره نیپسون .

شیرش ببر هندیسون .

یک زن کردي بوسون .

امش بزار غم قنسی .

دور گلاش قسر فری

چین واچین .

یک پات در چین

اين شعر مخوازه داشت راه ترتیب روی پاھای بازيلان می لذارد و وقتی به کلمه آفر
معنی "ورچین" رسید ہر پانی که داشت اصابت کرد باید آن پا جمع شود و شردا زا بدرا
توسط اوسا خوانده شود.

به همین ترتیب بازی "دل مل توکله" را داده می‌یابد تمام پاها که بصورت کشیده و دراز روی زمین است جمع شود و فقط یک پا بماند که صعب آن باز نمایه است و با بد ہر نوع تنبیه کردن سوی یاروسا، تیس می‌شود درباره اش اصرار گردد. و این تنبیه گاهی آدم را خواهد نمی‌زد و تقصید و برخی لوقات دویدن و سواری دلدن است. بازی تا ہر موقع لذخواهند همین نخل داده می‌یابد.

تقدار بازیکنان:	نفسه به بالا	بازی
همچ	وسائل بازی :	
میدان ، کوچه	مکان بازی :	
طريق بازی	" یله اختر و .. "	
بازیکنان به دو دسته تقیم می‌شوند و هر دسته زیر نظر "یاروسا" در دو طرف میدان یا کوچه در برابر هم می‌ایستند.		
بازی کنندها از خوشی که جلو پاشان کشیده شده قرار		

می‌گیرند و "یاروساها" در جایی که میدان بازی زیر نظرشان باشد مستقر می‌شوند. شروع بازی با بصورت است که یکی از اوساها بادهان خود "یبوت" می‌زند و بازی را آغاز می‌کند. بازیکنان که قیمه در پشت خط یک پایی خود را چه پایی را متوجه می‌کردند و از پشت بادست گرفته اند و باصطلاح "یک لشکو" هستند باشندن صدای "یبوت" اوسا از دو سوی میدان بطرف هم حرکت می‌کنند.

بازیکنان معمولاً برای گرفتن پایی خود از گشتن دست و پاراد رحم پنج می‌گشند و یافعطاً بادست شست پارا محکم می‌گیرند. لشکی باین دارد که بازیکن در لام طرق هدایت بشرتی را در دست می‌تواند پایی خود را محکم نگهداشت و تازیم نمی‌پنداشد.

بازیکنان وقتی با حالت یک و یا یک لشکو" بوسط میدان رسیده هر بازیکن برای خوش لشکی را انتخاب می‌کند و در بیانیل یک پانی (یک لشکی) ...

با شانه های خود حکم به حم برخورد می کنند و برای لکننده باقدت و قوان بیشتری به حم نیزند
هر بار تعدادی فاصله از هم گرفته سپس با سرعت به طرف یکدیگر کرده و محدود آشانهای خود را
به حم می کوبند و آنقدر اینکار را دفعه می یابد تا یک بازی کن خسته شده و دشنه از پاریش جدا
شود و پایی را نزین بخورد که در این موقع زین بازیکن بازنشده بازیست و باید طرف خود را
بیشتر سوکن دویچی ایش مینی را از میدان بسازد.

لوساها یا پسر مرد ها " یا یتیمه مرد ها " در گوش ای از میدان کار بازیکنان را زیرنظر
می گیرند و در صورت بروز اختلاف در خارگشان تقاضا دست می نمایند.

نقد اد بازیکنان	نامحدود	
وئل بازی:	چیچ	بازی
مکان بازی :	میدان یا کوه	
طبقی بازی:	هرزنگ، هرزنگ	

بازیکنان بدوزنسته تقییم می شوند و در دو طرف میدان بازی
مستقر می گردند. دسته اول با حمله ای لوسا نام ایسی " رابرایی
خود انتخاب می کنند ابتدا لوسا دسته دوم حم را زنام اسب اطلاع دارد. ثغه اسب سفید
اسپ قرمز یا اسب کبر آغازه اوسا دسته اول از بازیکنان دسته دوم می پرسد:
هرزنگ هرزنگ، .. اسب چه زنگ ؟ ..

و بازیکنان دسته دوم با مشورت هم نام ایسی را می گزند. اگر پاسخ صحیح و درست
بود که بزنده هستند و باید پرسه مقابل هزار شوند و آنها را تا آخر میدان ببرند و اگر صحیح
حوالب نداشند باید دسته مقابل را سواری دهند.
لین بازی تا حسر وقت که نجوا هندراده میدهد

تنداد بازیکنان . . . نامحدود
و شل بازی . . . یک دستهای یا پارچه‌ای تغیر
سکان بازی . . . جانی و سیع

بازی

طربی بازی:

بازیکن بصورت راه ره ای به شام سه تریا بیشتر کارستگی
تنداد بازیکن را در دفعه بازی مستقر می‌نمود.

”چشم گلیرو“

این بازی یک تیمی است یک نفر قید قرعه و یاددا و طلب
دزین بازیکن انتها ب می‌شود و در وسط دایره بازیکن

قداری گردید. ”لوسا“ با استهال و یا تله پارچه ای تمیزه که درست را در چشم این
بازیکن را می‌نمود. الطبعه یکه او همچون جانی را بهینه. سپس ”لوسا“ خودش حم در رایه بازیکن
جانی می‌گیرد و ضربه بازیکن می‌نمود. آنگاه ”لوسا“ با صدای بلند می‌گوید:

”چشم گلیرو چه باله“.

و سایر بازیکن هن من پراکنده شدن در محدوده دایره با هم جواب می‌دهند:
”وقتِ مطلع آناره“.

و آنگاه ”لوسا“ با سایر بازیکن هم یک صدای فریاد نیز نه:
”چشت گلیرو، که باله“.

در اینجا بازیکن وسط که چشم بسته است با احتیاط در عین حال با سمعت عمل در همان محدوده
دایره مبنبل سایر بازیکن می‌دود و آنها را دور و برآ و فراری کشند.

چنانچه دست این بازیکن به صدر بازیکن فراری اصطبات کشید آن بازیکن بازنه
بوده و صن لائیله باید هر بازیکن چشم بسته سواری مجدد. باید خودش حم برای کانکله چشم بسته

شود لب سطح میدان باید و این بازی همین طربی را در می‌باید . . .

لندار بازیلین	بازی
دستیل بازی	
مکان بازی	
میدان یا گوچ	
طریق بازی	
بازی لان در درودسته و نیز نظر "لوس" در درودسته ف	"اوسم چه خونه"
میدان مستقر می شوند.	
سپس او ساها با نظر هم نام خانه ای را در محله دنیاضری لیرده	
"مشهد خانه رضا" کرگاه او ساها به وسط میدان آمده و	
او ساقی که باید بازی راشد و مکن در رو به دسته خود کرده و میگوید:	
مرد آی من (یعنی ای مرد عالی من) و بازیلین درسته اش حمده با هم میگویند:	
لئی جون من . . . داو سامی گوید:	
اوسم چه خونه . . . بچه های می گویند:	
خونه به خونه . . . دوسامی گوید:	
خونه ؟ کی ؟	
در اینجا بازیلین برشورت می پردازد و بعد برای راهنمایی بیشتر می گویند:	
کی زمین می خوره دوسامی گوید رشد کرچه سوم و یا نام کوچه ای که خانه رضا در آن	
قرار دارد می برد.	
بازیلین با توجه به شانه ای که او سادره نام خانه ای را در هن کوچه بربان میآوردند	
اگر نام کوچه دنیاضر گرفته شده بود "خانه رضا" که برندۀ هسته و کولا نظرات آن درسته	
دلگرمی شوند و مقداری راه کواری می خورند	
و اگر حباب صحیح نبود باید کواری بعثت دوین بازی بهمین طریق لرامه می یابد.	

تنداد بازیان . . . نامحدود	بازی
و شل بازی: سه قطعه سنگ کوچک در سه اندازه مختلف ..	" گو، گوسل "
مکان بازی: میدایی، فضایی باز	" پنیر، تر "
ظرفیت بازی:	
این بازی یک نیمی است. دین ترتیب کار ایندیش نفر لوسا زمین بازیکن را تھاب می شود.	
لوسا پس از تھاب شدن سه عدد سنگ کوچک در سه اندازه مختلف (کوچک، متوسط، بزرگ) که در دست داشت جای بگزیند بر می گزیند.	

این سه قطعه سنگ سیوان از سه نوع شی مثلاً یکتا لذغال، یک قطعه کج و یک هزار سنگ باشد
سپس لوسا سنگها را تک تک به بازیکن را از نشان میدهد تا همه آنها را ببینند.
لوسا وقتی سنگ بزرگ را از نشان میدهد با صدای بلند می گوید:
گووک یو و صدای خود را می شده یعنی این سنگ یا وایت . . .
وقتی سنگ متوسط را از نشان میدهد می گوید:
گوسلک یو یعنی این سنگ هم گوسلک است . . .
وقتی سنگ کوچک را از نشان می دهد می گوید:
پنیرک یو یعنی این سنگ هم پنیر است . . .
با بر این بازیکن می ترسد که سنگها هر کدام علامت چیست
سنگ بزرگ " گو " گاو
سنگ متوسط " گوسلک " گوساله
و سنگ کوچک " پنیرک " پنیر

وقتی بازیلنن سنه، راشناخته او سا، یکی از سنه مثه "گوسل" را در مشت خود پنهان می کند و در حالیله دنگشان دست رو بزمین است و سه داشت قرار دارد با این نفر بازیلن را بصورت دایره یا خط مستقیم ایجاد میکوید:

گو، گوسل، پنتریر

یعنی مشت من گاو است یا گوسله یا پنیر تازه.

و بازیلن مورد سؤال باید با آنگاه کرون مشت او سا و با توجه به برآمده می دست مشت او تشخیص دهد که سنه درون مشت گاو است یا گوسله و یا پنیر تازه وقتی جواب از طرف بازیلن دریافت کرد مشت خود را بازی می کند اگر دست بود و بازیلن لفته بود "گوسل" که بر زنده است و او سه متر سطح را ن بازیلن میدهد و او را به آخر صفحه حدات می کند. ولز نفر دوم سؤال می کند

گو، گوسل، پنتریر

دیگری است که او سرای نفر دوم نیز سنه در دست پنهان می کند و بعد این سؤال از او می شود. و باز این بازی می کن پنهان خود را ای خود حدثی میزند و مشهداً می گوید "پنتریر". پس مشتش بازی می کند و سنه را ن بازیلن میدهد. اگر پنتریر بود که او را به آخر صفحه حدایت می کند و اگر نبود بازی می شود و در گوشه ای می ایستد.

این بازی باید آنقدر درآمد پسیدا کنند تا بازی می شود. ولز نفر پر سنه وقتی دو نفر بازی می شود.

آنگاه رسته ای دست و پایی بازی می شود و رسته ای دیگر دست و پایی بازی دوم را می پرسد و باز زمین سلبد می کنند و آنها را با حلبو و عقب بردن مانند گاهواره بهم می کویند و همین بار این عمل ابرایی نسبیه بازی می کنند آنگاه بازی همین روش را امیدهند.

تمددار بازیگران، نامحدود

همچو

و سلسله بازی

مکان بازی : رتاق یاسمن نزل

طریقی بازی :

دین بازی بیشتر در شهرهای سرد زمستان و در راتاق
و معمولاً توسط «مارنگر» برای بچه های کوچک ۸-۷، ۶، ۵

سلاخه امی شود.

مدین طریقی که مارنگر داشتین «لوما» در بازی امت پاها
را خلو خود می نشاند و سرکیم بچه را در دامن خود قرار میدهد

بازی

«تپ تپ پنیر»

به طور کلی صورت بچه روی رامن یا زانوی مارنگر قرار گیرد و جانی را بینند.

سپس مارنگر و سایر بچه های بالف دست آرام و آهسته به کمر بچه می کونند و درین حالت مارنگر

می گوید :

تپ تپ پنیر.

شیشه پر پنیر.

مینخ یاسه پایه.

آنگاه آنگشتان دست خود را صورت مینخ و یاسه پایه را اورده برآشیت بچه می گذارد و بچه با اس آنگشتان برآشیت خود باید تشخیص دهد که مینخ امت یاسه پایه.

اگر بچه تشخیص دست و صحیح را درینده امت و بچه های دیگر برای او خواهد شد و اگر جواب صحیح نداد بازنده امت و بچه دیگری برای انتظار آرامه می شود.

نهنما باید امت که مارنگر برای این دست و این انتظار آرامه می شود و سایر آنگشتان را صحیح می کشد و برای این دست و این انتظار آنگشت برآشیت بچه می گذارد.

شعری لـتـحـت عنـوان، شـهـر خـودـم، درـلـنـجـا کـوـرـدـهـمـیـشـودـشـدـلـیـتـبـهـلـجـهـدـلـامـبـیـ، کـدـدرـآنـبـافتـقـدـیـمـیـشـهـدـلـارـابـ، آـرـابـوـرـمـ، چـلـوـگـلـیـکـبـوـکـارـوـپـیـشـ وـخـدـصـهـزـنـگـیـمـرـمـدـرـلـارـابـرـصـدـسـالـلـدـلـشـتـهـ رـاـسـجـوـیـرـکـشـیدـهـاـتـ.

باـمـطـلـعـهـلـهـایـنـشـرـضـنـآـشـنـادـنـبـاـدـلـارـابـرـلـدـلـشـتـهـ بـهـاـصـطـلـاـحـاتـوـلـهـجـهـدـلـارـابـنـیـزـآـشـنـاـمـیـشـوـیدـ، وـجـونـمـانـیـ طـلـاتـوـاـصـطـلـاـحـاتـمـحـلـیـرـقـمـتـلـهـجـهـدـلـارـبـ، وـرـجـمـیـنـکـتـبـ لـهـدـهـاـتـازـلـکـلـرـلـرـآنـخـوـدـلـارـیـمـیـشـودـ.

توـیـآـوـنـ توـخـورـمـ، مـخـصـرـیـگـپـ نـبـنـمـ
خـورـدـهـخـورـدـهـ، هـیـثـ جـوـجـهـ، آـتـوـطـمـ، مـیـپـرـهـ
فـیـشـدـلـاـلـلـهـشـتـهـ تـاـآـخـرـشـ ہـلـارـتـاـ پـاـ
شـوـکـمـیـشـدـ، مـیـشـتـقـیـھـمـجـاـ زـوـزـهـ گـرـگـ
مـلـیـیـیـنـدـمـالـاـ، بـوـدـکـدـشـمـیـلـفـتـنـ، پـتـخـوـرـاـ
بـیـشـلـزـینـمـلـهـ توـدـلـارـبـ قـدـیـمـاـنـبـوـدـهـ
مـلـیـیـیـلـامـزـدـهـ، کـهـشـرـشـ مـرـهـ خـوـرـاـ
بـیـرـمـحـمـدـ، بـوـدـوـیـحـاجـمـلـادـیـ، وـبـشـاطـرـیـ، بـوـدـ
قـیـعـاـمـ حـلـوـاـبـوـدـوـیـنـجـنـیـبـوـدـوـخـرـمـاـخـرـرـ
بـلـوـشـوـمـوـمـ بـوـدـوـبـرـوـنـ زـمـنـشـعـصـمـیـشـهـ
وـمـبـرـیـیـیـاـمـجـیـیـآـبـارـمـرـیـتـ توـخـوـنـشـوـنـ
کـرـیـشـسـعـیدـوـبـرـخـوـشـوـنـ جـمـمـیـشـدـنـ

شـهـر خـودـم

مـیـخـوـامـلـاـشـهـشـهـخـودـمـلـکـیـحـرـفـزـنـمـ
لـذـقـدـیـاـ، کـهـدـارـهـبـیـاـشـبـیـاـشـیـاـدـمـمـیـرـهـ
قـدـیـاـکـهـشـرـمـاـبـنـوـدـاـقـیـقـ، قـدـحـاـلـاـ
سـهـقـتاـ، سـهـتـاـمـلـهـلـوـدـ، اـنـیـمـبـنـوـدـاـقـدـبـرـگـ
بـاعـنـفـشـ وـبـازـارـوـعـصـاـیـ وـبـاتـاجـآـبـاـ
مـلـهـیـیـکـوـزـهـگـرـیـ، هـمـلـبـلـ لـاـمـزـارـهـ
تـلـیـیـیـلـامـزـدـهـ، یـلـیـیـیـلـمـبـوـدـرـیـگـ آـبـاـ
سـهـتـاـنـوـزـاـیـلـوـدـوـ آـنـنـمـ فـوـشـوـنـبـاـزـاـیـلـوـدـ
بـعـضـیـاـمـیـنـخـتـنـهـ توـیـخـونـهـ، فـوـنـچـوـرـکـ
پـرـکـلـهـاعـیـوـنـبـوـدـوـمـالـکـ، بـشـوـوـھـبـهـکـمـیـشـدـ
بـعـضـیـمـکـنـیـیـسـیـدـهـ دـشـوـنـ آـذـشـوـنـ
سـهـقـةـاـیـیـدـفـهـبـمـ قـوـمـوـخـوـشـاـبـاـتـمـلـوـدـنـ

قصه از نیکی و خوبی و صفای رفته می‌گفت
کی می‌شد، آتو، دیتو او، بنت پاک و لطیف
دیه «آملاکی اکبر» بود و خان «بود و مشیر»
آجوم می‌رفت. بقیه برآشون یه ماهه بود
بعضیاشون تو جوم کارشون بود. «جمت»
پشت دلکون می‌شس یاروی دلی تو کوچه
بعضی موچم کسته یا پشت گردان فیشید
ازی بابت چقده عذاب می‌گردان یادمه
غوریه‌ی پیش کلی دلگ خوب رونه می‌شد
صدای باره او تا هفتا مله می‌کشد
که اون پین که می‌شد، در میزش می‌لیس
یه خری را شت و می‌گفت گملی منعلی بود
اگه بدتر می‌شدی، آی به چشم پرداز
کوش مردم بچاره زی دوای محل
عوشن بسط ملت خونه پن جا بود به پا
ده دوازده تا بچه، تو درسه سه بشد
نه ز پاک بچه‌ها بود خبری یا اثری
که اون بچاره هاجم می‌شدن پای دیوار
دلکون خشت و طی بود، روشننم چون و هرس
تاک شو می‌شد، تمام دلکونا به بودن
بعضیا چیای دلکون، خونه می‌گردان بر شو
می‌شیش کشید می‌داد، اترس دزای فراون

پدر پیه خونه برای بچه قصه می‌گفت
جموم فرنیه‌ای بود و همش هرگ وکیف
جموم سی صاققی «کلی کوچول، کلی کبیره
سخته ای یه دله، اونم اگه اعیون زده بود
دلکه نیخواش که موداش، کوتاه، یا رصلابنه
دلک از کیف، کاسه ولنگلی و تیغی در می‌ورد
دلکه دس بچا صدال می‌بردن: یادمه
هر که نیخواش بلشه دندون فسرمه ده، خود
دلک ام دندونه بایک گاز اینز می‌کشید
تو تکوم منطقه یه دکتری بود، دیه بس
اسم دکتر یادمه، «خاوریه» بود محلی بود
دارو هم گوزبون و فاسین و رشته مک
خورده خورده «فاسین» یه دارو خونه زد تو عمل
ادباً ز هارسه بنوی سبیر همیچ کجا.
بعد حا تو کوب خونه دوتا کلاس درش داشد
نه ز می‌دون نه ز بلوار، نه ضیا بان خبری
میدونش می‌دون فروع و دیه پای تو تاه
تام دکاندارا جا شون تو بازار بود و بس
با پیش مخ روحی بازار کپری سبه بودن
چونکه نا امنی و دزی بود و دردار و برو
بعضیام خو خودی را شتن که تا صب در دلکون

اگه نجت نمی کردن، تجد اصحاب نه بود
 گای تقاضی خودشون، هشتر یک فراموشند
 این حمد و کون به زنجا و به آنها بنوده
 بعضیام نحمد مالی، عده‌ای هم، کوزه گری
 حین تارویش و هعش ره فری پارچ فروش
 باقیام بی نون و بی خونه و آواره بودن
 عده‌ای خشت زن و هینه نفر هم چاودش
 دعه‌رق درُس میکردن به عرق خوریدان
 که همانجا خونه شون بود و محل ما بلا
 بعضی از خونه اکه اصله ز جلیش ماسالی بود
 سُل میره تویی، قدش قد میک کوه می رسید
 از نجاری و استیو چیا بنود نام و نشون
 اسدالخان، یکی، دیگری از فیتلی خلن
 باد زن داشتن و مای لخ میشدن تو خوشون
 تو چون خیر او، همی پائین و بالا میشدن
 تابون آب هند میداد به بعضی خونه ها
 یا که میکرد هرس زیارت کرب و بدلا
 شش ما هنف ما، با هنین وضعی به بودن تو رو
 رو و خودن توی خمراه یا که گاهی توی خیک
 هی او و پلشیت میکردن همچ توی خمراه
 نبل جدول اون ثبته سگ شاش مریدیدم

ارقده دز فراون بود که روزم تو شرگ بود
 آمنیه یا می گشتند تو شرگ دز اگرین
 دین محمد شغل فراون که قدیما بنوده
 نافی و دلایی و تعالی و پیله و ری
 چن تاهم چسیر باف، و عده‌ای هم سقط فرش
 عده‌ای خان بود و مالک بود و بیکاره بودن
 چن تاهم سایه بوناتی، بشیوه کش و ملکی فروش
 عده‌ای کلیمیه پائین شه سُد بودن
 یک کاروشه ابود وی یمیجه مل لا ریا
 دیوار اچینه ای و لشت سبا کا گلی بود
 هرگوشه ی یتل رستی به حوا سری کشید
 تو خونه ای باقی بود و مغل آتش فسردون
 دوتا بادگیر کشید و سه به حواتو اسکون
 باقیام بری خندشدن آتوی تابون
 بچه هام تابونا داخل جوغنا میشدن
 برکه "کوله" که پر میشد ز آب حد و لا
 هر که میخواست که بری زیارت رام رض
 قافله‌ی بود و خسروی بود و لشین بود و پاشو
 خونه هاشکت و گلی بود و کوچا تنگ و تارک
 راو تو گلت پلا، رونه میشد توی کوچا
 یادم دور و برش مغل و ضماع میچیدم

بُرْجِ لَنْدَهِي بُود وَتُوشِ كَارْخَونَهِي زَارَه بُود
 گَوْدِهِي لَنْيِي بُود وَطِيشِ بَرِي آَنْدَهُ بُنا
 قَامِ مَكِيدَنِ آَكَه دَاشْتَنِ خَرْوَهِي مَادِهِي شِهِي وَبَزِ
 نَلْهَهِ شُوكِهِي هَيَشِهِي جَهْرَتِهِي نَزِينِ، أَخَوِي بَرِي

گَرْدَشْمِ تَحْمَمِ شَدَوْشِمِ سَفَرْمَونْدِي
 آَزِي شَعْرِ قَشْنَغِي تو، بَهْشِ خَونْدِي

بخش هفتم

معارف، شعر، مشاهیر

مولانا عالی دارایی را زیرا فضلای داشته بوده در سال ۷۷۵
هم به تقریب وفات نموده است.

در فارس نامه ناصری این اشاره را لازم داشته است.

شیخ سوز خود را عزی از تونهان داشتم گرگنگیم دل و گرگویم زین چی کنند
دوین شعر:

داری حوس که غیر برای تو جان دهد آه زین چه کرزوت مکرمه ایم ما

در کتاب آثار جم می نویسد «عالی را زیرا می عالیقدر است دغذه سه اتفاق طبع خوشی داشته
و در علوم عربیه ولدبیه نیز به است عالیه رسیده»

از ارزش نه فضلای نادر و ارزشمندان عصر خود بوده است در کتاب
فرنگ و هند و در باره سید حبیر کشفی خوبی آمد است:

«سید حبیر بن ابی الحنفی هوی علوی دارایی، سکن بروجرد و معروف
کشفی از اجله علمی دهادی قرن سیزدهم هجری است که اصدا از دراگرید
پارس بوده... و عالی است ادیب، نجی، عارف و در حدیث تفسیر
وی نظری از تأثیفات ایشان:

مولانا عالی دارایی

سید حبیر
کشفی
دارایی

۱- احاجیۃ المضطربین فی اصول الدین و شخص فرعون که حاوی بیانات ایقانیه و تحقیقات عرفانیه
بوده و در همه و ایران چاپ شده است.

۲- ارجوزة فی الکلام.

۳- ارجوزة فی النطق

۴- ارجوزة فی النحو.

۵- «برق و شرق». که شرق و غرب نیز گویند در شرح بعضی از احادیث دینیه د
باشری فصیح و سبیع و متفقی موافق مشتبه اصل ذوق و عرفان شرح کرده. چنانچه اصل حدیث
را معتبران «برق» نوشتند و معتبران شرق، هم شرحش کردند.

- ۶- «البلد الایمن» که منظمه ایت در اصول حقایق و لازم‌های بیت مجاوز بوده آنرا میرزا ابوالحسن رضه‌بنا نمی‌کند، فواید را اینی معنوان کتبی المحسن الحسین شرح کرده است.
- ۷- «تحفۃ الملک فی السیر والسلوک» که کتبی است در عقل و جمل و تغییر قوای آنها و آنرا پیاری نیام مفتح علیثاً هادیه فاجار ثالیع درده و در آن خوش قصیده‌ای در میح سلطان لغه و لازم‌هایت آن روی بیت عقل می‌شود:

مه مه : ای طویلی سخن بسیار شد

زین سخن همه صفوای طرد شد

داستان عقل بی پایان بود

آنچه ناید در بیان، عقل آن بود

کتب گیری نیز داشته است در گذشت روا بریل ۱۳۹۷ حجی ثبت کرده‌اند. صفحه ۱۰۷
فرخند و خدا» نامبرده در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافته و در حرم بخارا مدفن است . . .

در کتب آثار عجم صفو ۱۰۳، چین آمده است، خباب سید حنفی کشفی قد وه علامه عصر زیده
فضل و در ایام دهاد و فتاوی شهیر و عرضلم تغیر و حدیث فی تظری. کتب تحفۃ الملک

که معروف است از تضییقات آن حباب است و تصنیف گیری نیز دارد . . .

یکی از فضل و دانشمندان قرن سیزدهم حجی بوده است
در مدرسه علمیه داراب که خود مسؤول آن بوده است تبدیل
علوم دینی و فقه مشغول بوده است.

زمانی این مرحوم قصد عزیمت از داراب می‌ناید ولی مردم
مانع می‌شوند و برای دلگرمی وی با گنگ مردم و اعیان شهر
خصوص حکمت یا حاج مسیزان این ایام بین فائی، مسجدی

را در خوب مدرسه علمیه می‌سازند که آن مرحوم عملاده. بر تبدیل پیش نازی
آن مسجد را به مسجد سروری، مشهور گردید بجهده می‌گیرد.
از تاریخ وفات و مقتضی اصله‌ای در است نیست.

شیخ محمد نجیر

دارابی

عالی دانشمند و فاضل و اهل زهد و تقویٰ بوده ...
و گاهی بیز شدمی سرده است.

تخلص او عند لیب در سال ۱۳۹۸ در منیه منوره بکیک
حق را احابت گفت.

حاج ملا صادق

در کتب آثار عجم صفحه ۱۰۳ «بنی اتم» خاکب حاجی
ملا صادق اعلیٰ الله مقامه عالی است عامل و فاضل است
واصل لزهد اهل زمان و در تقویٰ ثانی سلامان ...
گاهی نظم اشعاری می پرداخته و تخلص عنده لیب داشته و از جمله اینها

دارایی

و در کتب فارسname ناصری صفحه ۲۰۴ آمده است: «... ولز اجله علمای داراب است
خوب بـ لـ کـ مـ لـ کـ هـ شـ لـ عـیـتـ وـ اـ قـتـ موـ اـ قـتـ حـقـیـقـتـ مـ سـ تـحـجـ فـ ضـائـلـ روـ حـانـیـنـ
ولـ اـ رـتـ موـ اـ رـیـتـ صـدـیـقـیـنـ، وـ اـ حـدـرـ اـ رـبـ دـ اـ حـالـیـ کـ شـفـ وـ لـیـقـیـنـ ہـ طـلـعـ انـوـارـ، مـخـنـ اـ سـهـ اـ رـ، کـافـ
حـقـایـقـ، آـ خـونـدـ مـلاـ صـادـقـ دـ اـ رـایـیـ ماـ اـمـ زـنـ گـانـیـ چـرـبـ وـ شـیرـیـنـ دـنـیـارـ اـنـچـشـیدـ وـ خـرـلـیـسـ
خـشـ رـاـپـوـشـیدـ، مـیـشـتـیـ لـزـ حـنـدـ دـرـخـتـ لـیـمـ وـ اـنـارـ وـ گـنـهـ دـمـ وـ جـوـ دـیـکـ دـ بـتـ خـوـدـ کـشـتـیـ».
اگر هـدـیـهـیـ اـیـ برـایـ اوـ بـرـونـدـ حـوـالـهـ اـشـ بـ فـقـرـ اـ فـرمـودـیـ ...

قـاتـمـ الـلـبـیـلـ وـ صـاتـمـ الـدـعـرـ بـودـیـ ... اـهـالـیـ آـنـ سـهـ، نـخـارـقـ عـادـاتـ رـاـلـاـوـگـوـنـدـ درـ سـارـهـ
وـ نـوـدـ وـ لـانـدـ بـکـیـکـ لـزـ اـهـالـیـ شـہـرـ دـارـابـ وـ دـاعـ نـمـوـدـ وـ خـرـمـ خـوـرـاـبـ آـنـهاـ بـدـادـ وـ بـجـانـبـ مـلـ مـعـطـیـ شـافـةـ
سـبـازـ اـرـایـ اـنـ سـکـ هـجـجـ درـ مدـنـیـهـ طـیـبـهـ بـرـجـیـتـ اـیـرـدـیـ پـیـوتـ:

شیخ محمد صادق

دارایی

در صفحه ۲۰۵ کتب فارسname ناصری درباره شیخ محمد صادق دارایی:
چـنـیـنـ نـوـیـشـتـهـ ... ولـ اـ جـلـهـ عـلـمـیـ دـارـابـ استـ خـوبـ بـ مـسـطـابـ
عـدـمـ فـهـامـ شـیـخـ مـحـمـدـ صـادـقـ دـارـایـیـ، سـ لـهـ دـرـشـرـ لـزـ بـشـرـ عـلـومـ
وـ فـتاـوـیـ مـشـخـوـلـ بـودـ. درـ سـارـهـ اـرـدوـیـتـ وـ بـجاـهـ وـ اـنـدـ دـ
دارـابـ وـ فـاتـ یـافتـ»

میرزا محمد علی

مختصر

بهار

از خصوصیات اندیشیدن عوامل اسلام او را برشمردی نبام بوده و منصب شیخ الاسلامی داشته است. نایبرده بقصاده است مشغول بوده و رسال ۱۲۵ هجری تحریری به جست از زیری پیوسته مرحوم هار علاوه بر داشتن فضل و کمال وزهد و تقوی اشعار فخری می سروده است. خیابانی در راه ارب ب نام او (بهار) نامگذاری شده است.

نام اصلی او میرزا محمد علی شیخ الاسلام فرزند ملا استحق ... شیخ الاسلام دار ارب بوده است.

او که در بهار حجتی از راه ارب بشیر اراده کریپ کالات نموده از ز فوکله حدائق علم جیب و رامنی یکرکره در فنون نظم و شرقدرت یافته شخص خود را بهار گفت. و در حدود سال هزار و دویست و پنجاه و آنده دفات یافت. " فارس نامه ناصری صفحه ۴۰۱ "

این غزل زیبا از اوت

حال چه گنج لب یکی طرّه مثلفام دو
خرنخ ماه طلعتان بزیر گفت گرسوان
محتب ات و شیخ دن قصعیش در میان
این دل و جان حسته راه همراه با او کرده ام
حال من و نگار من هیسم دوست و بین یکی
وعده وصل مسیده یکی و فانمی گئی
من به جان ندیده ام، مردیکی، کلام دو

این بہت بزر از اوت

پس از غسلی بستم گرمی دزنه می آوره ز ضعف طالع آنهم روش ادویه می ازمه
دو اهل محله باع نفیش بود خود می گوید. من باع نفیش تو میدارم دوست کز باع نفیش انت آب و گل من

رین چند بیت میرزا ز بهار، دارابی است:

در دل نهاد همه جوانان مهش
سیل سر شک هر نفس آبی به آتش
دل می کشد به الفت این شوح دلش

میخواست آسمان پی قلم رسانه ای
خوش بود که آتش خمر او گر نمی زدی
دانم که عشق را کشدم این عجب دیانت

معروف حکیم عباس که یکی از فضلای میرزا در حکمت الهی
و فلسفه و مطقب بوده و در محضر مولانا حاری سنبذواری
تلخه نموده است.

میرزا عباس

شیف دارابی

معروف

حکیم عباس

نامبرده پس از کسب فیوضات و تکمیل علوم، ت خود به طلاق
را احتسب و مجلس درسی دارایی کند که صحبی از علماء مجله مرحوم
حاج شیخ عبد اللہ لیم و حاج میرزا محمد علی و شیخ محمد تقی دارابی
در خدمتش بحقیق علوم الهی می پردازد.

استاد عرصه داراب دارابی ارشاده داشت خود تنگ می بینید و به اتفاق کاروانی داراب
را به قصد شیراز ترکی کند.

پس از زور و بشیراز طالب علم و عاشقان حکمت و عصر فان پردازه وارشی دل افزور
و وجودش را در میان می گیرند و در مدارسه حسینیه قوام تدریس علوم و حکمت و فلسفه می پردازد.
مرحوم فرستاده دوله شیرازی یکی از شاگردان او بوده است.

شهرت این را نشنه گرانایی موجب عقده و مسد ایگران می شود و بر ایش مزاحمت هائی
فرایم می سازند. تا آنجا که ترکیک بوده مدت عده ای قتل برید. ولی با چک مرحوم
محمد رضا خان قوام که خود خبر شاگردانش بود و مرحوم "فرهاد میرزا احمد الدوله"
و فرزند عباس میرزا که والی فارس بوده است از تعزیز محسوب می ماند. حکیم عباس در سن ۵۷ سالی و به
سال ۱۴۰۰ هجری قمری در شیراز درگذشت. معقره وی در حافظه ای است. بیشتر حال حکیم عباس دارابی
دستیان و لغصه بوسیله فرستاده دوله شیرازی مغضباً نقل شده است

رز فضلا و عصر فای قرن دوازدهم هجری است. باقطب الدین محمد فی ریزی "قطب سلدہ ذہبیہ معاصر بوده است" مد عنقولان جولانی از دلارب پیشیز از رفته و تجویل ای اشتمال میورزد. آنگاه به خندوان مهاجرت نکوده و در حیدر آباد را قامت میگزیند. تأثیراتش کتاب «لطینیه غیبیه» در شرح روحی از اشاره مشکل خواه حقیقت پیشیزی به فارسی در شیراز به چاپ رسیده است و بگیر از تأثیراتش «مسراج الکمال فی تحقیق» میباشد. او را محمد بن محمد بن شفیعیا «نیز نامیده‌اند.

مولانا

شاه محمد بن محمد

دارابی

زندگی او بیرون با سلطنت سلطان حسین صفوی بوده و فرازش در درسه داروی دلارب میباشد.

گویا آب انبار ریزک، آقا شفیع واقع رعله ریگ آباد (پایی توتها) از آثار داشت.. گاهی نیزه شمری لغته است. این رباعی از او میباشد:

حسب دیگن و در راه خدا پا بردار زادره آخرت ز دنیا بردار
با دست تهی صرو ب درگاه کریم آب از سالم، برای دریا بردار
صاحب بیذکر هفت اقلیم در باره او چنین می‌نوید: وی عند لیب گلشن سخنواری و
طوطی شکرستان باغت گستری است.

دکتروصل «نورانی وصال» در مقدمه کتاب «لطینیه غیبیه» چنین می‌گارد: «کتاب خریف لطینیه غیبی از آثار زبدۃ الکمال الی شاه محمد دارابی، طیب الدرجات است که از اعظم علمای عصر و عارفان گران قدر زمان خوش است».

سید قطب الدین محمد فی ریزی که در سنه ۱۱۷۳ درجف اشرف محل کاره در کتاب «فصل الخطاب» در شرح حال مولانا شاه محمد دارابی چنین می‌نوید: فضلاً قی که من با ایشان ملاقات واقع شد و با من درکی عصر بودند. لول ایشان است عالم فاضل

و مجهول نام، استاد و شیخ من، اجازه من لازم طریق روایت ائمه مخصوصین صلوات الله علیهم اجمعین جامع علوم عقلیه و حاوی مسائل اصولیه و فروعیه، علامه زمان و دانشمند و روان مولیٰ شاه محمد دارالجمی، قدس الروحه (دارا ب بروز فارابی تخصصی لز قصبه هارست)
و این خب در عصر خواش استاد محل فضلای شیراز بود. رساله معراج الکمال لصنفات
مدعیه آنچه بخطه خودش در زرد من موجود است. و آن که مشتمل است تحقیق منی شیخ و
رشاد و مرید و استرشاد و ... است »

این شعر از اوست

عمر ما چون باد گذشت و شان میلوم نیست
از سبک میری، پس این کار و ان میلوم نیست
صف دول، علیین نیگرد و زرف خانخراش جای زخم تیر، در آب روان مسلم نیست

حاجی میرزا سلطان علی ملقب به شاهد والد خاکب قیسی
از سادات کرام و علمای عظام است، مردی مرتاض و در
تفسیر و حدیث رطبی تمام داشته و درخن گفتن دیر و حافظ
جواب بوده و هم گاهی شعری می فرموده. در سن شباب
از دارا بجد و با خوب سید حبیر کشفی حرکت اسبوی عتبات

حاج میرزا سلطانعلی
دارالجمی
لقب به شاهد

عالیات نموده و پس در شیراز متوفی آمده است. و فاقش در سال ۱۲۹۳ بوده و
مدفنش دارالسلام شیراز است. نقل از کتاب کثار برجم صفحه ۱۰۳.

میزرا محمد عارف دارابی رسال ۱۳۴۴ محری قمری در داراب
 متولد شده و پس از ۸۵ سال زنگی رسال ۱۳۹۱ در داشت حادثه
 از توپس در گردنه در آکویه جان به جانان آفرین سلیمانی می‌باشد.
 کامن دارای غله داراب بود و اشناز نسر و دلنشیں می‌سروره است
 کت بی نیام .. انقدر داراب .. به حباب رسانده که در آن شرح
 حل شیخ ذکر یافوا می‌گافی بدایاب ررقالب شعر می‌باشد.
 دسته‌ای کتاب با این شعر شروع می‌نمود.

میزرا محمد عارف

دارابی

جهون چار او سید و چهل باد و نوبت چارشده
 حضرت مرتب بر ما صاحب و سلا رشد
 وین و قایع فتنه های خفته هی بین بیداشد
 شیر های پارسی، چون گرگ آدم خوارش
 رنقدب خط داراب مابسیا رشد
 طبع شورانگیز عارف، باز در گفتارش

نوعوش نکرش بی پرده در بازارش

و روحیین وزن و سکب ما هر از آغاز تا پان رساین کت بشرح میدهد. اشناز یاری از
 از او باقی مانده است. خودش در ذوق خاطراتش می‌نویسد: "در روز بیخم فسرو دین سال ۱۳۴۴
 برای تفسیح از داراب هزیارت پیر مراد روانه شدم و در عرض راه در گذرهاي دور و دراز افتادم
 و خیالات زیاد بر من مستولی شد. درین خیال رافع می‌صوت مراد بزمین زد و دست
 راستم شکست. دین چند شعر برای شکست دست خود بعضی می‌رسانم" ..

دست شکسته بخ ناید درست
 تا نویم شرح حالم از نخت
 پنج فروردین بده و مصل بسیار
 بر خسر بده هیچ گشتم سود
 ناروم من حاب پسیه مراد
 بودمی با خوشتی، گرم خیال
 فی مرآردی به دواین لاجنبه
 پیر نادیده، صراوم حق بدایاد
 کمی خداوند کریم ذوالجلال
 فی صرا دادی توکیم کاخ بلند

فی مرادی کردی دمی مت و ملگ
 فی زبرق فکر شد روشن دماغ
 خدم عجم دگر بر باد شد
 فی دروزی مردا خود بر : زیاد
 ای خدا ، ریخ مردا ، راحت رسان
 ای خدا چون می توانم کرد زیست
 بر زمین از قادم و پایم شکست
 شتنی هشیار با طایی غمین
 آفرین ، صد آفسین کردگار
 سنت در این کار تو ، جای سخن
 دست من بشکسته ای ، ری ذوالحدائق
 صحبت نه تن هنر لازمک جهان
 نعمتی باشد تو را ، ای می ارب
 چون شوی سالم ، نافی در تعجب
 همه چهیش آید تو با ایشان بیاز
 همه چهیش آید تو را در روزگار
 گربایی فخر یا تخت کیان

عارف این اشعار را نیکو نوشت
 تا مباند یار گارش سه نوشت

فی مرادی نگاری شمع دشنه
 فی مرادی موتور ، فی بانو و راغ
 کردگارا عصر من خفه اد شد
 روزی من را خدا ، فرمای زیاد
 من ندیدم غیره رنجت در جهان
 داخل باشد نوزده ، خرجت بیت
 ناگهان آن خسنه بزرگ پایی بیت
 مدغی مهپش بودم در زمین
 رونمودم جا نپ یار و درگار
 خوش جواب منطقی دادی من
 من نمودم خواهش ملک و منال
 مینی قدر صحبت نه را ، بد ای
 چون تفت باشد سلامت روز و شب
 من تو را لم نمودم روز و شب
 رازگلیم خود مکن پارا در راز
 راستی لازم کلمت یار و درگار
 شکر باید کرد خداق جهان

نحو آله آزمایش

تمامی:

مأمور

در سال ۱۲۶۱ هجری قمری در داراب پاپ جسوس وجود گذشت و در سال ۱۳۲۶ در حین شمه دارفانی را وداع گفت.

دو دشوار زیبا و غصه بحاجی سرود و به شیر اشتر اشتر
در قالب فوژه بسینه زنی، بود.
دین اشعار را زادست.

مرا با ما رویان مسری اندازه میباشد
به وقت دیدن مه طمعتی دل تازه میباشد

چو بینم روی نیک و صورت نیکلو فرع آرم
هر آنجانیک بُنوه، فوبت خسیزه میباشد

و این بیت

گر در آئینه بینی رُخ مه طمعت خود
گوئی الحق که چه خوش جای تاثا باشد

پول پیدا من بکب و علم و شست
پول گرداری بشرافت با تو است
پول از اقوام و خویان هم بر است
آدم بی پول نان جو خور است
آدم بی پول در ره پایی خست
آدم بی پول بی رخت و بست
عاقبت و شیر گان را عقد بست
نامزو آخوند چنگ رو بست

و این پنجم فقر از زادست
دوره پول است پول آور بدبست
برکد شد بی پول باشد بی شرف!
پول جسم و پول جان و پول روح
پول میگرد و خوارک خوش نه
پول گردد اسب و ماشین و دوچرخ
پول گردد کوت و شلوار و قفل
پیر مرد می پول دار و مال دار
نو جوان را گرسانید پول و مال

با حمه خوبی پول ای جان من
پس هنرمندی پول آمدی
دهنری کوش، خوشنود پشت
با هنر را پول و ثروت در برست

دید ناصر، پول را مشکل لش
گز به هنر شری سه پول آردیم

شاعری بود حاضر جواب و نذله گو و خوش طبع و شیرین بخن، شفیع پیشه و ری و
بازار دلایل بود. تخلص او "ناصر" و مراش روحایاط "امام زاده" دلایل میباشد.

عبداللریم ملقب به خاکار پدر مرحوم میرزا حسین فاطمی راز تعری
زمان فتحعلی شاه قاجار بوده است. در دلایل متولد شده
وردهمین شمس هزار قافی را وداع لغته. متفاہه از اشخاص
چیزی درست نیست. شعر نیز گویا شفایتی است سلطان
وقت از داشت

عبداللریم
ملقب به
خاکار

یا خبر ز دهل این دیار ندارد
جیف د سلطان خبر خار ندارد
کرد منور تمام عصر صه عالم
صحب چو سر زد ز شرق هنر اعظم
دز پی عنارت شدنده هردو مقصوم
قوم نظر گل لو، جاعت چراغ
بد بہ برش چون خسیر عزیز، مکرم
والثت به با فوج، خاکار ز لاعی
از طرف یاب، رسید بر خسیر عینی
ای آخر...

که قوم نظر گل لو و جاعت چراغه دو طایقه در دلایل هستند.
و با فوج نیزه روستایی است در دلایل.

سید محمد صدر فرزند سید عبدالحمید از راجله علماء سادات خلیل اللهد
کردند وی باسی و سه اسلاف و شجره بیشتره طبیبه
را هم هفتم ختم نموده اند. روتا آخرين روز زندگيش سرپرستي
حضرت عجی و حاکم شرع داراب بود، نبا به اقوال اکثریت مردم
۱۳۰۱ عکر کرده است.

سید محمد صدر

راشی خط خود نام "آثار محب دی" تدوین نموده که موجود میباشد
خانواده‌ای صدی، تحریری و محب از نسل اولیند. صریح محقق زاده
از نظام اشراف، در قصیده غدیر یه خود از روی بنیکلی یاد کرده است. صریح محقق زاده
نه باع مصطفی است گل، زخم مرضی است گل
بنسل هادی رُسُل، بخت وده بجهزو گل
زنام او اگر کسی سؤال کرده است.. قل
فیسب حاج صدر کوست، مسمی خاتم رُسُل
فضل و علم کام او، چه قدر خوشگوار شد

بُکل علم عالم و ببشرم اوت حاکم
بعد از کلیه نهایت است با اهل علم حما
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا

بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا

بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا
بُکل علم عالم و بین هم اوت ناطا

میز انجمن محقق زاده ملقب به ناظم الشعر از فرماندهیان باصل
و با ذوق بوده است. دو ساله بفرهنگ خدمت خود
و اشعار زیادی از خود بسیار گذاشته دریال سه راب
متولد دریال در میان شعر جوان را وداعی گوید.
محقق زاده سخنور و شاعری خوش ذوق و خوش بیان
بود. شعر زیر تحقیق عنوان «غدیر» از اوست:

محمود محقق زاده
ملقب به
ناظم الشعر

رسید مرده، ای ولاد عید آشناشد	چو عید آنکه صبح او قدرین افشارشد
چو عید کر شیم او زمانه مشکل برشد	چو عید آنکه شکر او بخلق می شمارشد
بد آنکه غدیر خم خبر رسید از خدا	سوی خوبی صفعی که اوست ختم انبیا
که ای زنور تو بخل هشتاد هشت و خی	شتاب کن، علی نا به مل خلق مقتدا
که از وجود اقدسش زمانه پاییده ارشد	چو فوری ایت امر ما، بجان و معل علن
هم لازم حجاز راشتران ناتوان من بری بپا	قدم سنه بیسیرو گبو، تو فاش بر ملا
علیست آنکه دین از ادبیا و استوارشد	چو نقلوی این سخن بسی اطاعت آورد
محقر ایت فقر و سخن بجهالت آورد	هم از شکافتن قلم سر ملامت آورد
تو زهر را چو شهد خور، که کام شدن شود	براق مدح شیر حق، دمیتوان سوارشد
بدون شببه و خطا، که صاحب شش لعین شود	اگر محبت علی، بزمه حمقین شود
بیزد حق عدوی او ذلیل و خواروزلارد	اگر که نفس شیر حق، بجان دلکنین شود

علیت خواجه ملک علیت مالک جزا
 علیت خانی لزطل علیت تاج اولیا
 علی بُل مُمناس امیزو نامدار شد

تو باظهار کنی تو ان رامع مرتضی کنی
 آن هزار سال و مده کو صفحش لازمه کنی
 زمه هزار لازم کنی نمیتوان از آنی
 وزان سپس تو مدع کن، کسیله باوقار شد

محمد صادق سرفراز در سال ۱۳۰۰ دشنه داراب متولد شد
 داشت.

در سال ۱۳۲۷ احمدی قمری امتیاز روزنامه داراب میگردید و یکی

از پیش کشتن روزنامه بگاری اینها میروود.

در سال ۱۳۴۷ احمدی قمری امتیاز روزنامه داراب «را بست

کورد» در این روزنامه به مسئل داراب توجه خاصی داشت و

در آن سند مقاله‌ای تحت عنوان «ویرانه کلید داراب نام دارد»

پرشته تحریر درآورد. نامبرده همچین باروزنامه شورش و پخش و رفی روزنامه های گذیره‌هایی داشت. وی فارغ التحصیل رشته حقوق از دانشگاه تهران است.

کارداری را از کامن‌دی بانک ملی شروع کرده و سپس در سازمان برنامه مشغول کار شد

مدتی رئیس کارخانجات پنیمه منطقه گرگان و مازندران بود. پس از خدمتی به تسریان

منتقل و مدتد سه سال میرکل بازرسی و حقوقی شهرداری تهران بود.

در سال ۱۳۵۸ بازنشسته گردید. در زمان بازنشستگی نمیزه با مجله «جوان» به کاری نزدیک داشت.

نامبرده حم آگنوون در زادگاه خود داراب در این استراحت راهی نشدند.

محمد صادق سرفراز

«نوینده»

حسین سرفراز در سال ۱۳۱۲ در شصت و داراب متولد شد
تحصیلات ابتدائی و میکنل اول متوسطه را در داراب و میکنل دوم
بریستان راهنمایی را پایان نهاد. پس برای کارآمۀ تحصیل تهران
رفت و در داشکده ادبیات تهران در رشته تاریخ در سال ۱۳۳۶
فارغ التحصیل شد. رشته روزنامه‌گزاری وابسته به بازگاه حقوق
را این‌گذراند.

حسین سرفراز
نویسنده، روزنامه‌گزار

حسین سرفراز کار روزنامه‌گزاری خود را بهان «ایام دانشجویی مطبوعات
تهران» شروع کرد و سپهان نویسنده و منتقد ادبی با روزنامه آژانگ، و پس مجله روشنگر
هماری داشت. نامبرده در سال ۱۳۴۷ سپهان معاون سردبیر مجله «امید ایران»، زنگنه ب
و سال بعد سردبیر این مجله شد.

از آن پس تبدیل سردبیری مجلات «سپید سیاه»، «خوش»، «تهران مصور»
«خواندنیها» و روزنامه «صدای مردم» را بهده داشت.

سرفراز همین سال میرجله جوانان را تاضیز، بود و در سال ۱۳۴۸ خود سپهان میر
و صحب امتیاز مجله سیاسی «جوانان» را منتشر نمود
وی در حدود ۲۵ سال فعالیت مطبوعاتی تهنا و سال به کار اداری پرداخت و در این مدت
میکنل انتشارات و مطبوعات هوایی ایران بود.
اوله موسان سنه ۱۳۴۸ فویندگان و خبرنگاران مطبوعات شمار میرود و در حدود ۸ سال
دوره متولی عضو و نئی حیثیت میره بود.

حسین سرفراز سپهان نویسنده، شاعر، روزنامه‌گزار و رطخ کشور شناخته شده
و تاکنون یک مجموعه شعر نیام «نیگلوون»، از او منتشر شده است.

حین رهروی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری که در شهر
ملکاب متولد شده در خدمت فرهنگ پژوهش و پژوهی
متغول بوده است.

اشعار زیادی سروده که هنوز به صورت کتاب به چاپ
نرسیده آما اکثر آنها در مبارات و روزنامه درج شده‌اند ...
نماینده ارینک بازنشسته شده و مراقب فراغت و استهان
خود با سروون شعر می‌گذارد. تحقیقات وی تا دسیم
درسته ادبی می‌باشد.

حین رهروی

این شعر از او است:

چو آسمان وطن دل پر لازم استاره کنیم	بیا ز تفرقه و بد ولی کن ره کنیم
خوشا چو لاله دخته جامه پاره کنیم	بهار میرسد لازم زندگی نو نو
جو صبح خنده خورشید را نظاره کنیم	گره زنیم بگرسی کشب ز پنج دوق
بیاره حمدلی از دین دو استماره کنیم	شبانه روز و محمد استان دیرند
غم زمانه به محجن عشق چاره کنیم	شراب دوستی و مهر در قمع ریزم
عمر باقی خود زندگی دو باره کنیم	غبار کنینه ز دایم لازمه اپول

نفاق گبلد وز هم قوام جامنه را
درین مقوله ز تاریخ راستاره کنیم

سید مرتضی کافی در سال ۱۳۰۲ حموی قمری مدحشیر داراب
متولد در سال ۱۳۶۶ در همین شهر دارفانی را وداع لغت
راز سادرات جلیله محله ریگ آزاد بود و به وزیر شهای باستانی عراق
زیادی داشت و سه باری اشاعه آن رحمت بکیارشیده او درین
چنانی اقدام به تأسیس و افتتاح زورخانه ای در داراب کرد.

شاعر

نامبرده کیمی لرزش رای نیام داراب بود که بیشترین استعار خود
در ماج و یا رشای ائمه اطهار در قالب اشعار سینه زنی و زنجیر زنی
سروده است. تاکنون مجموعه شعری بجز کن بکوچکی شامل چندین شعر از او به طایپ نرسیده

سید مرتضی کافی

این شعر از اوت

عنل فاطمه امداد کن آهسته آهسته
کنم گریه براین آرام جان آهسته آهسته
خدای را نماید اتفاق ن آهسته آهسته
تو هم در مائم زهره ایمان آهسته آهسته
برای عنل این رو رو ایمان آهسته آهسته
برزی آرمی براین جان جهان آهسته آهسته
زیارت گاه شد بر بشیعیان آهسته آهسته
علی با صبر در حق چون کوه میماند
که من قدر کنیت آب زند خانه آوردم
درین عنل شهید من بیا امد آمدن امسا
امیر المؤمنین اند ربیقی شب بُرد زهره را

یکافی حق زهره ایمی درین اشعار میگذرد

شود ذکری برای عاشقان آهسته آهسته

سید مرتضی کافی تخلص خود را در اشعار کافی، انتساب نمود.

پیر احمد علی بھرلنی

تخلص:

وقار

در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در دلایل مکوله در سال ۱۳۶۳ این دز
سال زنگی به دیار باقی شافت. ناگرده بیشتر اشناز رفاقت
نو خود مرثیه میباشد و در اشعار خود، وقار، تخلص گرفته است.

شعری که گویا جنبه شکایت دارد از این دست

ناله حای سحر لاز گوشہ فشنان تائی
نشود وصل تیر ب فقیر ان تائی
عنو و نجاشیش و اغراض ز سلطان تائی
باشد آند گفت خانه‌ای خوسه ان تائی

دولت عدل گزین، ظلم نمایان تائی
نا بخندین برشیم بامید و صد
صبر و پُر طاقی و حشت ملت تاچنده
مال و ناموس حمه مردم دلایل و دھات

شاعر مالکی از ایل بارلو بود در سال در دلایل مکوله در سال
در همین شمسه بد برود حیات گفت. تخلصش "صابر" بود. مدّتی هم
یکم شهود دار دلایل از هماب گردید ۱۳۶۴ مارچ ۱۳۳۱، ۷، ۲۲۰۸

علی قلی خان بارلو بیشتر اشناز زنگ ترکانه‌ای علی دارد.

علی قلی خان بارلو

تخلص:
"صابر".

لب بام و نظر ب خانه میکرد
نه کیک من، عالمی دیوانه میکرد
بسی از دهشت آید پیا بی
که صابر "سحر خواه باشد عمر خود طی
توک دشمن شیر عالم گسیر داری
چه حاجت باگم و تسریع داری
کن رجوی شیجان نزدش بود
چ طو "صابر" پسند خ طرش بود
و سیر آن لب و دندان نگردم
چرا من گرد رو مهاون گردم

نظام زلف بورش شانه میکرد
زنمازو غرہ دل دار صابر،
بسی آید ربان و آذر و دی
بسی مه طلسان آین دوینا
توک دام شکار شیر داری
توک "صابر" بیشتر بنده باشد
کر شمکه چادر و محل بیش بود
و لیکه دین حمه دلاره تکشیر
چرامن می سرو سامان نگردم
دلارا می شده مهان صابر،

الب الفضل عبّاری رسال ۱۳۰۸، دی شهر داراب مسوله
شد. ناجبره تحصیلات را ولیه خود را در داراب گذراند و از گاه ولاد
کارهای اجتماعی شد. رسال ۱۳۴۸ از طرف مردم به عنوانیت
دیگر شهر انتخاب گردید و دو دوره پیاپی ساله رئیس دیگر شهر
داراب شد. لَه گاه شهر می سراید و شهر حالیش جالب و خواهانی
و انسقادی داشت. شعر زیر هنگام سفر که کتابی نخست و بیرون وقت
به ملکه ملکه سرو د و در روز نایمه فتح‌الله توصیق چاپ شد.

میرزا ابوالفضل عبّاری

شاعر

بی خبر از خدای حی قدر
شاد از سرعت بجهت بی پیر
پنه در پر لباسهای حسره
پای کردم بردن زده حصیر
دوستی همچنان نخست وزیر
به ملاقات کرد کارکبیر
رفته بودم به پاکی بوس امیر
چون لذتی بسان بچشمیر
ک در آنجا چو کاروان اسیر
کار از صبح‌گاه تا شب‌گیر
چون نمودی عبور با تکبیر
چیست راه ترقی و تکشیر
بعد در مدل تورا چسان تدبیر
یا که بودت پسر هوای سفیر

حاجیان آمدند با تخفیر
سرخوش از روی نیک مهاندار
همه در پای کفش رنگانگ
من شدم سعی به سر آباد
مر مراد میان قابل بود
لَفَتْ او را بلبوی: چون رفتی
لَفَتْ من را بنود بازو کار
لَفَتْ از روی آسمان کویت
خلیل ایرانیان نظر کردی
با مشقت به کار مشغول
لَفَتْ فی: لَفَقَشْ زَكْشُور غیر
فلکر کردی که ذوب آهن چیز
لَفَتْ فی: لَفَقَشْ بوقت طوفان
نیت و ام کرده ای یا لفنت

لیک قدری رسیده بودم دیر
 چیخ کردی خطابه ای تقدیر
 که صداین آرزوهت را منگیر
 دور کردی تو جامه تزویر
 بوده ای مستطیع یا که اجسیه
 چونکه دارد به دولتم تأشیه
 گفت لیک جعبه قضل بازبجیه
 یا بود فکر دیگر پنهانیه
 حدیه ای به لازین سیامگیر
 گفت هرس همس صد انگش. ده بکیه
 غیر لازین می شوم ازت دلگیر
 چوکنی باستوارسای نکیر

گفت آنیم نموده ام فکرش
 تو به حسراف دهر خوردگیر

علی نیکزاد فرزند حاج چنجز نیکزاد در سال ۱۳۱۴
 در شهر دلاراب پایه برصده جودگذشت. بحصیلات خود را ادامه داد
 و منطق با خدمت پیلمائی وزیری گردید. نامبرده در بانک
 کشاورزی استفاده ام و هم رئیک در این بانک مشغول کاری باشد
 از کوئی پیشر علاقمند بوده و خود نیز پروردگار شعر مشغول است
 بیانش شیرین و سخنی دلنشین و گرم میباشد. داشت طنز
 و فکاهی فراوان دارد. مجموعه شعرش هنوز بچاپ نرسیده است

گفت بودم به فکر آن هر سه
 گفتش درینماه و یا عرفات.
 گفت بست لز دلم بدارای دیوست
 گفتش وقت بتن "اصد ام".
 گفت فی: گفتش حبیر رضی؟
 گفت این را او گر نخواهیم گفت
 گفتش رینان چه آوردی
 گفتم لز هبیر پیش کش باشد
 گفت لز هبیر شادی مجلس
 گفتش راستی چشد "مجلس"
 هرفای اصلاح لرضی "آور پیش
 گفتم اینان دهی بمن تو جواب

علی نیکزاد

شاعر

و ز خواهم می از آن زرس شد: چه کنم
بر من نیست نظر، ای گل زیبا: چه کنم
سوزم از عشق تو چون شمع سرا پا: چه کنم
روم از شسره و زنم خنده چهرا: چه کنم
با چین رکری ای شمع فریبا: چه کنم
غش ق خون گز نلم این مل شیدا: چه کنم
او قادره به قم طشه عذردا: چه کنم

بنیکزاده به جهان مونس تو بود دلی

آنهم آن سیمین بُرد بِنیما: چه کنم

شمرزیر از غزلیات علی بنیکزاده است
گرزل لعلت کلم بوسه تمنا: چکنم
من بدایم تو اسیره تو ز من بخیری
پرشی تا بحسره دور ز قشم دگران
خواهم از دست تو ایدیست چو مجنون بخدای
شکر عشق تو ام بسته ره از هر طرفی
رزغم دوری آن زرس افسون گرمت
و امتن آسا هد داشت که داشقت دلم

دین غزل بیز از داست:

ورنه زین حسره دیلمی تیت که حیران تویست
گوششان بُز بندای تو و فسیان تویست
چشم آهو به فسول گاری چشمان تویست
زرس مت تو و سرو خسداهان تویست
به پریشانی آن زلف پریشان تویست

گل دمی را خواز آن لب خندان تویست
مه و خورشید و گل ولله بفریان تو اند
خوش رو بودی ادل عثاق بآفسون بگاه
بانع رازیرو زبر کرم دیدم که به باع
دانم این نکته که گیسوی عروسان چن

بنیکزاده «دین غزل نغزر عشق تو رو و در»

در دلش هیچ نجف عشق فروزان تویست

تخلص علی بنیکزاده حان «بنیکزاده» است.

محمود جابری فسروند حین در سال ۱۳۳۳ از شهرداری
پا به بصره و چوگانه راند. وی تحصیلات خود را تا دبیرستان
طبیعی اسلام آباد و نجف است آغاز شد و پرورش در آمد.
از آغاز کودکی پیشتر علاقه فضای بود و در زمان مدرسه هم شعری کرد
و ترانه می‌نداشت. نایابده آنلیک در بیرستان شهید کربلائی
به تدریس مشغول است. تحصیل می‌نماید. است . . .

محمود جابری
تخلص
"همیه"

او قات فراحت خود را بسط کرد و شعر روند می‌گذراند. دارای آوازی خوش و طبعی صوت است
گاه‌گاه در اعیاد و سوگواری‌های مذهبی با صدای خوش پیشگفتگانه مان حالمی و احوالی می‌خواند
این شعر تحت عنوان "شهر قشنگ" از اوست:

شب شد و حیشم فردسته من
شهری از خاطره‌ها دید به خواب
که در آن عالم خواب، قصای نیستند بخوبی گفتمن:
بود شهری لازمین محل سبز، آسمان بود چنان فیروزه
شهر در بُهت و سکوت، همه در خواب خوشی نیز فرو رفته بُدن
پرنسیانی پرنسیانی زمین، همه مردم شر بر رویش هفتة بُودن.
صحیح‌گاهان که همسر اه صدای بیل، که خبر میدهد از فصل ببار.
و نیمی دز عاصم غل یاس و سوکن، بوس زد صورت آن دفتر خوب و قشنگ.
همه از خواب بشانگاهی، بیدار شدند.

پرسه مردم شهر: سخن چون سخن چهل فصل ببار
صورت دفتر گان زیبا، همه سرپنج خوشید بُودن.
هم با حلبله و شور و شمعت، به امید فردا بسوی امار روان گشته بُودن.
اندرین شهر قشنگ، کسی از غصه حکایت نکند.

اندرین شهـر قـشـنـگ کـی ازـدـت کـی هـیـچ شـکـایـت نـلـنـدـ.

بـاـزـگـوـمـ من لـازـینـ شـهـرـ کـهـ هـمـپـونـ پـرـ قـوـ، بـسـپـیدـیـ بـهـارـ نـاـیـخـ.
بـسـپـیدـیـ هـاـنـ قـلـهـ کـوـهـ، کـهـ زـرـفـ بـوـشـیدـهـ الـتـ.

قصـشـرـ قـشـنـگـ باـزـیـ گـوـیـمـ منـ: نـهـ دـرـیـ بـودـ، نـهـ دـرـوـلـازـهـ، نـهـ دـلـوـلـارـ بـرـاـینـ شـهـرـ قـشـنـگـ.

دـرـوـ دـلـوـلـارـ تـلـهـبـانـ نـزـوـ زـورـشـ

هـمـهـ رـصـلـحـ وـصـفـاـ، هـمـ بـامـهـ وـوـفاـ، هـمـ بـاـقـلـبـ وـوـفـ.

چـوـنـ حـسـرـرـیـ بـرـ آـنـ سـپـیرـ حـنـ سـبـرـچـپـ

هـمـهـ مـرـدـمـ شـهـرـ بـلـبـیـ دـپـرـ اـسـیـمـ وـزـرـ آـرـاسـتـهـ بـوـدـ

مـوـیـهـایـ سـرـشـانـ رـشـتـهـ زـنـجـیرـ بـهـمـ پـوـیـسـتـهـ.

بـاـزـگـوـمـ منـ لـازـینـ شـهـرـ قـشـنـگـ: نـهـ فـقـرـیـ کـهـ تـلـدـیـ لـبـنـدـ لـازـمـ

شـهـرـ اـیـ قـصـمـنـ، حـاـکـمـ وـمـاـهـوـ نـدـاشـتـ

هـمـهـ خـوـدـ حـاـکـمـ اـعـالـ بـوـدـنـ

شـهـرـ بـیـ دـغـدـغـهـ وـفـلـدـ خـیـالـ.

نـهـ جـوـانـیـ بـیـ کـارـ، نـکـسـیـ بـوـدـ کـوـنـدـ سـرـشـ رـفـتـهـ بـدارـ.

بـاـزـگـوـمـ منـ لـازـینـ شـهـرـ قـشـنـگـ: کـوـدـکـانـ غـنـیـزـ شـکـلـفـهـ مـلـهـایـ بـهـارـ

تـوـیـ کـاـكـدـهـ خـوـدـ، گـمـاـهـ کـاـزـیـ بـرـیـنـدـ اـنـلـشـتـانـ.

نـهـ نـفـلـخـوـرـوـنـ، مـلـکـهـ دـرـ فـلـکـ فـرـوـقـنـ وـ دـرـ خـوـدـ بـوـدـنـ . درـنـ رـمـادـ

مـاـدـرـانـ بـالـبـخـدـانـ کـهـ زـنـدـ طـعـنـهـ بـرـ آـنـ قـرـصـ قـمـ، چـادـرـشـکـلـیـ شـانـ کـهـ دـرـ آـنـ صـرـیـتـ زـیـاـوـقـنـ،

دـاشـتـ بـجـنـیـکـ، بـچـهـ خـوـابـ وـخـمـوشـ، قـصـهـ مـاـدـشـانـ حـلـوـهـ بـلـوـشـ نـهـ

جـالـبـ اـنـجـاـسـتـ، دـرـاـینـ شـهـرـ قـشـنـگـ بـفـرـاـزـ قـبـرـیـ وـقـبـرـیـنـ بـیـنـتـ، بـهـزـ اـزـ بـلـلـ بـرـتـ، دـرـیـنـ بـلـتـ بـیـنـتـ

هـرـ چـلـفـتـمـ منـ لـازـینـ شـهـرـ قـشـنـگـ، بـهـزـ اـزـ خـوـابـ خـیـالـ، اـنـجـینـ شـهـرـ وـگـرـنـیـتـ دـرـیـنـ حـدـخـالـ

هـیـچـ سـوـدـ اـنـدـرـنـ فـلـرـ بـدـمـ کـهـ شـهـهـ اـمـنـ بـدـلـارـ

من خودم را شاعر نمی‌دانم و حمیشه می‌گویم:
 شاعر نیم و شعر ندانم که چه باشد . . . من مرثیه خوان دل دیوار نخواشم
 به حال اگر کسی از روی محبت ما شاعر بداند . اسم حین
 و فرزند نظرالله فرزند ابراهیم، فرزند شدرالله، فرزند عصمت زرالله آ
 در سال ۱۳۱۲ محبری قمری در شهر را اب مسول داشتند تا تحریر تم
 تا ششم را بی می‌باشد. از خودی عرقه پیشتر داشتم. در سال ۱۳۳۲
 سعدت فرهنگ در آدم و شبل آموزگاری مشغول شدم بچال اول
 خدمت در شهر لار بودم و بقیه خدمت در زادگاهم را اب

حین آزمایش

شاعر

دقی در سال هشتاد و هشت هشت سال هم شهردار را اب بوده ام. در سال ۱۳۶۱ بازیسته
 و اوقات فراغت خود را به نوشتن و سرویش شغل. تاکنون که بهای زیر نوشته ام:

- | | |
|---------------------------------------|-----------|
| ۱- انوار الهی | شعر |
| ۲- باغِ مُل | شعر |
| ۳- بیاد دلناوری ملزا | شعر |
| ۴- دلاب راهبر شنبیم | نشر |
| ۵- داستانهای شیرین . . . شعر | |
| ۶- گرها و ریشه ها | شعر |
| ۷- قصه های پر غصه | نظم و نثر |
| ۸- شردللا - بجهی علی | شعر |
| ۹- گلها و غنیمه ها | شعر |
| ۱۰- مگ ستاره ها جلد اول . . . | شعر |
| ۱۱- نامه ها و خاطره ها | شعر |
| ۱۲- نوای دل | شعر |
| ۱۳- سفره دل | شعر |
| ۱۴- درآنسوی مزر (حاطرات آهان) . . شعر | |
| ۱۵- گلبگ آزمای . . جلد اول . . شعر | |
| ۱۶- شعر و نثر | |
| ۱۷- پلنگ کوهستان . . . نثر | |
| ۱۸- شمشمن دلاب | شعر |
| ۱۹- خشنده | شعر |
| ۲۰- قطوه های خون | شعر |
| ۲۱- | |

شعر زیر نیام «بهاریه دلاب» در وصف زادگان هم سه وده ام:

بین چهره ادشت، پیچ خم و تاب ما
بین تو خوشیده ما، بین قوه شاداب ما
توصم بیاساعیه: جمیع احباب ما

بیاض خصل بهار به شهر دلاب ما
بین چهره رحلندر، چهره شاداب ما
هزار آتشفلی فتاده در خواب ما

تعین زبوبی بهار دلت شود بقرار

ز دایداز حسیم تو، غصه و لاندو و هرچیخ
چو سکه های طلاست که خفته باشد بگنج
چهره شاداب خود، با گمل رویش بسیخ
تاک شوی شاده ان، تاک شوی هوشیار

ز بوبی عطره ترنج، دولت کند غنج غنج
مُلپر زردی دهت بسینه هصرنج
مُگر لازمین سکده ها، نیک ندو، پیچ پیچ
تاک شوی شاده ان، تاک شوی هوشیار

جاده سبز و سپید به پیکر نترن
گل شفافیق بین، لباس سه خی بتن
نخوان سرو دهار، چوب بسب لان چمن

هگوشه باع و راغ، بین گل یا سمن
فرش زمرد بغار به کوه و دشت و دن
بیاد روی نگار، ساغه گلگون بزن

که نیت برما امید که باز آید بهار

برتنه و حشی چو شیر نشته بر روی سند
ز دایی آرام آب، چو فغمه تار و چنگ
پیش باز بهار، چو فاتحان هند هند

سفشه برتن شده پیرهن زنگ زنگ
بیا که جباری شده پیشه ز حلقوم تند
کرده بتن سرو ناز، لبس سبز قشنگ

کن رجوی پر آب، پونه یکش دنخوار

کن ر آب زلال، چو قوی زیب ازین
به ما هیان کن نظره، بلورهاین بین
گلان بری مُشک ناب روان شده ایخین

چیشهه طلابی، چنان چشم ز فرم بهین
چشم آب ببشت، گشته روان در زین
ز آب بشیرین آن، نبوش سرکانگلین

چه گوییت ای نگار، ز آب این چیهیار

بیاکه تاساعتی رویم . پیشتر قلاط .
روحیم دل خای خود، ز درد دو ران بخات
زنده در آنجا بین، پسکیدر سنگ و بیات
چشم حیان بین شده، ضریه و میران دمات
چه نقش زیبازده، درین مکان کامنات

از آن حوای الحفیف، لازان گل بی شمار

درخت بادام را، شکوف بر سر بین
بکوهه دار گلبرد، نعجه احمده بین
در برگ گردی باع، نخل تن او بین
بر کمره خارها، دشنه و خبره بین
گردن همه کوئی باشون "و گلپر بین

نشسته پلیوی حم، رفت نارنج و نار

لین ر آب یکتو" بین صفای مدام
بید پراز شاخ و بگ، خم شده چپون غلام
که چند ندارد پر، همیچ زهانی طعام
سایه نهند بر سرت، گند تو را احستام
تو را گند عاقبت، به وصل خود پایدار

به روی دیوارها، شاه گل را گذر
نسترن و یامن، نشسته در پشت در
بین گل، شله پسند، هناده تاجی پر
بنفسه سبیر و نشده، زدشت و کوهه و کمر
همه نداشید چند کشد ببار آشکار

ز لانه مرغ عشق به روی شاخ درخت
بر میزد از نای خود، خون دلش نخت نخت
به کاخ چوبین خود، بسته دل خوش نخت
شده است در فصل گل، حاکم بالاقدار

چاق شد و چاق شد، ز شهد لبریز شد
پیش نارنج باخ، گاه و گئی نیز شد
رنگ فرش زرد شد، چفصل پائیز شد

نام بتایی ببر، تاکه شوی آبدار

بیاضه انگورها، گوهه پاکش بین
درخت بادام را، بسگ و فاکش بین
میلت چوپان کوه، تیره کلاکش بین

نیم بانج هشت، وزد ز پایی لدار

پیکر والا رین، به زیر سُم ستور
چشم آتش زند، طعنه بد ریایی نور
قمری و کلیک و هزاره، پرسه زند همچو مر

لکن براین نقش ها، هزارها افتخار

درخت زیایی محل، قطاع هشت همنه
درختهای چهار، صفت شلن و افسه زند
ملتم یکی همچیع نیست، هزاره هم لکنه

چگونه وصفش دهم، منی کو حstem خار

هشت با آن صفا، خدادارین تگ هشت
حکایت عاشقان، پس در آنجا نوشت
رویی به خواب گران، اگر نهی سر به خشت

به بینی آنجا یکی چشم و صد آبشار

ز شاخه های درخت، بتایی آفزید
گاه چوتومی، بزرگ رگاه کمی ریز شد
جو خردی کیله تاز، بیشتر شبدیز شد
نام بتایی ببر، تاکه شوی آبدار

بیاود کوہا، درخت تاکش بین
نگه بانجیکن، سینه چاکش بین
تلش زنبورها، اسبه خوارکش بین

نیم بانج هشت، وزد ز پایی لدار

بیاود شاپور، را بین راز آن راه دور
شکریان لزو سو، کرور اندر کرور
در دل دریاچه اش ماهی شیرین نشور

لکن براین نقش ها، هزارها افتخار

لیمود نارنج و سیب، به باعهار یک صفنه
هزاره پر تعالی، به دشتهای در هند
اگر ز دار گلد، شرح هباران دهنده

با یا به تگ رغز، بهین در آنجا هشت

ز آب و فاکش هشت، خمیره آن سرخ شت
درختهای چهار، داخل آن چشم کشت

درخت بید و چار، چو شکر بی زوال
هر پیش رویت همین، چو گوی نزد پر تعالی
خوردان لذت و خشم، در محل شد محال
زتن بیون مسیر و دستگلی روزگار

فرش زمرد نشان، فناده در رود بال
رود پر آبیش بود، چو مار آشفته حال
چین هوای لطیف، ندیده ای تابی حال

در دن آتش کده، قدرت ایمان بین
بر روی دلیل درن، خط سیا کان بین
به بام آتش کده، حله نسبتان بین
دلت چو آتش شنود، زرتش همین دیار

گنی رآش کده، آتش و طوفان بین
به رب آتش کده، جای گنگهان بین
به بام آتش کده، حله نسبتان بین

به با غم گل نرم ما، نوصل ببلل نگر
بدست عشق مت، ساغر پر عمل نگر
به صورت آسمان، نشان تاول نگر
با پفضل همار، بشهر ما پاگلدار

نواحی قصری کشن، صفا بی سبل نگر
بدست عشق مت، ساغر پر عمل نگر
به صورت آسمان، نشان تاول نگر

وارین حسم یک غزل: «دیوانه ترسازی».

زمی پروانی از پروانهها، پروانه ترسازی
میان جمع جانست مرا جانانه ترسازی
مرا لز خانه و کاشانه ام بیگانه ترسازی
ز دیران خانه های آن دلم و دیرانه ترسازی
حمدیش عشق من راهی خدا افنا نه ترسازی
ک از فرزانگان یاعاشقان فرزانه ترسازی
مرا با آب عشق آکلوده مینه نه، ترسازی

اگر چه آزمایم ای خداوندا ز تو خواهم
بوقت آزمایش ع را مردانه ترسازی

خداوندا ز تو خواهم صراویوانه ترسازی
خداوندا ز تو خواهم کرد بمنزه ای مسوز افی
خداوندا ز تو خواهم کرد بمنزه ای مسوز افی
خداوندا ز تو خواهم کرد بمنزه ای مسوز افی
خداوندا ز تو خواهم کرد بمنزه ای مسوز افی
ز تو خواهم کرد افانه های عاشقان خود
درون ملتب عشق یارب لذ تو منی خواهم
اگر خواهی د نظریم کنی در مخلع پاکان

محمد نیاز فرید عینفر دا ز شرای دلاب هسته
خنده د قرشم دارد که حنوز بچاپ نرسیده.
و شناس اکثر آ در مرثیه و مدح ائمه اطهار و ذوالحسنه زنی میباشد
نیاز درباره خودش چنین میگوید

لله خواسته این قحط منظم	تولاد و دستان را چاکر هستم
نمی توم که من خود شاعر هستم	اگر لطفی کنی درباره من
محمد بن محمد حسین هستم	ز نام رنج اجاهی اصلاحی
خدام عارده تن طاہر هستم	نیاز هستم نیاز هستم نیاز
که اندرون خوانی ماه هستم	مراندر جهان این افکار
خدادوند صبان را شاگرد هستم	ذارم رحم و زیارت دنیا
که آخربش لذتی نمایندز هستم	مکن برگفتة هم خود را میری
بران ران ملح من قادر هستم	نیز استاد غنی، آما چهاری

محمد نیاز

تخلص
نیاز.

شاعر

این بیت نیز را زیکی لازم باشد پنداش داشت:
خشم اگرگیری یکس، اول صبوری پیشگفت
لغتی اند قدرت پروردگار راند شیه کن
سلیمان عندلیب فرزند محمد دریان ۱۲۷۲ در لاب
متولد و اینک در این شهر دران پیری رامی لذت داشت: شاعریت
خوش طبع، نزله کو، و بدیهی سرا. سه جلد کتابش بنام
یگزار عنده لیب، به چاپ رسیده که تاماً نوحه های سنتی زنی
و زنگزیر زنی و ذکر میثبت و مدح ائمه اطهار می باشد. در اینجا

سلیمان عندلیب

شاعر

کتبش چنین سروره است.
اید وست کن نظرو بدویان عندلیب
روح مراد فاتحه اید وست شادمن



سید صیاہ کاظمی، چهره نامدار ورزش ایران

سید صیا، کانه

سید صیا، کانه معروف به کافی فرزند سید عبدالحسن
فرزند سید محمد، فرزند سید یوسف وزاده ات نرگس
 محله ریگ آباد داراب است که حدائق نامبرده در زمان میرخان
 زند از تخفیت اشرف به ایران آمده و در شهر داراب
 مسکن گزیده است.

سید صیا کانه رسال ۱۳۰۸ احمری قدری در داراب
 و در محله ریگ آباد پاپرمه زندگی کرد است. او از چهارین اوّل
 بچه یهودی و نشیخ شخصی پریدن علاقه داشت و کوچه پیر کوچه های
 با غصی سر بریگ آباد زیر پایی از لوپود. از روی دلواره
 باعث، از روی جدولهای آب و هرچ را که میدید می پرید

در اولین ماتو برش از تفاصیل در ارش نهانی که خدمت سربازی را می کرد اند از از اتفاق ۱۴۱
 پرید و این رسال ۱۳۲۹ بود رسال ۱۲۰۰ این کوکو در راه ۱۱۶۷ رساند و پس برگشت
 در سالهای بعد ۱۱۶۸ و ۱۱۷۹ درست بقیت تهرانی شور و رسال ۱۳۳۴ از از اتفاق
 ۱۱۸۱ و درست بقیت بایتم زنگوله اک ترکیه این از اتفاق را به ۱۱۸۹ رسانید. رسال ۱۳۳۵
 در باب بقیت بایتم شهر روم از مزر ۱۱۹۰ از داشت و بالاخره پس از شرکت در حدوادی صدم بقیه درگذشت
 از شورهای جهان او تو از از مزر ۱۱۹۰ متر بگذرد و کورد خوبی از خور بجای بگذرد. نامبرده
 بکشورهای پاکستان یکبار - ترکیه ۷ بار، فرانسه یکبار، شراین یکبار و امال خرت
 نموده است.

در حال حاضر کورد ۱۱۰ ترا بامنام درجهت ۷۱۴ ثانیه در دست از دست و حوزه تو از اند
 این کوکو در ارش نشسته:

سید صیا کانه دارای خمسه و ۵ فرزند است. فرزدان اوحده و برشکار و وزیر و سنه
 یکی از فرزندانش نباشد سید خدوف کافی درست بقیت که در جا کار تماشیم شده در پیش
 از اتفاق از مزر ۱۱۹۰ متر گذاشت. آنینه ای خوب در پیش رو دارد. سید صیا کانه
 هم اکنون در داراب شبل خیاطی اشتغال دارد و دارای مدالهای متعدد مسابقات است.

نمک صیانت فرمه زند رقصی دیل ۱۳۰۸ هجری

فرمی در خانوارهای عُجم و در شهرداری پاپرسه
و وجود لذت است بیلت محرومیت نتوانست تمحیص خود را بیل
کند تمحیص است او همان تمحیص ملکی که زرم حوم شیخ عده‌الجین
عنه بیشی و لازفت و هاشم را سدانی بیشی وقت برای امداد عاش
شئون پرینگی و نامه‌گاری انتها بکرد. دارایی عزت نفس و بیعت

نمک صیانت

شعر

طبع میانه دارای طبی صاف و زبانی شیرین است این غزل لذالت.

تبهیه عالی

بر این العذر

بناسبت می‌لاد و مود و از همین احترمایا که اما من خضرت بختیار
زبستان و این روحچی پس از بیان شد که از بیوی حل ایندر شر همه داده‌ام صفتله
شکو و آینه‌ان آن بزد که غلط نداشت نکش فاخته جد شندلیست شید شد
حسید آن لذت خواه بسته‌المائین چو خوشید خوشید جهاده عالم آراشد
سیامد ماسعد امامه میری مرضیه لذتگر دین و آسمان اینکه بآطعه شیر پاشد
باید این خضرت اینهند و نه سبیان که از فیض شرکه تقدیر ای بی مثیل داشد
نوید می‌لاد سرورستان عسکر همدی به من مقدم یا کسر جهان پیر می‌باشد
مکن که از زیر خسر جلوه ای خیگر بعام دارد که از اینجا شریده دهای خلق بی‌باشد
نیم عشق شاندیز بر از طرف بستان خدمت از همین روی سلیمان داشد
بی‌ای حیله فیض ای برای همدی و صوره که از هر خوبیت شیخ‌باشی که نهیت است
قرصانیتی و زرگری از مردم بروون بی‌بلایم ولی ترکه اینکه خصم سر اسد
باید خبیر باشی ای برازیده بیهان شتابی کن برو که خضرت رفعه شون بد لجه‌است
اما ماما کی خوش ای دعا ای دعا ای دعا خضرت خط‌السر اگر گویم اشکیم بی‌دعا بی‌اشد
خدیانه نیای ای ای ای لذت کنی سلاح وی تصر نوکم چون لفظ‌نی طبع هم‌تر قبر گویا بی‌شد

پیاس بت پیلا و حضرت محمد ص.

نور باران آسمان بُشادی بِسَپاکر دیده اش
 شد همود امشب اند آسمان تابنده سمنی
 آسمان مکه این محمد مقدس از فروعش
 در برحیث بارگشت امشب از عرش
 همیان شادی کنان این هرده را وادی
 در میان آسمان کرد بیان تبریز کویان
 سرزد از بام فلکت مهر دخان آن هایان
 عید میلاد شه دین خواجه نواک ام
 خوشیم روح نجی می وزد از باغ رضوان
 سایما بر خیر و می دعید مولود محمد
 تاثوم مت غر نخوان دچمن بمحبون هزاران
 هاتقی از غیب گهنا آمنی باد ای شارت
 طاق کسری شد شکت از مشاب نور احمد
 شد بهین مقدم بان محمد اند غلام
 ای فضیل عشق سرمد گرسرا خلاص دار
 روز مولد شه کون و مکان فخر شده با
 شد لکوف غنچی پیان بوت ای صیای

این جهان کنه، برنا با صفا کردیده اش
 روشن از نور حش ارض و نما کردیده اش
 کعبه و بختان بکر پرضاها کردیده اش
 جمیع کائنات بی قدر کردیده اش
 موعد دیدار رفعت مخطفی کردیده اش
 مطر جهن ملکت بحر لقا، کردیده اش
 آخران شه منده اش اند فضها کردیده اش
 کل بر قص و بلان نفسه برآ کردیده اش
 عطرا فشان و شعاب نجف و عطا کردیده اش
 مطر با حنگی بزن غمه را کردیده اش
 چون شب نولو حشم انبیاء کردیده اش
 روشن از انوار حق بیت نما کردیده اش
 در ظلام آشکده اند فنا کردیده اش
 کاخ استبداد ویران حق بپا کردیده اش
 دست زن برداش خاچ روا کردیده اش
 بر جمیع سلیمان بن داریا کردیده اش
 خیز و کن شادی که جشن اولیا و کردیده اش

محمد پور عابد فرزند اسداله در سال ۱۳۳۲ هجری
 قسری دشنه دلارب متوله و تحقیقت خور را تا
 فوق دیپلم اراده ملده است. از آغاز کوکنی پشم و شاهی
 عرقش بود و شر عجی را از اول سال پرستن آغاز کرد
 صدقه زیادی به اشمار خولکشوری دارد و در این زمینه اشدار
 زیادی اسید و ره است.

محمد پور عابد

هنوز دفتر شهری به چاپ نرسانده ولی رقشمش پرداز
 اشمار لطیف و پُراص رسالت همکنون در آغازش و پوشش
 به شفیری اشتمال دارد. این شهر به بجهه بلایی کنگره است:

شام

بعضیام با سکنی می خوردن یادتة
 اُفشد پایین بھش و تامی مردن یادتة
 دوفی که باخته بودن غصه می خوردن یادتة
 با چکل و شواش دماد حجم می وردن یادتة
 خری چار و دار دار کری یه می کردن یادتة
 وضی که بادلی کندر او می وردن یادتة
 جیوش می رفت و چوشی می خوندن یادتة
 اُقو طرف مدین کشک می ساؤدن یادتة
 بچگل جم می شدن با هم می خوندن یادتة
 همه مله با هم دوده می خوردن یادتة
 پشای چسبیده اهم می چکیدن یادتة
 آمیوش و سفلی اهم می وردن یادتة
 علایی مله بازار می شکدن یادتة
 وضی که تو عروسی نثاره می وردن یادتة
 رسی وضی کو گسل بازی می کردن یادتة

مش ماشلا قدیما که برف می وردن یادتة
 روز بله آمد بی چل و ماشینش اُررن
 چل چل بازی میدرم با بچا قی یلمش
 وضی که عروسی سر دزو سه شوطول می کشید
 اَروز هفتم عید بری رن سیره به در
 آقی رکله آشغی رلو اوشتی ملمن
 وضی که یکی منجوس بسته مشد چوشی خون
 وضی که چین نو و کشک بوكوون بادوون
 سر شم حی که حواله را کیک می شد قی چل کو چا
 وضی که حجم مسوشیش می کردن اُوپاین
 وضی که قی مله خند ملا با چک و کمون
 وضی که را فتووی زنا رو اور می چیدن
 وضی که قی محرم سر جاده و امسدود
 قدیما خیلی صغار است آه افسوس که گذشت
 بازیایی قدیما خیلی بوده بدم کهنس

نامش ایاز و نام پدرش لطیف است . بهمین بسب با تخلص "ابن لطیف" ترانه سرده را اواز ایل صفه عرب عطا می‌گذشت . او تا چند سال قبل در شهر را اب سکنی داشت و بیاد دلدارش "صفی" نالیده است و ترانه‌هایی سروده است	لیاز لطیف تخلص به لطیفا "ترانه سردا"
--	--

این ترانه‌ها لذت‌گیر است
نگین از پله صفوی شد سخن دار
صفی زلفِ ول "ابن لطیف" .

عجّب عاشق شد این بی مرّوت
نمی‌ترسه زفر دای قیمت

عجّب خل و عجّب قد و عجّب خط
کسریتی پر قتل لطیف

به جنم خار مژگان تیز کرده
چرخکل مانده بیگ آویز کرده

و لعم سرمه چشم لبریز کرده
کشیده چتره چو گوش بر رو

دو صد یاد از رفیقان نگونام

خوش از را اب و عشرت‌های رایم

چو سبدام لزی پی محبوون گلنام

وطن گم گشته شد "ابن لطیف"

حسن شجاعی اهل دَکَن روستای بَلْبَر از توابع

داراب است.

حسن شجاعی

حسن در جوانی مصตอน ز خری سیمیش از طائفه قرائی

ترانه سرا

مسیگرد و احالت خود را صورت ترانه های دو بتی

بر کاغذ می نماید

این اشعار از ادب است.

غندال شوخ و هشیم مت قرائی

دو دانگ از عصر خود میده شجاعی

تبوا خدص دارم به کیانی

قابل رویت ندارم

زدست یار هشیم مت قرائی

نویسم نامه ای از هسر دلبر

که پیدا شد مدتها ترک دیار خود کرد و دور از وطن دیهان بزرگ است زندگی

خود ره و باز چین می سراید:

خبر دادن که کوچ دلبر آمد

شجاعی در حقیقت مدنبی گفت

که مدنبی سیله غدر حرف های بد خود منجی امده.

نورالدین امام جماعت فرزند شیخ محمدیین فرزند حاج علام حاطم

فرزند حاج محمد معروف به امامی دریل ۱۳۲۲ هجری شمسی رخانله

مذهبی در داراب و در رامن مادری سیده بدنیا آمد. خودش

سیگوید شاعری را در رامن مادر آموختم. تحقیقات ناصره شاه

طبعی است سیگوید ره معلم لارزویه داراب متولد شده ام و مجله ام

و شرم عشق میوزم. شعر بایی زیادی سروده و بشیة

به بجهشیرین دارایی شعر سیگوید. این شعر محلی از اواست

باله رشیز میز جوش ته ته کرونده دیدی تو

هر شکنه تقفقش تر لنده دیدی تو

دو کچل احیمه جاش دوده پوشونده دیدی تو

می گزیدی هر له کلش دامی سلوونده دیدی تو

با چیای دیزده بو و ام شکونده دیدی تو

زیر پای مرغ روک تخم می خاونده دیدی تو

تریک خله تو حسین کش می ساونده دیدی تو

دلی لند ریس گردش درونده دیدی تو

اله سخنی شویش او را زاونده دیدی تو

نورالدین امام جماعت

مختصر: امامی

شاعر

خونه کاٹلی که تا حالا مونده دیدی تو

بکه آندوفه ده ده اپت بوش باوای

توی مدخت خونه بکه سوزوندن لجای

بز زرد ول کلی داشت تو دالون قدس

کوزه کرم خانی که جازی نه م بوده

بیوه خدا بایز د سالی دو مرتبه

زیر پیش رس کنه ننم رو لیه دلی میس

راوشود او می ورد اجدول سکت تو

او که او سن بود وقت زیبیش مهی نود

حالاً خش شده آ او مونده یه گنده دیدی تو
 آما بین گنده ما آغیر می شونده دیدی تو
 پر که رف می زد فیقش می گوئند دیدی تو
 بُردو تم پیش او له خرمی پرسند دیدی تو
 که میگن شهر می گرفته می درونده دیدی تو
 تار و پود پنه لازم می بگنده دیدی تو
 که افرق سر شون خون می دروند دیدی تو
 عقیده ایصف و نیش حرد خسونده دیدی تو
 که حالا فقط تو دفتر اجا مونده دیدی تو
 که نشیب گنجی و حی شه پرونده دیدی تو

گن رای کوه قه مگاده یه گنجی میداد
 غر ترا تی که می مه زره ترق می شد آدم
 ما ایش مسنه می کردیم آزیز کلت لکتیا
 یه رفه پام و اغالنجید آتوی چیش بگیرد
 مرد ای عذری بوره تو کوچه نمده مالا
 و قی خربه به نوار گموند می زد چکش
 با قمه هر چیز اقد داویلا میزدن
 خار ما زوری تو حسینیا پامی زار یم
 یاد آن لجه و آن چیا که بودن قد یجا
 چیلی می گفت ده یه ای می گموزم می زرش

بخش هشتم

سفره

و

مارکحه فریگ داراب

از ابتداء

نفیں یا ی

صردم

داراب

بلال شی
کنخ شی
جنسه جز بلنی
جوونه مرگ شی
اللی خسیر بینی
اللی تاصب لشی
اللی غون بدوده، تو حم بدودوی
خیره جو وینت بینی
مرده شورت بره
رو تخت بستیت.
جنسه جیگر زنی

اللی دست برفی دستت بره، پا برفی پات بره.
اللی کرم جوست بش.

زبونت لال شه.

شو سخاپی، صلب پائشی.

اللی دونه تو گلوت بزنه
کوفت بلیری.

کوفت کاری.

اللی پل پل بلنی
در دنی دواز جوست بلنی
دافت بیاد تو جیگرم
خورو خوند فی بلیری.

دعا های

مردم

داراب

اللّٰهُ خَيْرٌ حِوْنَيْتُ بَنِي
دَافَتْ بَنِيْمَ.
بَسِيرَ بَشِيْ.
اللّٰهُ صَدِّقَتْ مَالْ عَمَلَنِي
فُونَتْ گَرَمْ، ثَابَتْ سَرَدْ.
اللّٰهُ تُوْ حَمْلَتْ بَشِيْمَ.
تَابَادْ وَهُمَيْهَ عَمَلَنِي.
عَمَلَتْ مِثَ اَوْ دَرَازْ باَشَهْ.
خَرَمَنْ زَيَادَ.
اللّٰهُ بَشِيْرَ مَرْكَتْ بَشَمْ.

اَبَا الفَضْلِ دَسْتَ بَشِيرَ

اللّٰهُ مِثَامْ بَنِيْدَهِيْ.

جَيْدَتْ بَشَمْ.

اللّٰهُ دَسْتَ هَضْرِيجْ رَاهْ مَهِينْ بَرَسَهْ.

خَدَادَسْتَ بَلِيرَهْ.

اللّٰهُ اَيَاشِيْ.

اَجَغَتْ حَيْثَهَ گَرَمْ باَشَهْ.

اللّٰهُ تَحَاجْ نَشِيْ.

اللّٰهُ دَسْتَ حَاجَتْ بَشِيْ كَسِيْ دَلَازْ نَكَنِي
سَاهِ شَهْ وَهَابَتْ سَرَتْ كَمَزَشَهْ.

در خود رشتنگی:	حرف‌های مردم
خَرْ جَيْ شَدَمْ.	دَلَاب
آَشِيْ شَدَمْ يَا عَظِيْ شَدَمْ.	دَهْ مُورَد
جِيْگِرْ مَازِبِي آَبِي گُلْ اِنْدَاهْت.	تِشْنَگِي
دَزْشَنْهَيِ مِثْ سَكْ هَلَكْ حَلَكْ سَيْكَرَمْ.	

در خود گرسنگی یا گشنگی:	در خود
لَزْشَنْهَيِ كَسْمَهْ بَهْ كَرْمَهْ چَسِيدَهْ وَهْ.	دَرْ مُورَد
رَوْهَهْ نَرْ كَسْمَهْ رَوْهَهْ كَوْهَلَمْ خَوْهَهْ.	
دَزْشَنْهَيِ كَسْمَهْ حَشْ غَوْغَرْ مَيْ كَهْنَهْ.	
إِشْنَگِي تَوْ كَسْمَهْ سَازْو نَعَارَهْ مَيْ زَوْنَهْ.	گُرسنگی

در خود کسکله زیاد میخورد.	در خود
عَوْجْ كَمْشَهْ.	
خَوْدَشْ أَلْرَكْ بُرْدَهْ، رَيْذَشْ أَصْرَفْ.	
مِثْ آَسيْوَهْ جَيْ مَيْ حَرْهَهْ.	
رَحْمَهْ خَوْدَتْ فَيْ لَهْنَهْ، رَحْمَهْ كَمْتَ بَهْنَهْ.	
كَسْمَهْ كَهْ كَادُونْ نَيْسَ.	کسکله زیاد میخورد.
كَمْشَهْ إِنْغا مَلَارَ كَهْنَهْ.	
تو خَوْهَهْ هَمْ إِقَهْ جَيْ فَيْ لَهْنَهْ.	
إِقَدْ مَيْخَورَهْ كَهْ آَفَسْ بَهْشَهْ.	
إِقَدْ خَوْرَهْ كَهْ تَرْكِيدَهْ.	
اين بايَا لَمَنْ مَيْ بَيْتَمْ، اسْهَالْ هَمْ مَيْخَورَهْ.	

فی دو نم آچه زنده .
 لازم نخوردہ اینگا پسیر کوک شده .
 اینگا للا بخشله .
 آدمیه خواک زنده .
 حسر به اون خسیری و قتی نخورد میخیره .
 فی دو نم برای کمی گذاشته .
 بد بخت . بخور تا نمیری .
 نخوردی برات میخورن .
 روفی که نخورد ، بجا برد .
 نه خود خوره نه مس دهه ، گنده لنه بگرد .
 ارگلوش پائین فی ره .
 و قتی هل حدل نخوره آشک شک می فته .
 بد بخت نخور .
 و قتی میخوره آ خریش می شینه .
 نخور که و قتی مردی لفته گورت میزین .
 مال مفت باشه نخوره .
 راقد نخورد تا مرد .
 برای کمی میخوای بزراری .
 و قتی مرد ، همچو بش نخورن که کیف بلنه .
 بد بخت . مالت هشی بزند و حسنت هستی .

صرف های

مردم

داراب

در مورد

کید

بعللی نمی خورد

و

لaz شروتش

استفاده نمیلند

پیشکوک	پرسته	اسمی
گوگ	گد	
بجشد	نیشک	
کفتر	کبوتر	
چلنی	جو جمیع	
خلنگ	جو جنده دس	
ترنی	پرندہ کوچک	
		پرندگان

چاروا	لالغ	
گو	گاو	
برهه باعی	گولہ	اسمی
گرلاز	خو	
تووره	شنال	
سیخور	خاریثت	حیوانات

شک	سوک	
طیس	سوکار خانلی	
کل پک	سوکار بزرگ بیابانی	
ملق	ملخ	
بز	زنبور	راسی
برگ طقی	زنبور بزرگ محل	
موس کور	خفاش	
کرچال	خرچک	حشرات
مار	سوک پن	
کار باف	غلبوت	,
ریشه زیر	موریانه	
موروچ	موروج یا موروک	جانوران
مش عمل	زنو عمل	
پکشہ	پکشہ و مک	
شوبک	شب پره	

خال دست	آن نشان مشهد است	
خال پا	آن نشان کربلا	باور مردم دارد
خال گردن	آن نشان سه بریدن	
خال سینه	آن نشان وصله پنهان	در مورد
خال ابرو	آن نشان آبرو	حالهای بد

گوچه		
خونج		
لیکو شیرین		
سیب زمینی	اسامی	
خیار سبز		
خیار چپر	میوه حا	
ترب		
قوت		
دندان		
قارچ	سبریها	
پونه		
اسپنید		

نگلیر	اسم	
تروش بالا		
ساودود		
دیگ نمی کوچک	در اسمی	
دیگ بزر		
دوروی		
قابلیه	ظرف	
سینی بیگ گرد		
موجه		
وتانگ		
گلهان		
کل گل		
دیس کمی		
جاشرستی پادشاه بزرگ		

مردم حنوب دلار جبله مردم داراب به درخت سید که بیان
درخت گشتن رمی گویند اعتقد و مخصوصی دارند و این درخت
رامقدس و قابل اقتراهم می داشت.

باورهای

مردم داراب

در عورود

درخت لئار

در عورود درخت لئار مردم داراب داشتند مغل می کردند که
خالی از لطف نیست. دارابها می گویند اسکندر و القیون
برای یافتن حیثیت آب حیات یا آب زندگی پسری و هیبت
پرداخت و سلاحه جا را زیر پا گذاشت تا با لام خره حیثیت
آب حیات را پیدا کرد. وقتی خواست از آن آب نتوشد
تاعر جاودان و امیدی پیدا کند و یعنی آمدله آمی را که

با این عذر زحمت و مشقت یافته است بدون آن شریفیات و به سادگی نتوشد. لذا مشتی
از آن آب پرخود و برای سب سعادت ادار کاخ و قصر خود طبقی آن شریفیات بسی و آمی خاص
و همراه با حشیش و پاکیزه ای از آن آب نخورد. در بیان خسته و کوفته زیر یا در قیمتی که همین
درخت گشتن را بشد لمحه ای آرمید و مشک را به شاهزاده درخت آویخت. خواب بر اسکندر
مستولی شد و خواب گرافی فروافت.

کلام غنی از آنچه می گذشت و برشاد درخت نشست و چون در آن بیان آن شنید بود پیش
آب نزدیک شده آزرا بانوک خود سوراخ کرد تا از آن نخورد. تمام آب مشک به زمین و
در پایی درخت ریخته شد و در زمین فروافت. اسکندر و قیمتی از خواب برخاست مشک نهی
از آب را بر درخت دید بحث نداشت و مهدو امدادی بینال آب حیات رفت ولی عمر داشت
کفا نداشت. و درخت گشتن را پس از خوردن آب حیات همیشه در بیان این آب
سپرد خشم و شاداب است و چون آب حیات خود را همیشه زنده و عمرش امیدی است
دارابها شاهزاده درخت گشتن را قطع نمی کردند و مستقیمند که اگر شاهزاده ای آزرا قطع
کند درخت گریمه گشته و اشک می زند و برای آنها بلایی میرسد.
شیره مخصوصی که از آن درخت لئار در موقع قطع شاهزاده آن همین می زند اشک گشتن
میدانند.

در شر داراب دو را صد و دخت گزار لاز زمانهای
بسیار قدیم بوده و سِمَ المون نیز پا بر جایت که مورود
و خرام مردم بوده و عوام لزلین دو دخت مراد
خود را می‌طلبند و در پاسی آنها ندو نیاز می‌شند
ازین دو دخت گزار عبارتند از:

لُنارِ شاه پریان

الف: گُنار شاه پریان

ازین گُنار در خیابان پسیروزی واقع است و مردم داراب
به آن گُنار شاه پریان "می‌گویند". معتقد نمک
شب های یکشنبه و چهارشنبه شاه پریان "به لنجا
می‌ید و حاجات مردم را برآورده می‌کند.

لُنار پیرِ کل خانم

در روز یکشنبه و چهارشنبه عده‌ای زن نیز این دخت گُنار را حارمه می‌کشند و بعد
حاره را به هایخا می‌لذازند. بعضی‌ها حلوای می‌ورزند و عده‌ای دزیر آن شمع روشن می‌نینند
و عموماً به شاده‌های گُنار ترکیه و پارچه و با شمع می‌بندند و یا گره می‌زنند و در
شاه پریان منجواندن که حاجات آنها را برآورده‌کنند مشهور بچه بهایار آنها را شفایدید و یا...

ب: گُنار پسیروزِ کل خانم

ازین گُنار نیز در خیابان پسیروزی و در حیاط سازن گُنار آهله ساقی قرار دارد. مردم داراب
معتقدند که این گُنار نیز حاجات آنها را برآورده می‌کند. و به آن ترکیه و پارچه کهنه می‌بندند
پیرِ کل خانم محلی بوده که گویا زنی پیر بهمین نام زنگنه می‌گردد است و مردم هنوز این ترانه
و یادعا را می‌خوانند

بـحق پیرِ کل خانم

تحته و تیرهِ کل خانم

پسون بیشیرِ کل خانم

و آن‌گاه نیاز و حاجت خود را بیان می‌شند. و باز این شعر
پیرِ کل خانم چار کوچه داره، ... سر بر کوچه اش آلموه در لاره ...
تو کوچه اش مورو چداره. که شنبل مرید از وضع خانه و یا با غیرِ کل خانم تصویری باشد

مردم دلایل بچشم شوری و چشم زدن و نظر در چینی
اعتقاد را زند

چشم سعی افزار که انعب شناخته شده هستند را شور
نمی‌دانند. در برابر این افزار کمتر ظاهر می‌شوند و
لبس نوکتیر می‌پوشند. برای آنها لز سلا می‌خواهند
و پشت فلت و موقتیست که ترکخن می‌گویند و سعی کنند
که نظر اینگونه افزار دستی ای آنها جلب نشود. زیرا میدانند
که اگر این افزار چشم شور چیزی در نظرشان خوب حلوه کرد
ضد عدوی بشرش می‌اید و باشد نظر عالمود.

چشم شوری

نظر در چینی

اگر کسی افسوس کرده که آدم چشم شوری نظرش به چیزی شده کوک زیباییش جلب شده
فراز در نزد مقداری نمک دور سر بچه گیرد اند و در آتش می‌زید و میلیوی چشم کورشه
شبها دو شنبه برای بچه ها استنید که در اصطلاح محلی "نووند" می‌گویند آتش می‌گذارد
بدنی طرقی که مقداری نوند در نیمه ایام گرفته و هر بار و در چندین بار به تعداد روزهای هفتگه کمی از
آن را در سر بچه گردانیده و در دست دیگر می‌لذارند و چن می‌گویند:
به نیتی که حضرت خاطر برای اهالی داده می‌شوند آتش کرو منم برای نوند دو میلیم
و وقتی اسم بچه ایش بود این شعر را می‌خواند:

ترکندم چشم شبیه زا
ترکندم چشم بیکشنه زا
ترکندم چشم دوشنبه زا
ترکندم چشم پنجم شبیه زا
ترکندم چشم چهارشنبه زا
ترکندم چشم پنجم زده
پس مقداری از خاکستر نوند را با آنگشت که با آب دهان ترکرده لرز روی آتش بردسته
و به پستانی و دو گفت دست باد پاها و روی سینه (دل) بچه می‌مالد تا علامت آن باشد
و معتقدند که با اینکار از بچه نظر و پنجه داشته و گلوکار چشم زخم بدورالت

قبله دعا

و

دعای باران

چون دلاب رفته گرسیری و کم باران قرار دارد و باریم
باران در زندگی آنها بسیار مؤثر بیشتر شده لذا درین موقوع
که آسمان در زمین خلیل پیدا کرده باران نیز پیدا و عدهای از مردم
پسر کردگی شیخ و یا آخوند محل در جاتی که آنرا قبله دعا
می گویند و هنوز آثار آن در زمینه میگذرد که در آنها ملایی عمل شده
«صحایی پوشیخ» موجود است میتواند در آنها ملایی عمل شده
راسبوی آسمان در آن میگردد و از خداوند مخلوق است تا بر آنها
رحمت بارود. مردم دلاب به باران رحمت خدامی گویند
و در گیلان ماصدایی ملبد آمین میگفتند.

و در پایان حافظان مخصوص جوانان و نوجوانان با آهله مخصوص و مطهور دست چشمی
دین اشنا را میخوانندند:

الله بده بارون این بارون حروایی
از ببر چه می باری؟ از ببر جو گندم، آشندند خشک شد، بارون از بد و ترشید

دآما و قنی باران زیاد می بارد و این بارندگی چند شبانه
روز کارمه دارد و احتمال آن میرود که خرامی ببار بسیار معتقدند

که بایتی از چهل کجول و یا چهل قاف «استفاده کرد

بدن طرق که اس می چهل نفر کجول که دمل ثبت دارند بر روی
یک گز کاغذ می نویند و در باران اویزان میگشند

و یا چهل حرف «ق» را با یک نفس بر روی صفحه

کاغذ می نویند و آنهم در باران آویزان میگشند

بایتی همان چهل قاف با همس نمودن نفس در سینه
نوشته شود و چهل بُونه تنفسی انجام شود. مردم دلاب معتقدند

که با این دو طرق باران بحرشد تی که باشد متوقف

میشود!

طریق متوقف کردن

باران

چهل کجول و چهل قاف

از آنچه که روحیه و منش پر اجتماع در تاریخ فرهنگ آن اجتماع خود صورت داشت، بکثرت این با آنها کشش حاوی کوششای اخلاقی و فرهنگی را ترسیم می‌سازد. تقدیم شناخت پیره واقعی سینه در راه توسعه و سلطه فرهنگ کوشیده‌اند جبارانه نامشان در این

تاریخچه

فرهنگ داراب

از

استاد

آن ب ثبت گردید تا سپاهی باشد به حرمت خدمت فرهنگی آنها و ذر محض بر خدمت این فی آنها. یادشان را زنده نمایند ایم تا دوام و پایاندگی این نامها از زش را لش را بخوبی بخوبی و داده تاریخچه فرهنگ داراب را استاد: رسال ۱۳۰۳ خورشیدی آقای شیخ مهدی ریاستی نبا می‌ستور وزارت معارف اولین دستگاه رسیده‌های نام و ملیان شد آزاد نام لذاری گردید و علی نیام «توب خانه» که مکن توب پهیا و چریک هی عهد قاجاریه بود با سی نفر را لش آمرز تاسیس شد (محل کنونی مدرسه بهار آزادی) واقع در خیابان بهار نبا براین تاریخچه فرهنگ داراب بسیک حدید رامیوان رسال ۱۳۰۳ خورشیدی یعنی ۱۸۶۵ قبل از اینست اینک نام فرهنگ دین این شهرستان حمراه بدل خدمت آنها بشرح زیر ثبت می‌گردد.

رسال تحریی ۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ آقای میرزا محمد ابراهیم معبدی که فردی شایسته و فاضل در رای می‌دان اخلاقی و علمی بوده: مدیریت این مدرسه را بگزیده شده.

رسال تحصیلی ۱۳۰۵ - ۱۴۰۶ آقای محمد باقر لاری بی سبکت میری و آمرزگاری خدمت نمود
رسال تحصیلی ۱۳۰۷ - ۱۴۰۷ آقای مدین پاک بین های سبکت بزرگ شد.

رسال تحصیلی ۱۳۰۸ - ۱۴۰۸ تعداد چهار کلاس (اول تا چهارم ابتدائی) با تعداد ۹۵۹ نفره
دانش آموز افتتاح شد که مسلمین آنها عبارت بودند از:

آقای میرزا شرف خان احصای ناینده معارف و اوقاف با حقوق ۲۴ ریال در ماه
آقای میرزا محمود حقوق زاده ناظم و آمورگار با حقوق ۱۹۰ ریال در ماه

آقای سید عبدالحسین مجتبی آمورگار با حقوق ۷۵ ریال در ماه
آقای شیخ عبدالحسین چندلی بی آمورگار با حقوق ۶۵ ریال در ماه

آقای عبد الرحیم پرستار "فراش" با حقوق ۳۵ ریال در ماه

رسال تحصیلی ۱۳۰۹ - ۱۴۰۹ تعداد کلاس چهار باب و تعداد دانش آموز ۶۱ نفره
مسلمین و کارکنان در این رسال تحصیلی عبارت بودند از:

آقای سید محمد خان بنوی ناینده معارف و اوقاف با حقوق ۲۵ ریال در ماه

آقای سید رضا خان بنوی آمورگار با حقوق - ۱۲۰ ریال در ماه

آقای سید عبدالحسین مجتبی آمورگار با حقوق - ۱۲۰ ریال در ماه

آقای میرزا محمدی معبدی آمورگار با حقوق - ۱۲۰ ریال در ماه

آقای عبد الرحیم پرستار فراش (خدمنگار) با حقوق ۶ ریال در ماه

سال تحصیلی ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰

تمدار کلاس چهار باب و تعداد دانش آموز ۶۸ نفر و مبلغین شرح زیر:
 آقای سید حبیب الله اجتماعی جن تقی ناینده صادر و اوقاف با حقوق ۲۵ روبل در ماه
 آقای میرزا جبیب الہ باستان آموزگار با حقوق ۱۲۰ روبل در ماه
 آقای سید عبدالحسین محبی آموزگار با حقوق ۱۲۰ روبل در ماه
 آقای مسیز احمدی مقدسی آموزگار با حقوق ۱۲۰ روبل در ماه
 آقا ایوب الرضیم پرستار خدمتگزار با حقوق ۶۰ روبل در ماه

سال تحصیلی ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱

تمدار کلاس پنج باب و تعداد دانش آموز ۶۲ نفر و مبلغین شرح زیر:
 آقای سید عبدالحسین خان مجتبوی ناینده صادر و اوقاف آموزگار کلاس پنجم با حقوق ۳۰۰ روبل در رأس
 آقای غذیت الدخان رهنا آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماه
 آقای مسیدزا جبیب الہ باستان آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماه
 آقای سید احمد مروج آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماه
 آقای مسیدزا احمدی مقدسی آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماه
 آقا ایوب الرضیم پرستار خدمتگزار با حقوق ۷۰ روبل در ماه

سال تحصیلی ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱

تمدار رکاس بنج باب . تمدار داش آموز ۸۷ نفر . ملین شبح زیر :

آقا سید عبدالحسین خان مجتبوی ناینده معارف و اوقاف و آموزگار رکاس بنجم با حقوق ۳۰۰ روبل
(نامبره در ۱۳۱۲ مرداد سال ۱۳۱۲ اندراز برهت از زدی پیوست و معتبره اش در صحرا کیشنج بیاشد)

آقا عنیت الله رحمن آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا میرزا جب الله باستان آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا سید احمد مروج آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا سید اسماعیل عجب آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا عبدالرحیم پرستار خدمتلزار با حقوق ۷۰ روبل در ماہ

سال تحصیلی ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳

تمدار رکاس بنج باب . تمدار داش آموز ۸۹ نفر ، کارن شبح زیر :

آقا میرزا عبدالحسین خان مقداری ناینده معارف و اوقاف با حقوق ۳۰۰ روبل در ماہ

آقا قاسم خان بلوری آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا میرزا محمد قعیری آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا عبدالحمید مقدس آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا سید اسماعیل محاب آموزگار با حقوق ۱۵۰ روبل در ماہ

آقا عبدالرحیم پرستار خدمتلزار با حقوق ۷۰ روبل در ماہ

سال تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۳۱۳

تسهاد کلاس شش باب . تعداد داش آموز ۱۲۸ انفر . کارنامه نشیخ زیر:
آقای میرزا عبدالحسین خان معتمد ری ناینده صرف و اوقاف با حقوق ۳۰ ریال
آقای محمد خان حمالیون آموزگار با حقوق ۱۵ ریال در ماه
آقای مسیززاده احمدیت هبرایی آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریال در ماه
آقای مسیززاده جبیل آتشی آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریال در ماه
آقای حسین آقا مهدوی آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریال در ماه
آقای میرزا محمد باقر انجوی (نجوا) آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریال در ماه
آقای عبدالرحیم پرستار خدمتگزار با حقوق ۸۰ ریال در ماه

سال تحصیلی ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵

تسهاد کلاس ۶ بباب . تعداد داش آموز ۳۰ انفر . تعداد کارنامه نشیخ زیر:
آقای سید روح الله کشفی ناینده صرف و اوقاف با حقوق ۳۰ ریال در ماه
سیر آموزگاران عبورت بودند از آقایان
اکبر تریاکلچی ، جبیل آتشی ، جعفر دیانت ، داوود شیانی ، محمد باقر انجوی
نمای ، با حقوق ماهانه ۱۵ ریال . ضمن آقای عبدالرحیم پرستار تسلی
۱۳۱۹ منقول به کار خدمتگزاری بوده است .

سال تحصیلی ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶

تعداد کلاس شریاب . تسداد دانش آموز ۱۶۱ نفر . کارکنان معلمین شیخ زیر:
 آقای سید روح‌الله شفیعی نامیده مدارف و اوقاف و آموزگار با حقوق ۳۲۰ ریل در ماه
 آموزگاران آقایان : علی محمد وحید ، دلودشیانی ، اسلنده رهروزی
 خلیل شفیعی ، محمد افاقت حمد با حقوقی ۱۵۰ ریل در ماه

سال تحصیلی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷

تعداد کلاس ۶ باب . تسداد دانش آموزان ۸۰ نفر . تسداد معلمین کارکنان شیخ زیر:
 آقای محمد رضا ستوده نامنده مدارف و اوقاف با حقوق ۳۲۰ ریل در ماه
 آقای محمد حبایون آموزگار با حقوق و فرایا ۲۶۰ ریل در ماه
 آقای حسین اثنی عشری آموزگار با حقوق و فرایا ۲۶۰ ریل در ماه
 آقای محمد کاظم لفاقت آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریل در ماه
 آقای حبدل وحیدی آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریل در ماه
 آقای محمد علی انجوی آموزگار با حقوق ۱۷۰ ریل در ماه
 آقای برس جهانگیری آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریل در ماه
 صندوق رهیں سال تحصیلی بود که دلیل نشانش کلاسه فوق نیام " دلیل نشانه آزاد " .
 نام لذاری گردید .

سال تحصیلی ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸

در همین سال تحصیلی اولین کلاس بریستونی با ۴۵ نفر داشت آموز در دستان شهر کرد از اتفاقات گردید
کارکن و معلمین هندوستان بودند لازم:

آقای سید حسین صالحی ناینده فرهنگ و اوقاف و مریده با حقوق و فرایدی ۵۶۰ ریل رها

آقای حسنعلی محقق بریو آموزگار با حقوق ۴۰۰ ریل در ماہ

آقای حیدر تاریخ بریو آموزگار با حقوق ۴۰۰ ریل در ماہ

آقای خانی لویاتان بریو آموزگار با حقوق ۴۰۰ ریل در ماہ

آقای قنبر کلدیور آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریل در ماہ

آقای محمد مساوات آموزگار با حقوق ۱۵۰ ریل در ماہ

آقای محمد علی انجوی آموزگار با حقوق ۱۷۰ ریل در ماہ

آقای جیب الربستان آموزگار با حقوق ۱۴۵ ریل در ماہ

آقای محمد هنردار ایمی خدمتگزار با حقوق ۱۱۰ ریل در ماہ

سال تحصیلی ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹

تعداد کلاس دستان ۶ باب و بریستون ۲ باب تعداد داشت آموز ۴۵ نفر کارکن

آقای محمد حسین دستنی رئیس بریستون ناینده فرهنگ با حقوق ۴۰۰ ریل در ماہ

آقای علی محمد سرفراز بریو آموزگار با حقوق ماهانه ۴۰۰ ریل

آقای غلامیں تیناک	بیر و آموزگار با حقوق ۴۰۰	ریل درماه
آقای ابوالحسن فاطمی	بیر و آموزگار با حقوق ۴۰۰	ریل درماه
آقای باشی رقبالی	بیر و آموزگار با حقوق ۴۰۰	ریل درماه
آقای محمد ابراهیم علیق	بیر و آموزگار با حقوق ۲۵۰	ریل درماه
آقای علی الکاظمی حاجی	آموزگار و مقرردار با حقوق ۱۵۰	ریل درماه
آقای جبیر البستان	آموزگار با حقوق ۱۶۵	ریل درماه
آقای عبد الرحیم رستاد و محمد خضراء ابی خدمتگزار ہر دو با حقوق ۱۰۰	ریل درماه	

سل تحسیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰

تمداد او داش آموز دلستان ۱۵ نفر تسداد داش آموزان بیرستان تاسوم هجدهم

کارکن و معلمین بشرح زیر:

آقای سید محمد طغرا نی رئیس بیرستان و ناینده فوج و ا Gio با حقوق وزرا یاری ۸۷ ریل درماه

آقای علی الکاظمی حاجی مقرردار با حقوق ۲۵۰ ریل درماه

آقای عبیدی نظم بیر و آموزگار با حقوق ۵۵ ریل درماه

آقای علی محمد دزفولی بیر و آموزگار با حقوق ۴۰۰ ریل درماه

آقای حیدر تارخ بیر و آموزگار با حقوق ۵۴۰ ریل درماه

آقای ابوالحسن فاطمی بیر و آموزگار با حقوق ۴۰۰ ریل درماه

آقای مرتضی طفیلی ائمّه آغازگار با حقوق ۲۴. ۱۵۰ ریال درماه
 آقای دویش صفائی آغازگار با حقوق ۱۵۰ ریال درماه
 آقای ابوالنقیب سلمان طلحی آغازگار با حقوق ۱۵۰ ریال درماه
 آقای حسین بنوای آغازگار با حقوق ۱۷۰ ریال درماه
 آقایان محمد هژردار ای و علامین محمدی نژاد خدگذزار با حقوق ۱۲۰ ریال درماه
 سال تحصیلی ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱

کارکنان و معلمین و بزرگان مشیر بوده اند:

آقای سید محمد طغزائی ناینده فرهنگ و لغوی اف . با حقوق ۸۷. ۸۱ ریال درماه
 آقایان: محمدحسن هژرور ، حیدر تاریخ ، علی محمد سرفراز
 سیده کاظم روشنی ، احمد رامی ، محمدابراهیم علیق ، مرتضی طغزائی
 درویش صفائی ، حسین طغزائی ، علی اصغر ستاری بنیوان بیر ،
 آغازگار

آقای علی اکبر خواجی ذقردار

آقایان محمد هژردار ای و علامین محمدی نژاد خدگذزار
 حقوق ماهانه تمام کارکنان برای پیش قبول بوده اند

اگر نجاح‌هیم نام طلیع آموزگاران و بیران فرهنگ طایب را در آینه بیاورد که
رقراویت به میتواند لذات اینجا انتقامی کنند و فقط بنام اولیه
بنیانگذاران مدارس و مل تأسیس آن دشنه و روستاهای

تاریخ تأسیس

مدارس

می‌پردازیم:

در حوزه فرهنگ داراب ۱- مدرسه علمیه داراب:

در سال ۱۳۸۱ خورشیدی در محل لئونی تأسیس و طلاب
علوم دینی به سبک شیخ محمد نصیر که از فضل و داشتمان

حصر خود را در تحقیق پرداختند.

۲- دستبان شمس آزاد:

در سال ۱۳۰۳ اشتبیه با نفر داشت آموز و مدرسی و آموزگاری شیخ محمدی ریاستی

۳- دستبان محتلط دارا

در تاریخ ۱۳۱۵، ۷/۱۱ بازدشت ۶۴ ذخر و ۱۳ اپریل آغاز شد از روی پسر پرستی
خانم‌ها رقیه فاطمی و شرافت فاطمی و خدمتگزاری آقای عباس ریث زاده
شروع گردید.

۴- دستبان آفتاب:

لولین دستبان در روستای حاج آباد در سال ۱۳۱۷ مدرسی و آموزگاری محمد حسین و با ۴۵
نفر داشت آغاز افتتاح شد.

۵ - دلستان گلستان :

پنجمین دلستان در منطقه داراب دلستان گلستان در روستای لانزگان بعد از یک و آموزگاری آقای خلیل سبزگاری و خدمتگزاری آقای محمد راتنی و با ۲۱ داشت آموزریل ۱۳۱۹ افتتاح شد

۶ - دلستان گلشن :

ششمین دلستان در شهر ماه ۱۳۱۹ بعد از یک و آموزگاری آقای محمد اسکن داشت و خدمتگزاری آقای عصیدالله خادمی با ۶۱ نفر داشت آموزراقتاح و شروع به کار نمود.

۷ - دلستان ذخیرانه بهار :

ششمین دلستان در حوزه فرهنگی داراب و در شهر داراب نیام دلستان ذخیرانه بهار با داشتن ۹۰ نفر داشت آموز (طلاس) اول تا ششم دریل ۱۳۱۹ بعد از یک و آموزگاری ملک تاج خاویاری و آموزگاری فائز کامپاره تحقیقی و خانم علیا نیتیت برثت و خانم عزدا تقوقانی و خدمتگزاری آقای سید محمد باشی خزاد افتتاح و شروع به کار کرد.

۸ - دلستان گلزار :

دریل ۱۳۱۹ دلستان گلزار نصر وان در این روستا بعد از یک و آموزگاری آقای علی اصغر ستاری تأسیس شد.

۹ - دلستان فردوس :

دریل ۱۳۱۹ در روستای نوایان بعد از یک و آموزگاری آقای شیخ عبدالحی عذلی بی افتتاح شد

۱۰ - دولتیان ملکی

در او از پیش ۱۳۲۰ دولتیان مخلوط دارا، مخلع گردید و به جای آن دولتیان را اوری با ۴۵ دانش آموز پسر و بذری و آموزگاری آقای جیب سر اسیان و آموزگاری آقای مرتضی طغراقی و خدمتگزاری آقای محمد رضی پی در شهر ۱۳۲۱ افتتاح گردید و دانش آموزان را در مدرسه را زیر نیاز دولتیان به ماستقل شدند.

۱۱ - بیرستان شهر آزاد.

دولین بیرستان بنام بیرستان شهر آزاد در پال تحصیلی ۱۳۱۷-۱۳۱۸ با یک کلاس و تعداد ۱۰۰ انفرادی آموزه بود. میری آقای سید حسن سعادی نانینده فرهنگ و اوقاف با ایشان و بذری آقایان حسنی متحن، حسیده تائخ و خانی لویاتان افتتاح گردید. این بیرستان در پال تحصیلی ۱۳۲۱-۱۳۲۲ بیانی دانش آموز مخلع گردید و مجدد اول توسط آقای ریاضی ۱۳۲۵-۱۳۲۶ با ۱۰۰ انفرادی آموز با یک کلاس اول توسط آقای گردید. این بیرستان در محل دولتیان شهر آزاد و با دولتیان نام برده در یک محل شروع بکار رود. بیان و کارنامه این بیرستان در دوره روم افتتاح عبارت بودند از: آقای علی اصغر حسیدی نانینده فرهنگ داراب.

آقای علی اکبر خواجهی ذقردار. آقای علی محمد سروار. آقای عیسی صفائی، محمد خاچی، آقای حسین حسروی، آقای دروش صفه‌نی، آقای عبدالجید روح پرور آقای ابراهیم بربار، ولیف حمیدی که متحتماً در بیرستان و دولتیان را اداره میکردند.

۱۲ - دستبان نصیر آبادگر

دین دستبان دنهنین دستبان حوزه فرهنگی دلاب میباشد در آبانماه ۱۳۲۶ در روستای نصیر آبادگر بدریکه آموزگاری آقای علی رامی و خدمتگزاری آقای سید عطی قرآن با ۲۸ نفر داشت آموز افتتاح گردید.

۱۳ - دستبان رستاق

در دیماه ۱۳۲۷ بدری و آموزگاری آقای محمدحسین ترکی و خدمتگزاری آقای عزیز کهم حرف با ۲۸ نفر داشت آموز در روستای رستاق افتتاح شد.

۱۴ - دستبان رشید آباد

بدری و آموزگاری آقای رضا صالحی با ۲۱ نفر داشت آموز در اوول آباناه سال ۱۳۲۷ در روستای رشید آباد افتتاح شد

۱۵ - دستبان برگان

دولازد حین دستبان در روستای برگان بدری و آموزگاری آقای داوود سرور زی در ۲۷ آباناه سال ۱۳۲۷ ائمیس شد

۱۶ - دستبان مادوان

رسال ۱۳۲۲ در روستای مادوان بدری و آموزگاری آقای سید احمد محمدی با ۲۶ نفر داشت آموز افتتاح گردید.

۱۷ - دلستان شیرویه تیزاب

در لول آباناه سال ۱۳۲۸ در روستای تیزاب دلستان شیرویه با ۲۱ نفر آموز
و مبدیری و آموزگاری آقای عذر ارض خواجی رفت ح گردید

۱۸ - پانزدهمین مدرسه در روستای فدامی آب روشنور در آباناه سال ۱۳۲۸ مبدیری
و آموزگاری آقای سید آقا کافی با ۳۵ نفر داش آموز تأسیس شد.

۱۹ - دلستان دخترانه پرون

در آذرماه سال ۱۳۳۰ با تعداد ۸۰ نفر داش آموز دختر دوین مدرسه دخترانه دشمرداراب
مبدیری و آموزگاری خانم زهرا بیگم علوی یوحی و آموزگاری خانم عفت فوالقدرو خانم
حضرت رزاق احمدی و خدگزاری محمد صالحی تأسیس شد

۲۰ - دلستان دشت بند

این دلستان در مهرماه ۱۳۳۲ در روستای دشت بند و با ۲۵ نفر داش آموز مبدیری
و آموزگاری آقای اصغر حبیبی آقای ح گردید

۲۱ - دلستان بوستان لازرگان

در مهرماه سال ۱۳۳۳ از روستای لازرگان دلستانی بنام بوستان سعدی،
مبدیری و آموزگاری آقای محمد علی امینیان و با ۴۴ نفر داش آموز افتتاح
گردید.

۳۳ - دستبان مرولارید:

در آربنامه سال ۱۳۴۳ در روستای مرولارید به میری و آموزگاری آقای محمد جعین ترکی
و با ۱۱ نفر داشت آموز رفاقت افتتاح گردید.

۳۴ - دستبان شاپور

در مهرماه ۱۳۴۴ سوتین دستبان پسرانه در مرز شهرستان داراب کسب شد. همچنان
در منطقه داراب بود با ۱۱ نفر داشت آموز و بنام دستبان شاپور افتتاح گردید.
میراين دستبان آقای راوی سرفرازی و آموزگاران آقایان علی اصغر خدادoust
(حراب و پیش فریش نامی)، غدر حبیس حسینی، علی البر فلاح، هوشنگ شاهر،
محمد سرفرازی، حسین حسنی، و خدمتگزار آقای محمد صبوری بودند.

۳۵ - دستبان دولت آباد

این دستبان بعد از آموزگاری آقای محمد رضا دولتخواه در آذرماه سال ۱۳۴۳
در روستای دولت آباد افتتاح گردید.

۳۶ - دستبان ذقرانه آزم

اولین دستبان ذقرانه بنام دستبان آزم در آربنامه سال ۱۳۴۴ ببرگشته
با نویسندگان زاده و حکایتی ختم قمرالملوک نظمی با ۸ نفر داشت آموز در دستبان
با روضه آن دستبان افتتاح گردید.

۲۶ - سایر دلتبه‌ها

ربیل ۱۳۴۷ دلتبه سان شهان

ربیل ۱۳۴۸ دلتبه حافظ صدر آباد

ربیل ۱۳۴۹ دلتبه خسرو خلیل آباد

ربیل ۱۳۵۰ دلتبه جامی جوزجان

و با لافره سایر دلتبه‌ها و دیرسته‌ها کیمی سپ رزگری افتتاح گردید و منطقه داراب
که روزی ریل ۱۳۰۳ فقط یک کلاس با ۴۰ دانش آموز را شت امروز در هرگوشه
آن هچه راهنمایی در روش تها و عثایر و چارشین حا پرچم ایران بر پرده از
سچانی و ماضی چاره‌ی نام مدرسه در احترام ازالت
دریا یان لازمه خدمتگزاران نفرهنگ در هر لیس و در هر قلب سپاهنگاری
می‌شورد . آنها که رفته و به ادبیت پیوسته روشان شاد و جایشان
رضوان باد .

و آنها که مانده اند عمرشان دلاز و روزگارشان در کام باد
یقین است که هیچ‌گاه نامشان و یادشان لاز خاطره‌ها نخواهد رفت
نام نیلی گر باند زاده
به لزو ماند سرای زرگار

برای گنله یاری لز نایندگان و روپی فرهنگ
لز آن زمان که آزاده ادارف و فرهنگ و سبد آموش
روپی فرهنگ در اب و پوش نامیدند که دره بایم نام آنها را زیلا می گذایم

(سامی نایندگان)

و
روپی فرهنگ در اب

سال تحصیلی	نام و نام خانوادگی	مدت خدمت
۱۳۰۴ - ۱۳۰۳	آقای شیخ مهدی ریاستی	یک‌ال
۱۳۰۵ - ۱۳۰۴	آقای میرزا ابراهیم مقعدسی	یک‌ال
۱۳۰۶ - ۱۳۰۵	آقای محمد باقر ادبی	یک‌ال
۱۳۰۷ - ۱۳۰۶	آقای بدیع پاک‌بین	یک‌ال
۱۳۰۸ - ۱۳۰۷	آقای میرزا اشرف خان احمدی	یک‌ال
۱۳۰۹ - ۱۳۰۸	آقای سید محمد خان بنوی	یک‌ال
۱۳۱۰ - ۱۳۰۹	آقای سید جنیب‌الاقجاعی حبظی	یک‌ال
۱۳۱۱ - ۱۳۱۰	آقای سید ابوالحسن خان مجتبوی	دو سال
۱۳۱۲ - ۱۳۱۱	آقای میرزا عبدالحسین خان مقتدی	دو سال
۱۳۱۴ - ۱۳۱۳	آقای سید روح‌الله کشفی	دو سال
۱۳۱۵ - ۱۳۱۴	آقای محمد رضا ستوده	یک‌ال
۱۳۱۶ - ۱۳۱۵		

مدت خدمت	نام و نام خانوادگی	سال تحصیلی
یک سال	آقا سید حسین ساحدی	۱۳۱۸ - ۱۳۱۷
یک سال	آقا محمد حسین دبتانی	۱۳۱۹ - ۱۳۱۸
سال	آقا سید محمد طغرائی	۱۳۲۰ - ۱۳۱۹
یک سال	آقا سید حسین ساحدی	۱۳۲۱ - ۱۳۲۰
سال	آقا علی اصغر حسیدی	۱۳۲۲ - ۱۳۲۱
یک سال	آقا محمد رضا ریاضی	۱۳۲۳ - ۱۳۲۲
دو سال	آقا حسین مجتبه نازه	۱۳۲۴ - ۱۳۲۳
پنج سال	آقا علی محمد فراز	۱۳۲۵ - ۱۳۲۹
سال	آقا غلام حسین نبیی	۱۳۲۶ - ۱۳۲۵
دو سال	آقا سید محمد حبیر شریعت پناھی	۱۳۲۷ - ۱۳۲۶
یک سال	آقا محمد آذر پیرا	۱۳۲۸ - ۱۳۲۹
یک سال	آقا محمد حسن محب اشیاء	۱۳۲۹ - ۱۳۳۰
یک سال	آقا مظفر آذر فوش	۱۳۳۰ - ۱۳۳۱
یک سال	آقا محمد علی حسیری	۱۳۳۱ - ۱۳۳۲
دو سال	آقا ابراهیم صالحی	۱۳۳۲ - ۱۳۳۳

سال تحصیلی	نام و نام خانوادگی	مدت خدمت
۱۳۵۲ - ۱۳۵۳	آقای عبدالرفض امر آبادی	سال
۱۳۵۶ - ۱۳۵۷	آقای رسول سليمانپور	دو سال
۱۳۵۸ - ۱۳۵۹	آقای رحبت الله جعفری	کیال
۱۳۵۹ - ۱۳۶۰	آقای محمد نظری پور	کیال
۱۳۶۰ - ۱۳۶۱	آقايان احمد علی نظری پور، عبدالعلی هربر، محمد رضا شفیعی	پر ترتیب ۶۶۲۰، ۴ ماه
۱۳۶۱ - ۱۳۶۲	آقای احمد سامي	کیال قائم
۱۳۶۲ - ۱۳۶۳	آقای حسن برگار گرفز	۵ ماه
۱۳۶۳	آقای احمد علی عامری	سبعين سال و ۸ ماه
۱۳۶۸ - ۱۳۶۹	آقای سید محمد صادق بلالی	